





## سوره نساء – آيه ١٢٧ تا ١٣٥

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾ وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾ وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي

الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ  
 اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي  
 الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا  
 فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا  
 النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾ مَنْ  
 كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ  
 سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ  
 بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ  
 وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا  
 الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا  
 تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ .

## ترجمه

"از تو درباره زنان سؤال می‌کنند؛ بگو: خداوند حکم آنان را

تبیین می کند؛ و حکم آنچه را در باره زنان یتیم در قرآن برای شما تلاوت شده است، که شما حقوق آنان که برایشان مقرر شده را ادا نمی کنید و می خواهید با آن دختران یتیم ازدواج کنید؛ و حکم مستضعفان از کودکان را، و اینکه با یتیمان با عدالت رفتار کنید. و هر کار خیری که انجام می دهید، خداوند به آن دانا است.

و اگر زنی از سرکشی شوهر خود و یا روگردانی او بیمناک باشد، پس مانعی ندارد اگر آندو با یکدیگر صلح و آشتی کنند، و صلح، بهتر است؛ گرچه حرص و آز، در نفوس افراد، وجود دارد؛ و اگر احسان کنید و تقوا پیشه سازید، پس خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

و هرگز نمی توانید میان زنان، عدالت را رعایت کنید، گرچه بر این امر، حریص باشید. پس تمام میل خود را به یک طرف

منعطف نکنید و زنی را بلا تکلیف نگذارید. و اگر اصلاح کنید و پروا پیشه باشید، پس خداوند همواره آمرزنده و مهربان است. و اگر آن دو از یکدیگر جدا شدند، خداوند هریک از آنها را از نعمت گسترده خود بی نیاز می کند، و خداوند همواره بی نهایت و حکیم بوده است.

از آن خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. همانا کسانی را که پیش از شما به آنها کتاب داده شده، و همچنان شما را به اینکه تقوای الهی پیشه سازید، سفارش کردیم. و اگر کفر بورزید، پس آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، از آن خداوند است. و خدا همواره بی نیاز و ستایش شده بوده است.

تنها از آن خداست هر آنچه در آسمانها و زمین است، و خداوند در حفظ و نگهبانی، کفایت می کند.

ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می برد و دیگران را می آورد. و خداوند، بر این امر، تواناست.

هرکه پاداش دنیا را بخواهد، پس پاداش دنیا و آخرت در نزد خداست. و خداوند، همواره شنوا و بینا بوده است.

ای کسانی که ایمان آورده اید، به پا دارندگان عدالت و شاهدانی برای خدا باشید، گرچه شهادت شما بر ضدّ خودتان یا پدر و مادرتان و خویشاوندانتان باشد. اگر آنها بی نیاز یا فقیر هستند، پس خداوند سزاوار تر است به آنها. پس، به منظور عدول از حق، از هوای نفسانی پیروی نکنید. و اگر گواهی ها را تحریف کنید و یا از گواهی دادن به حق، خودداری کنید، پس خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است."

## توضیح

این دسته از آیات شریفه قرآن، بر احقاق حقوق یتیمان و حقوق زنان، تأکید می کند. همچنین، مراعات عدالت و انصاف را در همه جوانب زندگی، توصیه می نماید.

پیش از صدر اسلام و در دوران جاهلیت، گروهی از مردمان سودجو و بی انصاف، فرزندان کسانی را که در جنگ ها کشته می شدند به همراه اموال و ارثیه آنها در اختیار خود می گرفتند ولی پس از بالغ شدن آنان، از تحویل دادن اموال دختران یتیم (حتی اگر با آنان ازدواج می کردند) و همچنین اموال و ارثیه پسران بی سرپرست، خودداری می کردند.

قرآن مجید در این آیات شریفه، آن افراد سودجو و بی انصاف را نکوهش می کند و به آنان فرمان می دهد تا حقوق یتیمان را محترم شمارند و از غصب اموال آنان، پرهیزند.

## شان نزول

جلال الدین سیوطی در کتاب "الدرّ المنثور"، از سعید بن جبیر روایت می کند که قبل از اسلام در جزیره العرب، فقط مردان بالغ که می توانستند با مال خود کار کنند، شایستگی ارث بردن داشتند، و اما زنان و کودکان، از حق میراث والدین و بستگان خود محروم بودند. از اینرو هنگامی که آیات اوائل سوره "نساء" نازل شد و ارث را برای زنان و کودکان نیز، واجب ساخت، برخی از نوکیشان مسلمان که هنوز به روئے پیش از اسلام عادت داشتند، این حکم را نپسندیدند و در انتظار بودند که آیه های دیگری نازل شود و حکم میراث زنان و کودکان را لغو کند. از آنجا که این گروه به خواسته خود نرسیدند، از پیامبر گرامی اسلام (ص) مجدداً استفتاء کردند. در این هنگام، خداوند بزرگ، آیات مورد بحث ما را بر رسول خدا (ص) نازل کرد و همان حکمی را که پرداخت میراث به زنان و اطفال واجب می ساخت، مجدداً تأیید فرمود.

بدین سان، قرآن مجید در آیه 127 از مجموعه آیات مورد بحث، با عبارات یادشده در زیر، به آن گروه از غاصبان حقوق زنان و یتیمان فرمان می دهد تا عدالت را در حق آنان، رعایت کنند و از غصب اموال و مواریث آنان پرهیزند:

" از تو درباره زنان سؤال می کنند؛ بگو: خداوند حکم آنان را تبیین می کند؛ و حکم آنچه در باره زنان یتیم در قرآن برای شما تلاوت شده است را، که شما حقوق آنان را که برایشان مقرر شده نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید؛ و حکم مستضعفان از کودکان را؛ و اینکه با یتیمان با عدالت رفتار کنید. و آنچه از کار خیری را که انجام می دهید، خداوند به آن داناست."

آیه 128، حکم زنانی را بیان می کند که از سرکشی و یا کناره گیری شوهر خود نگرانند. قرآن شریف، به این نکته

اشاره می کند که بهتر است با اصلاح رفتار شوهر و کنار گذاشتن حرص و آز او که موجب ناهنجاری در زندگی زناشویی شده است، دوباره صلح و آشتی میان زوجین، برقرار گردد:

"و اگر زنی از سرکشی شوهر خود و یا روگردانی او بیمناک باشد، پس مانعی ندارد اگر آن دو با یکدیگر صلح و آشتی کنند، و صلح، بهتر است؛ گرچه حرص و آز، در نفوس افراد وجود دارد؛ و اگر احسان کنید و تقوا پیشه سازید، پس خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است."

آیه 129، به افرادی که بیش از یک همسر دارند هشدار می دهد که اگرچه نمی توانند عدالت را به صورت کامل میان همسران خود مراعات کنند، حدّ اقل نباید گرایش شوهر به یکی از آنها، همسر دیگر را در معرض بلاتکلیفی قرار دهد و همدلی با او را از میان ببرد:

"و هرگز نمی توانید میان زنان، عدالت را رعایت کنید، گرچه بر این امر، حریص باشید. پس تمام میل خود را به یک طرف منعطف نکنید و زنی را بلا تکلیف نگذارید. و اگر اصلاح کنید و پروا پیشه باشید، پس خداوند همواره آمرزنده و مهربان است."

آیه 130، به این امر اشاره می کند که اگر امکان صلح و آشتی میان زن و شوهری که با هم اختلاف دارند وجود نداشته باشد و آندو از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل و احسان خود، بی نیاز می سازد.

در آیه 131 و 132، از مردم خواسته شده تا اهل پاکی و پارسایی باشند و بر این حقیقت تأکید شده است که همه عالم هستی، به خداوند متعال، تعلق دارد.

آیه 133، به این نکته اشاره می کند که خداوند می تواند مردمان را از میان بردارد و مردمان دیگری را جایگزین آنان

کند. جایگزینی گونه های انسان ها و انسان تبارها به صورت متعاقب، نمونه این حقیقت است. همچنین، جایگزینی اقوام، امپراتوری ها و تمدن ها - یکی پس از دیگری - نیز، نشانه ای از قدرت لایزال خداوند در این زمینه است.

برخی از مفسران، منظور از سخن یادشده را بیان این نکته دانسته اند که اگر شما به تقوای الهی و وظائف دینی خود عمل نکنید، خداوند بزرگ، قوم دیگری را که شایستگی بیشتری دارند، جانشین شما می کند، که تقوا پیشه خواهند بود و خداوند را به شایستگی، عبادت خواهند کرد.

شاهد این سخن، روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ص) بدین مضمون است که وقتی آیه شریفه مورد بحث ما نازل شد، رسول خدا (ص) دست خود را بر پشت سلمان فارسی زد و فرمود: منظور از گروهی که جانشین شما در عمل به رسالت

اسلام و مراعات وظائف شرعی خواهند شد، قوم این شخص می باشند.

آیه 134، حقیقت ارزشمندی را مطرح می سازد و آن اینکه آنانکه طالب دنیا هستند، باید بدانند که هم دنیا و هم آخرت، از آن خداوند است. بنا بر این، امکان خروج از حیطة اقتدار الهی، وجود ندارد. پس چه بهتر که انسان ها با پرستش خداوند، هم از نعمت های دنیوی برخوردار گردند، و هم از ثواب عالم آخرت.

آیه 135، همه اهل ایمان را نه تنها به مراعات عدالت از جانب خودشان، بلکه به اقامه عدل به معنای برپا داشتن نظام عدالت و دادگستری در جامعه و جهان، فرمان می دهد. همچنین از آنان می خواهد تا هنگامی که گواهی می دهند، فقط خدا را در نظر داشته باشند، و حمایت از خودشان و یا

گرایش آنان به حمایت از والدین و خویشاوندان، موجب تحریف گواهی آنان و شهادت به ناحق نشود:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، به پا دارندگان عدالت و شاهدانی برای خدا باشید، گرچه شهادت شما بر ضدّ خودتان یا پدر و مادرتان و خویشاوندانتان باشد. اگر آنها بی نیاز یا فقیر هستند، پس خداوند سزاوار تر است به آنها. پس از هوای نفسانی پیروی نکنید برای اینکه از حق، عدول کنید. و اگر گواهی ها را تحریف کنید و یا از گواهی دادن به حق، خودداری کنید، پس خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است."

## بحث علمی

### تبدیل نسل ها از دیدگاه علوم

همانگونه که در توضیح آیه 133 از سوره "نساء" بیان شد، قرآن مجید، اقتدار الهی را در زمینه جایگزینی نسل های بشر، یادآور می شود. گرچه منظور از این آیه می تواند هشدار به مردمان عصر صدر اسلام در جزیره العرب باشد که اگر آنها از عمل به مبانی اسلام اجتناب کنند، خداوند، قوم دیگری را در منطقه جغرافیایی دیگر برمی گزیند تا این مسئولیت را بر دوش کشند. اما از آنجهت که بیان آیه یادشده به صورت عامّ و فراگیر صورت گرفته است، می توان این موضوع را از دیدگاه علوم روز نیز، تبیین کرد.

### دیدگاه زیست شناسی تکاملی

از نقطه نظر این دانش، گونه های متعددی از انسان تبارها در طول میلیون ها سال قبل به دلیل عدم سازگاری با محیط،

منقرض شده اند، و گونه های جدید و متکامل تری، جایگزین آنها گردیده اند.

همانگونه که در تفسیر آیه نخست از سوره "نساء" بیان شد، از دیدگاه "زیست شناسی تکاملی" (Evolutionary Biology)، آفرینش گونه های انسان تبار و تبدیل گونه های "انسان نما" به سطح متکامل تر، در یک فرایند طبیعی طولانی، تحقق یافته است.

بر مبنای یافته های دانش "دیرین انسان شناسی" (Paleoanthropology)، از میلیون ها سال قبل، انسان تبارهای دیگری پیش از پیدایش انسان خردمند (Homo sapiens)، که از حدود دویست و پنجاه هزار سال قبل پا به عرصه وجود نهاده است، بر روی زمین می زیسته اند.

به عنوان مثال، "هومو هابیلیس" (Homo habilis) به معنای "انسان تبار ماهر"، از حدود دو میلیون و چهارصد هزار سال

قبل تا حدود یک میلیون و پانصد هزار سال قبل، بر روی زمین زندگی می کرده و سپس منقرض گردیده است.

همچنین، گونه دیگری به نام "هومو اِریکتوس" (Homo erectus) به معنای "انسان تبار راست قامت" است، که قدیمی ترین فسیل یافت شده از آن، مربوط به حدود یک میلیون و نهصد هزار سال قبل می باشد.

گونه دیگر، "نئاندرتال" (Neanderthal) نامیده می شود که از حدود چهارصد هزار سال قبل بر روی زمین زندگی می کرده و سپس منقرض گردیده است.

آخرین نمونه از گونه ها، "هومو ساپینس" (Homo sapiens) نامیده می شود که به عنوان انسان خردمند معروف است و شامل گونه انسان امروزی است که بیش از دویست و پنجاه هزار سال قبل، در پرتو چشم ژنتیکی و انقلاب شناختی، پا به عرصه وجود نهاده است. این انسان اخیر، دارای قدرت

یادگیری بالاتر، تفکر انتزاعی، سخن گفتن با زبان نمادین، خودآگاهی، و همکاری اجتماعی در مقیاس بزرگتر است. موضوع جایگزین شدن گونه‌ها به جای گونه‌های دیگر از دیدگاه دانش زیست‌شناسی، تحت عنوان قانون "انتخاب طبیعی"، به تفصیل مورد تحلیل قرار گرفته است.

### دیدگاه فلسفه تاریخ

نظریه "چرخه تمدن‌ها" در فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی، نمونه بارزی از دیدگاه این دانش، در باره جایگزینی نسل‌ها در طول تاریخ، و تبیین دلایل این جایگزینی می‌باشد. از نقطه نظر دانشمندان این رشته مانند "ابن خلدون"، هنگامی که جوامع بشری در یک تمدن همراه با نخبگان آنها به فساد گسترده، اشرافیت و رفاه‌زدگی، بی‌کفایتی کارگزاران و ستم فاحش دچار شوند، انسجام و تماسک اجتماعی آن تمدن

از میان می رود و قدرت پاسخگویی آن به چالش های تمدنی فروکش می کند و کارآیی نهادهای آن زایل می شود. در نتیجه، زمینه فروپاشی تمدن مذکور فراهم می شود و با مرگ آن، تمدن دیگری متولد و جایگزین آن می گردد.

در طول تاریخ مشاهده می کنیم که نظام حکمرانی هخامنشیان، که در سال 550 قبل از میلاد، بنیانگذاری شده بود، فقط تا سال 330 قبل از میلاد، ادامه یافت و سپس فروپاشید.

امپراتوری یونان باستان نیز، تا سال 337 قبل از میلاد تداوم داشت، اما با حمله فیلیپ دوم، پادشاه سرزمین مقدونیه، فروپاشید.

همچنین، امپراتوری روم غربی، در سال 476 میلادی، از میان رفت و فصل جدیدی از تشکیل حکومت های اقوام اروپایی در

ایتالیا، اسپانیا، آلمان، فرانسه و انگلستان امروزی، گشوده شد.

بنا بر این، هرگاه یک دولت، امپراتوری و یا تمدن، بنا بر دلایلی که به آنها اشاره شد، نتواند کارآیی لازم را برای بقاء خود حفظ کند، در ورطه سقوط می افتد و تمدن یا تمدن های دیگری، جایگزین آن می شوند. این موضوع و علل آن، در مبحث "چرخه تمدن ها" در دانش "فلسفه تاریخ"، به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

\*\*\*\*\*

## سوره نساء – آیه ۱۳۶ تا ۱۴۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ  
رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ  
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾ إِنَّ  
الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ  
يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ  
بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ  
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتَعُونَ عِنْدَهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ  
جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ  
آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى  
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ  
الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ  
بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ

لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِّنَ  
 الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ  
 لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ  
 اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ  
 النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾ مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا  
 إِلَى هُوَلاءٍ وَلَا إِلَى هُوَلاءٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ  
 سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ  
 مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا  
 مُّبِينًا ﴿١٤٤﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ  
 تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا  
 بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ  
 الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ  
 شَكَرْتُمْ وَأَمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾ لَا يُحِبُّ اللَّهُ  
 الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا

عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنَّ تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ  
 اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ .

### ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر رسول خود فرو فرستاده، و کتابی که پیش از آن نازل کرده است، باور داشته باشید. و هر که به خدا و فرشتگانش و کتاب های آسمانیش و پیامبرانش و روز رستاخیز کفر بورزد، به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

همانا! آنانکه ایمان آوردند، سپس کافر شدند، دوباره ایمان آوردند، و باز هم کافر شدند، سپس بر کفر ورزیدن خود افزودند، خداوند آنها را نخواهد بخشید، و راه را به آنها نشان نخواهد داد.

منافقان را به اینکه کیفی دردناک برای آنان خواهد بود، بشارت ده.

آنانکه کافران را به جای مؤمنان به عنوان سرپرستان خود بر می‌گزینند. آیا عزّت را در نزد آنان می‌طلبند؟ همانا! عزّت به نحو جامع و کامل، برای خداوند است.

همانا خداوند در کتاب آسمانی خود این امر را نازل کرده که اگر شنیدید که آیات خدا انکار می‌شوند و مورد تمسخر قرار می‌گیرند، پس با آنان مجالست نداشته باشید تا آنکه به سخنی غیر از آن وارد شوید؛ وگرنه، شما نیز همانند آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را در دوزخ، گرد هم خواهد آورد.

آنانکه منتظر فرصت هستند؛ پس اگر خداوند پیروزی را نصیب شما کند، آنان به شما می‌گویند: آیا ما با شما نبودیم؟ و اما اگر بهره‌ای نصیب کافران شود، به کافران می‌گویند: آیا

ما باعث غلبه شما نشدیم و شما را از مؤمنان حفظ نکردیم؟ پس خداوند، در روز رستاخیز، میان شما داوری خواهد کرد، و هرگز خداوند، برای کافران بر ضدّ مؤمنان، راهی را قرار نداده است.

همانا! منافقان می خواهند خدا را بفریبند، در حالی که او مکرشان را به خودشان باز می گرداند. هرگاه آنان به نماز بایستند، با کسالت و سستی بر می خیزند. آنان کارهای خود را از روی ریا برای دیده شدن توسط مردم، انجام می دهند، و خدا را یاد نمی کنند، مگر اندکی.

آنان همواره در حالت بی ثباتی و تردید میان دو امر به سر می برند؛ نه به این گروه و نه به آن گروه. و هرکه را خدا گمراه سازد، پس راهی برای او نمی یابی.

ای کسانی که ایمان آورده اید! کافران را بجای مؤمنان، به عنوان سرپرست خود برنگزینید. آیا می خواهید که برای خدا بر ضدّ خودتان سیطره و حجّت آشکار قرار دهید؟ همانا منافقان، در پائین ترین مراتب آتش دوزخ قرار دارند، و هرگز برای آنان یار و یآوری نخواهی یافت.

مگر آنان که توبه کنند و اهل صلاح شوند و به خدا تمسّک جویند و دین خود را پالایش کنند؛ اینها، با اهل ایمان خواهند بود، و به زودی، خداوند پاداش بزرگی به مؤمنان را عطا می کند.

چگونه خدا شما را عذاب کند اگر شکرگزار باشید و ایمان بیاورید؟ و خداوند، همواره شکرگزار و دانا بوده است. خداوند، بلند کردن صدا در بیان بدی را در گفتار، دوست ندارد؛ مگر آنکس که مورد ستم قرار گرفته است. و خدا همواره شنوا و داناست.

اگر امر خیری را آشکار کنید یا آن را نهان سازید، یا از بدی دیگران درگذرید؛ پس خداوند همیشه بخشنده ای تواناست."

## توضیح

آیه 136، از آنانکه به دین اسلام گرویده اند می خواهد تا باور درونی خود را به خدا، پیامبر، قرآن و دیگر کتاب های آسمانی، و فرشتگان الهی و روز رستاخیز افزایش دهند، تا دچار گمراهی نشوند. بنا بر این، کسانی که به صورت سربسته و مجمل، به دین اسلام ایمان آورده اند، باید به صورت مفصّل و جامع، مبانی این آئین الهی را مانند توحید، نبوّت، معاد، وحی الهی و امثال آنها، مورد مطالعه قرار دهند و در پرتو عقلانیّت، دانش و سخنان رسول خدا و پیشوایان معصوم که تبیین کنندگان اسلام و قرآن هستند، بر عمق ایمان و باور قلبی خود، بیفزایند.

آیه 137، در باره افرادی که به اسلام می‌گروند، ولی بعد از آن دوباره کافر می‌شوند، و این عمل را تکرار می‌کنند و بر کفر خود اصرار می‌ورزند، نازل شده است. خداوند می‌فرماید: این دسته از افراد، مورد آمرزش و هدایت الهی قرار نخواهند گرفت.

همانگونه که ملاحظه می‌کنید، خدای بزرگ، هیچ حکم دنیوی را مانند زندان، اعدام و یا سنگسار، در این آیه و هیچ آیه دیگر قرآن، به عنوان مجازات "مرتد"، بیان نفرموده است. آنچه در اینجا ذکر شده این است که افراد یادشده، از آمرزش الهی محروم خواهند بود و راه هدایت را نخواهند یافت.

آیات 138 تا 143، منافقان را مورد تهدید قرار می‌دهد و به توصیف ویژگی‌های آنان می‌پردازد.

آیات مورد بحث، به این دسته از ویژگی های منافقان اشاره می کند:

1. اهل نفاق، گرچه در میان جامعه مسلمانان زندگی می کنند و از مواهب آن برخوردارند، اما دل‌هایشان با سران کفر است و به امید کسب موقعیت برتر و پرستیژ بیشتر، از آنان پیروی می کنند. اینکه قرآن مجید، منافقان را خطرناکتر از کافران دانسته است، به خاطر همین ویژگی است. زیرا آنها عوامل دشمنان هستند که در درون جامعه مسلمانان رخنه کرده اند و منتظر فرصت مناسب برای وارد کردن ضربه نهایی به اسلام و مسلمانان هستند:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ  
الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيبْتِغُونَ عِنْدَهُمُ  
الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا.

یعنی: "منافقان را به اینکه کیفری دردناک برای آنان خواهد بود، بشارت ده. آنانکه کافران را به جای مؤمنان به عنوان سرپرستان خود بر می‌گزینند. آیا عزّت را در نزد آنان می‌طلبند؟ همانا! عزّت به نحو جامع و کامل، برای خداوند است."

2. اهل نفاق همانند کافران، به قرآن و آیات آن باور ندارند، گرچه به اسلام، تظاهر می‌کنند. آنان در خلوت خود با کافران، به تمسخر آیات الهی می‌پردازند. از اینرو قرآن کریم از مسلمانان خواسته است تا در مجالس و محافل استهزاء آمیز آنان شرکت نکنند:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا.

یعنی: "همانا خداوند در کتاب آسمانی خود این امر را نازل کرده که اگر شنیدید که آیات خدا انکار می شوند و مورد تمسخر قرار می گیرند، پس با آنان مجالست نداشته باشید تا آنکه به سخنی غیر از آن وارد شوید؛ وگرنه، شما نیز همانند آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را در دوزخ، گرد هم خواهد داد."

3. منافقان، همواره با فرصت طلبی، در کمین اهل ایمان نشسته اند و منتظر فرصت مناسب برای سوء استفاده از موقعیت های گوناگون هستند. بنا بر این، اگر در یک نبرد، مسلمانان به پیروزی برسند، خود را به مؤمنان نسبت می دهند و از آنان سهم خواهی می کنند. اما اگر کافران پیروز شوند، پشتیبانی خود از کفار را عامل موفقیت آنان می دانند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا  
 أَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ  
 نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ  
 بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى  
 الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.

یعنی: "آنانکه منتظر فرصت هستند؛ پس اگر خداوند  
 پیروزی را نصیب شما کند، آنان به شما می گویند: آیا ما  
 با شما نبودیم؟ و اما اگر بهره ای نصیب کافران شود، به  
 کافران می گویند: آیا ما باعث غلبه شما نشدیم و شما را  
 از مؤمنان حفظ نکردیم؟ پس خداوند، در روز رستاخیز،  
 میان شما داوری خواهد کرد، و هرگز خداوند، برای  
 کافران بر ضد مؤمنان، راهی را قرار نداده است."

4. منافقان، به گمان خام خود، با رفتارهای یادشده، می خواهند خدا را فریب دهند. در حالی که مکر آنان، به خودشان باز می گردد و هرگز راه به جایی نمی برند:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ.

همانا! منافقان می خواهند خدا را بفریبند، در حالی که او مکرشان را به خودشان باز می گرداند.

5. اهل نفاق، از آنجا که ایمان قلبی و باور درونی به خدا و اسلام ندارند، عبادت او را جدی نمی گیرند و اگر هم در جایی به نماز برخیزند، با کسالت و عدم رغبت، نماز را بجا می آورند. یا اینکه مقصود آنان از برگزاری نماز در میان جمع، فقط ریاکاری و جلب توجه مسلمانان است:

وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.

یعنی: "هرگاه آنان به نماز بایستند، با کسالت و سستی بر می خیزند. آنان کارهای خود را از روی ریا برای دیده شدن توسط مردم، انجام می دهند، و خدا را یاد نمی کنند، مگر اندکی".

6. اهل نفاق، همواره در حالت تذبذب و ناپایداری فکری به سر می برند. گاهی خود را همگام با مسلمانان معرفی می کنند، و گاهی با کافران و دشمنان اسلام نرد دوستی می بازند. آنان گمان می کنند که با این روش، می توانند به اوج موفقیت برسند. در حالی که به دلیل گمراهی و بی ثباتی فکری، راه به جایی نمی برند:

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَآءٍ وَلَا إِلَى هُوَآءٍ وَمَنْ يُضَلِّ  
 اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا.

یعنی: "آنان همواره در حالت بی ثباتی و تردید میان دو امر به سر می برند؛ نه به این گروه و نه به آن گروه. و هرکه را خدا گمراه سازد، پس راهی برای او نمی یابی."

آیه 144، از اهل ایمان می خواهد که از سرنوشت منافقان درس عبرت بگیرند، و هرگز کافران را به عنوان سرپرست خود برنگزینند، تا همانند اهل نفاق، مورد خشم خدا واقع نشوند و حجت الهی را بر ضدّ خود برنینگیزند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ  
الْمُؤْمِنِينَ أترِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا.

یعنی: "ای کسانی که ایمان آورده اید! کافران را بجای مؤمنان، به عنوان سرپرست خود برنگزینید. آیا می خواهید که برای خدا بر ضدّ خودتان سیطره و حجتی آشکار قرار دهید؟".

آیه های 145 و 146، کیفر منافقان را که سقوط در پایین ترین درجات جهنم است، بیان می کنند و در عین حال، راه توبه و بازگشت به سوی خدا را برای آنان باز نگاه می دارند، مشروط به اینکه توبه آنان حقیقی باشد و گذشته خود را جبران کنند:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.

یعنی: "همانا منافقان، در پائین ترین مراتب آتش دوزخ قرار دارند، و هرگز برای آنان یار و یاوری نخواهی یافت. مگر آنان که توبه کنند و اهل صلاح شوند و به خدا تمسک جویند و دین خود را پالایش کنند؛ اینها، با اهل

ایمان خواهند بود و به زودی، خداوند پاداش بزرگی به مؤمنان را عطا می کند."

توضیح: کلمه "دَرَك" در اینجا به معنای پله است که رو به پایین است. زیرا در اصل لغت عربی، پله ها اگر رو به بالا در نظر گرفته شوند، "درجات" نامیده می شوند؛ اما اگر رو به پایین در نظر گرفته شوند، "درکات" نامیده می شوند.

بنا بر این، "الدرك الأسفل من النار" در این آیه، به معنای پایین ترین سطح از مراتب زیرین جهنم است.

آیات 147 تا 149، برخی از نکات اخلاقی را یادآور می شوند. این نکات عبارتند از:

1. شکرگزاری که موجب رفع عذاب الهی می شود.

2. سخن گفتن نرم و همراه با ادب، مگر برای کسی که مورد ستم قرار گرفته و دادخواهی می کند.

3. انجام کارهای خیر به صورت پنهان و آشکار، بر اساس مقضای امر.

4. اهتمام به عفو و گذشت از خطای دیگران:

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا. لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا. إِنْ تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا .

یعنی: "چگونه خدا شما را عذاب کند اگر شکرگزار باشید و ایمان بیاورید؟ و خداوند همواره شکرگزار و دانا بوده است. خداوند، سخن بلند بودن سخن در بیان بدی را دوست ندارد؛ مگر آنکس که مورد ستم قرار گرفته است. و خدا همواره شنوا و داناست. اگر امر

خیری را آشکار کنید یا آن را نهان سازید، یا از بدی دیگران درگذرید؛ پس خداوند همیشه بخشنده ای تواناست."

## بحث علمی

### ناپایداری فکری از دیدگاه علوم مدرن

همانگونه که در توضیح آیه 143 از سوره "نساء" بیان کردیم، اهل نفاق، همواره در حالت تذبذب و ناپایداری فکری به سر می برند. آنان گمان می کنند که با این روش، می توانند با زرنگی، به موفقیت های بیشتری دست یابند. در حالی که ویژگی یادشده، آنان را از پیروزی و رستگاری، دور می سازد. حالت این افراد، در آیه 45 از سوره توبه نیز، بدین صورت بیان گردیده است:

وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ.

یعنی: "و دل های آنان به شک افتاده است، پس در شک خود، مردّد و سرگردانند".

قرآن مجید، این حالت را به عنوان "بیماری" به معنای نوعی ناهنجاری و اختلال پایدار، معرّفی می کند و در آیه 10 از سوره بقره، چنین می فرماید:

فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ.

یعنی: "در دل های آنان، بیماری است".

در اینجا به منظور تبیین علمی این موضوع، به تحلیل نقش تذبذب و ناپایداری فکری در زندگی فردی و اجتماعی، از دیدگاه علوم مدرن می پردازیم.

## دیدگاه روانشناسی

صفت دو رویی و دوگانگی از دیدگاه روانشناسی، به عنوان ناهمخوانی شناختی و تعارض درونی شناخته می شود.

یک فرد در صورت دوگانگی میان دو امر متضاد - مثل اینکه بخواهد به ظاهر، خود را با ایمان جلوه دهد، و اما از سویی دیگر، منافع شخصی خود را در نظر بگیرد - ؛ دچار تنش روانی می شود. این امر می تواند به تذبذب فکری و نوسان ذهنی میان دو موضوع، که نشانه تعارض درونی است، منتهی گردد.

### مطالعات فستینگر

پژوهش های روانشناس معروف لئون فستینگر (Leon Festinger) تحت عنوان "ناهمخوانی شناختی" (Cognitive Dissonance)، که یکی از نظریات بنیادین در زمینه روانشناسی اجتماعی است، بر این امر تأکید می کند که ناسازگاری میان باورها، ارزش ها و رفتارهای انسان ها، موجب تنش درونی می گردد.

این روانشناس، تفصیل پژوهش خود را در آثارش مانند کتاب "نظریه ناهمخوانی شناختی" (A Theory of Cognitive Dissonance) بیان کرده است.

در روانشناسی شخصیت نیز، به این نکته اشاره شده است که افراد مبتلی به این نوع از روان‌رنجوری، همواره در معرض تغییر موضع سریع، رفتارهای دوگانه، و تصمیم‌گیری‌های متناقض می‌باشند.

روشن است که ناهنجاری‌های مذکور، نه تنها موجب رستگاری نمی‌شود، بلکه به ناکامی‌های متوالی، منتهی می‌گردد.

## دیدگاه جامعه‌شناسی

از نقطه نظر جامعه‌شناسی، انسان‌ها در موقعیت‌های مختلف، تلاش می‌کنند نقش‌های گوناگونی را بازی کنند.

بنا بر این، در صورتی که فاصله میان "نقش اجتماعی یک فرد" و "هویت حقیقی آن شخص" زیاد باشد، در این حالت، نوعی تذبذب و دوگانگی به وجود می آید.

## مطالعات گافمن

جامعه شناس و روانشناس اجتماعی کانادایی " اروینگ گافمن" (Erving Goffman)، در آثارش مانند "نمود خود در زندگی روزمره" (The Presentation of Self in Everyday Life)، به این نکته اشاره می کند که انسان ها همواره در حال مدیریت برداشت دیگران نسبت به خود هستند.

گافمن، کنترل اینکه دیگران چگونه به ما می نگرند را به عنوان "مدیریت تأثیر" (Impression Management) می نامد. وی، معتقد است که انسان ها در دو فضای اصلی به سر می برند:

الف. جلو صحنه (Front Stage). در این فضا، یک فرد، نقش رسمی خود را مطابق با انتظارات اجتماعی ایفا می کند. مثلاً یک سیاستمدار در جلو صحنه و در پیشگاه مردم، نقش خود را مطابق خواسته های مردم اجرا می کند و در سخنرانی ها، تلاش می کند به گونه ای رفتار کند که مردم، به او رأی دهند.

ب. پشت صحنه (Back Stage). افراد در این فضا، از نقش رسمی خود فاصله می گیرند و "خود واقعی تر خویش" را نشان می دهند.

به عنوان مثال، همان سیاستمداری که در جمع مردم، به صورت رسمی و مطابق انتظارات رأی دهندگان رفتار می کرد، چه بسا در خلوت خود و دوستان نزدیکش، رفتار دیگری داشته باشد که هویت واقعی او را نشان می دهد.

هنگامی که اختلاف میان دو فضای یادشده بسیار زیاد باشد، نوعی دوگانگی به وجود می آید و موجب تنش درونی می شود.

همچنین، هنگامی که رفتارهای نمایشی به شکست منتهی شود، آنگاه تناقض میان دو فضا آشکار می‌گردد، و در نتیجه، موجب از میان رفتن اعتبار شخص و بی‌اعتمادی دیگران نسبت به او می‌شود.

### نظریه مارپیچ سکوت

نظریه مارپیچ سکوت (Spiral of silence) توسط جامعه‌شناس آلمانی و پژوهشگر علوم سیاسی به نام الیزابت نوئل-نیومن (Elisabeth Noelle-Neumann) مطرح گردیده است. بر اساس این نظریه، افرادی از جامعه به خاطر ترس از منزوی شدن و یا طرد از اجتماع، از ابراز مواضع واقعی خویش، خودداری می‌ورزند و به سکوت، پناه می‌برند.

این امر نیز می‌تواند به تذبذب و دوگانگی و نوعی تنش درونی برای آن افراد منجر شود. همچنین، سکوت این افراد، موجب

آن می‌گردد که نظر اکثریت غالب، قوی‌تر از حدّ واقعی آن، به نظر برسد.

این نویسنده، دیدگاه تفصیلی خود را در آثار خویش مانند کتاب "مارپیچ سکوت: افکار عمومی - پوسته اجتماعی ما" (The Spiral of Silence: Public Opinion—Our Social Skin) به رشته تحریر درآورده است.

## دیدگاه فلسفه تاریخ

هنگامی که "ناهمخوانی شناختی فردی" به پدیده‌ای اجتماعی تبدیل شود، و این تعارض حل نشده در سطح نهادهای جامعه و فرهنگ عمومی رسوخ کند، در این حالت، علائم زوال اجتماعی و افول یک تمدن، ظاهر می‌گردد.

هنگامی که افراد زیادی در جامعه به این بلا مبتلا شوند که با اینکه حق را می‌شناسند، ولی بر خلاف آن عمل می‌کنند،

آنگاه نوعی ناهمخوانی جمعی، به وجود می آید و موجب تنش درونی اجتماعی می شود و دوگانگی های ناهنجار، در ساختار کلّ جامعه رسوخ می کند.

در مرحله پیدایش یک تمدّن و یا یک حکومت، هماهنگی رفتارها با ارزش ها، موجب همبستگی مردم و انسجام مستحکم اجتماعی می گردد.

بنا بر این، در مرحله انحطاط که ارزش ها مورد بی اعتنایی عملی قرار می گیرند و فقط در مرحله گفتار و تظاهر، باقی می مانند؛ بی اعتمادی شدید، جای همبستگی را می گیرد، و تذبذب و بی ثباتی، جایگزین انسجام اجتماعی می شود.

در این مرحله، نخبگان جامعه و سردمداران حکومت، گرچه دم از عدالت می زنند، ولی در فساد اقتصادی و بی عدالتی اجتماع غرق هستند. این، همان شکاف ارزش-عمل است که ملازم با ناهمخوانی شناختی در مقیاس اجتماعی می باشد.

در نتیجه، اعتماد مردمان جامعه نسبت به نظام حکمرانی، نهادهای اجتماعی، نخبگان و حتی نسبت به یکدیگر، از میان می رود.

همچنین، در مرحله پایانی یک حکومت یا یک تمدن، معانی ارزش ها، تحریف می شوند. به عنوان مثال، اختلاس و فساد اقتصادی نخبگان، به عنوان زرنگی و هوشمندی آنان تعبیر می شود. راستی و صداقت، به عنوان ساده لوحی معنا می شود. پاکدستی مالی، به عنوان بی عرضگی معرفی می گردد. و نفاق و دوچهره بودن، به عنوان انعطاف پذیری، بازتعریف می شود.

اینجاست که انسجام اجتماعی دچار فروپاشی می شود و یک دولت و یا یک تمدن، در برابر چالش های تمدنی و بحران های

سهمگین، قدرت پاسخگویی تمدنی و واکنش مناسب و مؤثر را  
از دست می دهند و در برابر سقوط نهایی، تسلیم می شوند.

\*\*\*\*\*

## سوره نساء – آیه ۱۵۰ تا ۱۶۲

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ  
 وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ  
 يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ  
 حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
 بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ  
 أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ  
 أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ  
 ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ  
 اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ  
 ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ  
 بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي  
 السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾ فَبِمَا نَقْضِهِم

مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ  
 قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا  
 قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا  
 عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ  
 رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ  
 اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ  
 الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ  
 عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ  
 مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾ فَبِظُلْمٍ مِّنَ  
 الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ  
 سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ  
 أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا  
 أَلِيمًا ﴿١٦١﴾ لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ  
 يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ

الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ  
سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾.

### ترجمه

"آنانکه به انکار خدا و پیامبران می پردازند و می خواهند میان  
خدا و رسولان جدایی بیندازند و می گویند: به بعضی از آنان  
ایمان داریم و نسبت به برخی از آنان کفر می ورزیم، و  
می خواهند میان این امر، راهی را برگزینند.

آنها، به یقین، کافرانند. و ما برای کافران، عذاب خوارکننده ای  
فراهم کرده ایم.

و آنانکه به خدا و رسولانش ایمان آورده اند و میان هیچیک از  
آنان فرقی نمی گذارند؛ به زودی خدا پاداش آنان را می دهد، و  
خداوند، آمرزنده و مهربان است.

اهل کتاب از تو می خواهند تا کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی. آنان از موسی، بزرگتر از آن را خواسته بودند، آنها به او گفته بودند: خدا را به صورت آشکار به ما نشان بده. پس به خاطر ستم ایشان، صاعقه ای آنان را در بر گرفت. سپس آنان، گوساله ای را برگزیدند، پس از آنکه دلائل روشن برایشان آمده بود. پس، از آن خطای ایشان درگذشتیم و به موسی، سلطه ای آشکار دادیم.

و کوه "طور" را بر فراز آنان بالا بردیم و از آنها پیمان گرفتیم و به ایشان گفتیم: در حال سجده، به آن دروازه وارد شوید. و به آنان گفتیم: در روز شنبه، تعدی نکنید. و از ایشان، عهد و میثاقی مستحکم گرفتیم.

پس به خاطر اینکه عهد خود را نقض کردند، و به آیات الهی کفر ورزیدند، و اینکه پیامبران را به ناحق کشتند، و اینکه گفتند: قلب های ما در غلاف است - بلکه خداوند به خاطر

کفر آنان بر دل های آنان مُهر زده است - ؛ پس بجز گروه اندکی از آنان، ایمان نمی آورند.

و نیز، به خاطر کفر ورزیدن آنان و اینکه با سخن خود، تهمت بزرگی را به "مریم"، نسبت دادند.

و اینکه گفتند: ما مسیح، عیسی پسر مریم را کشته ایم. در حالی که او را نکشته اند و به صلیب نکشیده اند، اما امر، بر آنان مشتبه شده است. و همانا! آنان که در باره عیسی به اختلاف نظر پرداختند، در باره او تردید دارند، و علم و آگاهی نسبت به او ندارند، مگر اینکه از ظنّ و گمان پیروی می کنند و یقیناً او را نکشته اند.

بلکه خداوند، عیسی مسیح را به سوی خود بالا بُرده است، و خدا همواره عزیز و حکیم بوده است.

و هیچکدام از اهل کتاب نیست مگر اینکه حتماً پیش از مرگِ خود، به او ایمان می آورد، و در روز قیامت نیز، او بر آنان شاهد است.

پس به خاطر ستمکاری آنان که یهودی شدند، ما اموری پاکیزه را که برای آنان حلال شده بود، بر آنان حرام کردیم؛ و همچنین به خاطر اینکه آنان در موارد زیاد، در راه خدا ممانعت ایجاد کردند.

و به خاطر اینکه ربا می گرفتند، در حالی که از آن نهی شده بودند، و به خاطر خوردن اموال مردم به ناحق. و ما برای آن دسته از ایشان که کفر می ورزند، کیفری دردناک آماده کرده ایم.

اما افرادی از آنان که در علم و آگاهی، راسخ هستند، و مؤمنان که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده ایمان می آورند؛ و برپادارندگان نماز، و پرداخت کنندگان

زکات، و ایمان آورندگان به خدا و روز رستاخیز؛ به زودی پاداش بزرگی به آنان خواهیم داد".

## توضیح

این دسته از آیات سوره نساء، شرح حال گروهی از اهل کتاب به صورت عام، و گروهی از قوم بنی اسرائیل به صورت خاص را در تبعیض میان مبانی ادیان، بیان می کند و خطاهای فاحش گروه های یادشده را بر می شمرد.

گرچه در پایان، جمعی از دانشمندان اهل کتاب را که از عمق علمی لازم برخوردار هستند، مستثنا می کند و رفتارهای شایسته آنان را می ستاید. زیرا دانش سرشار آن گروه، موجب کشف حقیقت برای آنان می گردد و راه هدایت را در پیش روی آنان می گشاید.

آیه های 150 و 151 و 152، تنها ایمان جامع را نسبت به همه مبانی اساسی ادیان، مورد پذیرش قرار می دهد و اما ایمان نسبی به معنای باور برخی از اصول ادیان و کفر ورزیدن به بعضی دیگر از آن مبانی را مساوی با کفر حقیقی می داند:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا.

یعنی: "آنانکه به انکار خدا و پیامبران می پردازند و می خواهند میان خدا و رسولان جدایی بیندازند و می گویند: به بعضی از آنان ایمان داریم و نسبت به برخی از آنان کفر می ورزیم، و می خواهند میان این امر، راهی را برگزینند. آنها، به یقین،

کافرانند. و ما برای کافران، عذاب خوارکننده ای فراهم کرده ایم. و آنانکه به خدا و رسولانش ایمان آورده اند و میان هیچیک از آنان فرقی نمی گذارند؛ به زودی خدا پاداش آنان را می دهد، و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

دلیل این امر هم روشن است. زیرا ایمانی که ناشی از باور قلبی به خدا، پیامبران و وحی الهی باشد، همه آن معارف را به صورت جامع می پذیرد. بنا بر این، پذیرش بعضی از اصول و انکار کردن برخی دیگر از آن مبانی، نشانه دخالت هوای نفس و سلیقه شخصی یا گروهی در قبول یا رد آنهاست، نه سر نهادن به فرمان خدا.

آیه 153، نمونه هایی از بهانه جویی های اهل کتاب را بیان می کند.

روشن است که بهانه جویی در برابر فرمان خدا، نشانه عدم ایمان حقیقی است و به منظور فرار از مسئولیت، انجام می‌گردد.

از اینرو، گروهی از کافران که می‌خواستند از پذیرش قرآن به عنوان کتاب آسمانی شانه خالی کنند، به پیامبر گرامی اسلامی می‌گفتند: ما باید با چشم خود ببینیم که یک کتاب کامل از آسمان به سوی زمین بیاید، تا به آن ایمان آوریم.

قرآن کریم به رسول خدا (ص) می‌گوید: گروهی از بنی اسرائیل از حضرت موسی، مطالبه ای عجیب تر و بزرگتر داشتند. آنان به پیامبر خود می‌گفتند: خدا را به ما به صورت آشکار نشان ده، تا با چشم ظاهری، او را ببینیم.

آن گروه بهانه جو، حتی پس از آنکه به صاعقه هم گرفتار شدند، به جای توبه و بازگشت به سوی خدا، به گوساله پرستی روی آوردند. این امر نیز، شاهدهی دیگر بر این حقیقت

است که آن گروه، پیش از آنهم، ایمان قلبی راستین نسبت به خدا و رسول او نداشتند، و صرفاً در صدد بهانه جویی به منظور شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت بوده اند:

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا.

یعنی: "اهل کتاب از تو می خواهند تا کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی. آنان از موسی، بزرگتر از آن را خواسته بودند، آنها به او گفته بودند: خدا را به صورت آشکار به ما نشان بده. پس صاعقه ای آنان را در بر گرفت به خاطر ستم آنان. سپس آنان، گوساله ای را برگزیدند، پس از آنکه دلائل روشن برایشان آمده بود. پس از آن خطای ایشان درگذشتیم. و به موسی، سلطه ای آشکار دادیم."

آیه 154 و 155، به خطای فاحش دیگر این گروه از اهل کتاب اشاره می کنند که با پیامبران الهی پیمان می بستند، ولی همه تعهدات خود را زیر پا می گذاشتند. به عنوان مثال، آنان پیمان بسته بودند که در روز شنبه، به کارهایی مانند شکار و امثال آن نپردازند، ولی با روش های فریبکارانه، بر خلاف تعهد خود عمل می کردند. آنان حتی پیامبران خدا را که به موعظه آنها می پرداختند، می کشتند. وقاحت آنان در حدی بود که با صراحت می گفتند: دل های ما در غلاف است و پیام ادیان الهی را دریافت نمی کند:

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ  
سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا  
غَلِيظًا . فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ  
الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا  
بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا .

یعنی: "و کوه "طور" را بر فراز آنان بالا بردیم و از آنها پیمان گرفتیم و به ایشان گفتیم: در حال سجده، به آن دروازه وارد شوید. و به آنان گفتیم: در روز شنبه، تعدی نکنید. و از ایشان، عهد و میثاقی مستحکم گرفتیم. پس به خاطر اینکه عهد خود را نقض کردند، و به آیات الهی کفر ورزیدند، و اینکه پیامبران را به ناحق کشتند، و اینکه گفتند: قلب های ما در غلاف است – بلکه خداوند به خاطر کفر آنان بر دل های آنان مُهر زده است – پس بجز گروه اندکی از آنان، ایمان نمی آورند."

توضیحات بیشتر در باره کوه "طور" و جزئیات عملکرد بنی اسرائیل را در تفسیر سوره "بقره" بیان کردیم.

خطای فاحش دیگر گروهی از بنی اسرائیل از دیدگاه آیات یکصد و پنجاه و شش تا یکصد و پنجاه و نه، تهمت های ناروای آنان به ساحت مقدس حضرت مریم (سلام الله علیها) و

جسارت آنان به حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) بوده است. آنان فکر می کردند که حضرت عیسی را کشته اند و به صلیب کشیده اند. در حالی که خداوند، آن حضرت را نجات داد و به عالم اعلی منتقل ساخت تا از دسترس آن قوم، در امان باشد. قرآن کریم، اعتقاد آن گروه را مبتنی بر ظنّ و گمان و فقدان علم و یقین می داند و بر نجات یافتن حضرت مسیح از دست آن گروه، تأکید می کند:

وَبِكَفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا . وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا . بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا . وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا .

یعنی: "و نیز، به خاطر کفر ورزیدن آنان و اینکه با سخن خود، تهمت بزرگی را به "مریم"، نسبت دادند. و اینکه گفتند: ما مسیح، عیسی پسر مریم را کشته ایم. در حالی که او را نکشته اند و به صلیب نکشیده اند، اما امر، بر آنان مشتبه شده است. و همانا! آنان که در باره عیسی به اختلاف نظر پرداختند، در باره او تردید دارند، و علم و آگاهی نسبت به او ندارند، مگر اینکه از ظنّ و گمان پیروی می کنند و یقیناً او را نکشته اند. بلکه خداوند، عیسی مسیح را به سوی خود بالا بُرده است، و خدا همواره عزیز و حکیم بوده است. و هیچکدام از اهل کتاب نیست مگر اینکه حتماً پیش از مرگش، به او ایمان می آورد، و در روز قیامت نیز، او بر آنان شاهد است."

یادآور می شود که در توضیح آیات سوره "آل عمران"،  
تفصیلات بیشتری در باره داستان حضرت عیسی (ع) بیان  
گردید.

در آیه های 160 و 161، ستم گروهی از بنی اسرائیل، و  
ممانعت آنان از راه خدا، و رباخواری، و غصب اموال مردم،  
سبب محرومیت آن گروه، از بسیاری از نعمت های پاکیزه الهی  
دانسته شده است:

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ  
وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا . وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ  
وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا  
أَلِيمًا.

یعنی: "پس به خاطر ستمی از جانب آنان که یهودی شدند، ما  
امور پاکیزه ای را که برای آنان حلال شده بود، حرام کردیم؛ و

به خاطر اینکه آنان در موارد زیاد، در راه خدا ممانعت ایجاد کردند. و به خاطر اینکه ربا می گرفتند، در حالی که از آن نهی شده بودند، و به خاطر خوردن اموال مردم به ناحق. و ما برای کافران از آنان، کیفری دردناک آماده کرده ایم."

آیه 162، در میان اقوامی از اهل کتاب و بنی اسرائیل که مرتکب انواع خطاها شده بودند، یک گروه را مستثنی می کند و آن گروه را می ستاید و آنان را در کنار اهل ایمان واقعی قرار می دهد.

این گروه استثنا شده، عبارتند از افرادی که دانش عمیق و رسوخ علمی آنان، موجب هدایت آنان گردیده و دریچه ای را به روی واقعیت و حقانیت، در پیش روی آنان گشوده است. قرآن مجید، به این دسته از افراد هدایت شده، وعده پاداشی بزرگ می دهد:

لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ  
إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ  
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا.

یعنی: "اما افرادی از آنان که در علم و آگاهی، راسخ هستند، و مؤمنان، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده ایمان می آورند؛ و برپادارندگان نماز، و پرداخت کنندگان زکات، و ایمان آورندگان به خدا و روز رستاخیز؛ به زودی پاداش بزرگی به آنان خواهیم داد".

توضیح: از دیدگاه علم نحو، ممکن است که این پرسش مطرح شود که چرا کلمه "المقیمین" در این آیه به صورت منصوب، آمده است، در حالی که این کلمه همانند کلمات دیگری که بر "الراسخون" عطف شده است، باید مرفوع باشد؟

پاسخ های گوناگونی به این سؤال داده شده است. یکی از جوابها این است که این کلمه، "منصوبٌ علی المدح" است و قبل از آن، کلمه "أعني" در تقدیر گرفته شده است. این سخن، به "سیبویه" و نحویان اهل بصره نسبت داده شده است.

جواب دوم این است که کلمه "المقیمین" مجرور است به خاطر تقدیر حرف "با" جارّه. و دلیل آن هم این است که عطف شده بر کلمه "ما" در "بما أنزل الیک". این قول، به "کسائی" نسبت داده شده است.

پاسخ سوم این است که کلمه "المقیمین" عطف شده بر ضمیر "هُم" در "مِنْهُمْ" که محل آن مجرور است.

پاسخ چهارم این است که در برخی از مصاحف پیشین، کلمه "المقیمون" به صورت مرفوع بوده است، ولی نویسندگان که استنساخ کرده اند، به اشتباه، به صورت منصوب نوشته اند.

## بحث علمی

### نقش آگاهی عمیق در پیروی از حق

در آیه اخیر از آیات مورد بحث، به این نکته اشاره شده است که در میان اهل کتاب، یک گروه که از دانش عمیق و آگاهی واقعی برخوردار هستند، در کنار اهل ایمان راستین قرار گرفته اند و خداوند، به آنها وعده پاداش بزرگ می دهد. این نکته، ما را به این نتیجه می رساند که علم سرشار و آگاهی عمیق و ریشه دار، می تواند انسان را از قید و بند تعصبات کورکورانه نجات دهد و چشم او را به جمال واقعیت ها روشن سازد.

از اینرو در اینجا، به بررسی ابعاد این نکته ظریف از دیدگاه علوم مدرن، می پردازیم.

با نگاهی ژرف به داده های علوم گوناگون در این زمینه، به این نتیجه می رسیم که آگاهی عمیق، موجب افزایش هم‌ترازی میان شناخت، ارزش ها و رفتارها می گردد.

از دیدگاه روانشناسی، انسان ها در بسیاری از موارد، تحت تأثیر سوگیری های شناختی مانند "سوگیری تأیید" (Confirmation Bias)، "سوگیری گروهی" (In-group Bias)، "سوگیری در دسترس بودن" (Availability Heuristic) و "اثر لنگر" (Anchoring Bias)، قرار دارند. این سوگیری ها، به خطاهای شناختی منتهی می شوند.

اما دانش سرشار و آگاهی عمیق، و به عبارت دیگر: خودآگاهی (Self-awareness) و تفکر تأملی (Reflective thinking) می توانند بر سوگیری ها غلبه کنند و به تفکر تحلیلی که موجب حقیقت جویی است، منجر شوند.

## دیدگاه فستینگر

بر اساس نظریه لئون فستینگر (Leon Festinger) به عنوان یک روانشناس اجتماعی، در کتاب "نظریه ناهماهنگی شناختی"، هنگامی که میان باور و رفتار انسان تناقض باشد، ناهماهنگی و ناهمخوانی مذکور، بروز می کند و به تنش روانی منتهی می گردد.

تنش روانی یادشده، می تواند به انکار حقیقت منجر شود، و یا موجب اصلاح و پذیرش واقعیت گردد.

بنا بر این، اگر آگاهی و فهم انسان از واقعیت ها بسیار عمیق و گسترده باشد، انکار حقیقت دشوار تر می شود، و احتمال اصلاح و پذیرش واقعیت، افزایش می یابد.

## دیدگاه باومایستر

از نقطه نظر روانشناس اجتماعی دیگر به نام روی باومایستر (Roy Baumeister) در کتاب "خودتنظیمی" (Self-Regulation)، هرچه خودآگاهی بالاتر و عمیق تر باشد، کنترل بر رفتار نیز، بیشتر افزایش می یابد. افزایش کنترل بر رفتار نیز، موجب ارتقاء کیفیت عملکرد، متناسب با ارزش ها می گردد.

## دیدگاه کُلبِرگ

روانشناس و استاد دانشگاه هاروارد، به نام لارنس کُلبِرگ (Lawrence Kohlberg)، مراحل رشد اخلاقی را در آثار خود مانند "مقالاتی در باره رشد اخلاقی" (Essays on Moral Development) و "مرحله و توالی" (Stage and Sequence) مطرح کرده است.

از آنجا که رشد اخلاقی، یک فرایند تکاملی و مرحله به مرحله است؛ شش مرحله برای این فرایند، در نظر گرفته می شود.

**مرحله اول:** اخلاق بر اساس اطاعت و تنبیه است که مبتنی بر ترس از مجازات استوار است.

**مرحله دوم:** اخلاق بر اساس سودمندی شخصی است که مبتنی بر جلب منفعت است.

**مرحله سوم:** اخلاق بر اساس انتظارات جامعه است که بر مبنای جلب توجه مردم تحقق می یابد.

**مرحله چهارم:** اخلاق بر اساس قانون است که به منظور حفظ نظم عمومی محقق می شود.

مرحله پنجم: اخلاق بر اساس قرارداد اجتماعی است که به منظور تأمین حقوق انسان‌ها صورت می‌پذیرد.

مرحله ششم: اخلاق بر اساس اصول اخلاق جهانی مانند عدالت خواهی، حق طلبی، و کرامت انسانی است که در راستای دفاع از حق و حقیقت، انجام می‌شود.

خط سیر رشد اخلاقی، نوعاً از سطح پائین به بالا تکامل می‌یابد

بنا بر این، رسیدن به مراتب عالی مانند مرحله پنجم و ششم، مستلزم آگاهی و درک عمیق پیچیدگی‌ها، و امکان شهود و بصیرتی فراتر از منافع شخصی است.

از اینرو، آگاهی عمیق، موجب رشد اخلاقی بالا می شود. و رشد اخلاقی در سطح عالی، به پیروی آگاهانه از حقیقت می گردد.

## دیدگاه کابات زین

از نقطه نظر استاد برجسته پزشکی و نظریه پرداز معروف در زمینه "ذهن آگاهی" به نام جان کابات زین (Jon Kabat-Zinn)، پدیده ذهن آگاهی، موجب کاهش واکنش های هیجانی، حالت های خودفریبی، و سوگیری های شناختی می شود و به درک واقعیت – همانگون که هست – و بدون پیشداوری، منتهی می گردد.

وی، دیدگاهش را در نظریه مداخلات مبتنی بر ذهن آگاهی در متن (Mindfulness-Based Interventions in Context)، توضیح داده است.

بنا بر آنچه بیان شد معلوم می گردد که آگاهی عمیق، از طریق کاهش خطاها ذهنی، تقویت خودکنترلی، کاهش خودفریبی، ارتقاء سطح اخلاق، و فراهم شدن زمینه برای اصلاح در پرتو گسترش آگاهی؛ زمینه را برای پیروی از حق و حقیقت، فراهم می سازد.

\*\*\*\*\*

## سوره نساء - آیه ۱۶۳ تا ۱۷۶

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ  
 بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ  
 وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا  
 دَاوُودَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ  
 وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى  
 تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى  
 اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾ لَكِنِ اللَّهُ  
 يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى  
 بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ  
 قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ  
 يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ  
 جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾ يَا

أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا  
 لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ  
 عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا  
 تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ  
 اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا  
 تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ  
 يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ  
 وَكِيلاً ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا  
 الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ  
 فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
 الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ  
 اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ  
 بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ

آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ  
 وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ  
 يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا  
 نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ  
 فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ  
 مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ  
 عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾.

## ترجمه

"همانا! همانگونه که به نوح و پیامبران پس از وی وحی  
 فرستادیم، به تو نیز، وحی کردیم. همچنان، به ابراهیم و  
 اسماعیل و اسحاق و یعقوب و "أسباط" و عیسی و ایوب و  
 یونس و هارون و سلیمان، وحی فرستادیم؛ و زبور را به داوود  
 دادیم.

و پیامبرانی که داستان آنان را برای تو بیان کردیم، و رسولانی که سرگذشت آنان را ذکر نکردیم. و خدا با موسی، سخن گفت.

پیامبرانی که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از اعزام رسولان، برای مردمان در برابر خدا حجّتی نباشد. و خداوند، همواره عزیز و حکیم بوده است.

اما خداوند، گواهی می دهد به آنچه که با علم خود بر تو نازل کرده است. و فرشتگان نیز، گواهی می دهند. و همین بس که خداوند گواه باشد.

همانا! کسانی که کفر ورزیدند و در برابر راه خدا مانع شدند، آنها گمراه شدند، از نوع گمراهی بس دور و دراز.

همانا! آنانکه کفر ورزیدند و ستم کردند، هرگز خدا آنان را نهی آمرزد و هرگز راهی را برای هدایت، به آنان نشان نهی دهد.

مگر راه دوزخ را که همواره در آنجا، برای ابد خواهند ماند. و این امر، برای خداوند، آسان است.

ای مردم! به یقین برای شما پیامبری به حق از جانب پروردگارتان آمده است، پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. و اگر کفر بورزید، پس آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است، و خدا همواره دانا و حکیم بوده است.

ای اهل کتاب! در دین خود مبالغه و گزافه گویی نکنید، و جز حق و حقیقت را به خدا نسبت ندهید؛ همانا مسیح عیسی پسر مریم، پیامبر خداست، و کلمه اوست که خداوند آن را به مریم القا کرد، و روحی از جانب اوست، پس به خدا و پیامبران او ایمان آورید، و نگویید: سه گانه است. از این سخن خودداری کنید که برای شما بهتر است. همانا خداوند، خدای یکتاست، منزّه است از اینکه برای او فرزندی باشد. همه آنچه

در آسمانها و زمین است از آن اوست. و همین بس که خداوند، حافظ و نگهبان باشد.

هرگز مسیح، از اینکه بنده خدا باشد ابا ندارد. همچنین، فرشتگان مقرب. و هرکه از پرستش او خودداری کند و خودبزرگ بینی نماید، پس به زودی، خداوند همگی آنان را به سوی خود محشور می کند.

و اما آنانکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می دهند، پس پاداش آنان را به صورت کامل عطا می کند و از فضل خود، بر اجر آنان می افزاید. و اما آنانکه روی برتافتند و تکبر ورزیدند، پس آنان را با کیفی دردناک، غذاب خواهد کرد، و آنان بجز خدا، یار و یآوری برای خود نخواهند یافت.

ای مردم! از جانب پروردگارتان برای شما دلیل و برهان آمده است، و به سوی شما، نوری آشکار، نازل کردیم.

اما آنانکه به خدا ایمان آوردند و به او تمسک کردند، پس به زودی آنها را در رحمتی از جانب خود و در فضل و احسان، وارد می سازد، و آنان را با راهی مستقیم، به سوی خود هدایت می کند.

از تو استفتاء می کنند. بگو: خداوند حکم خود را در باره "کلالة" اینچنین بیان می فرماید: اگر مردی بمیرد که برایش فرزندی نباشد، و یک خواهر داشته باشد، پس نصف میراث آن مرد برای اوست. و مرد هم از خواهرش ارث می برد در صورتی که آن خواهر فرزندی نداشته باشد. و اگر دو خواهر باشند، پس دو ثلث از میراث برادرشان برای آندو خواهد بود. و اگر وارثان، برادران و خواهران باشند، پس برای برادر، به اندازه بهره دو خواهر خواهد بود. خداوند، برای شما توضیح می دهد، تا گمراه نشوید. و خدا به هرچیزی، داناست."

## توضیح

بخش نخست از این دسته از آیات شریفه، بر روی وحدت رسالت ادیان الهی و اینکه همه پیامبران، فرستادگان خدا بوده و برای هدایت بشر آمده اند، تأکید می کند. بنا بر این، دین مبین اسلام، نه تنها ادیان الهی دیگر را مردود نمی شمارد، بلکه هریک از آنها را در زمان خاص خود و جایگاه الهی که برای آن وجود داشته است، به عنوان شاهراه هدایت و مسیر حیات معنوی برای مردمان آن زمان و آن شرایط، قلمداد می کند.

گرچه نام تعدادی از پیامبران مانند ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان و داوود در این آیات آمده است، اما قرآن کریم، سایر پیامبرانی را که در طول تاریخ، برای هدایت انسان ها تلاش

کرده اند نیز، می ستاید و آنان را به عنوان بشارت دهندگان و بیم دهندگان از جانب خداوند، معرفی می کند:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ  
بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ  
وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا  
دَاوُدَ زَبُورًا. وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ  
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ  
وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ  
عَزِيزًا حَكِيمًا.

یعنی: "همانا! همانگونه که به نوح و پیامبران پس از وی وحی فرستادیم، به تو نیز، وحی کردیم. همچنین، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و "اسباط" و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی فرستادیم؛ و زبور را به داوود دادیم. و پیامبرانی را که داستان آنان را برای تو بیان کردیم، و

رسولانی را که سرگذشت آنان را ذکر نکردیم. و خدا با موسی، سخن گفت. پیامبرانی را که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از اعزام رسولان، برای مردمان در برابر خدا حجّتی نباشد. و خداوند، همواره عزیز و حکیم بوده است."

توضیح: کلمه "أسباط" چنانکه قبلاً توضیح داده شده است، بر جمعی از پیامبرانی که از قوم بنی اسرائیل بوده اند، اطلاق می شود.

بخش دوم از آیات مورد بحث، کافران را از انکار حقیقت، و منع دیگران از پیروی از حقّانیت، و ستم بر انسانهای دیگر، برحذر می دارد و به آنها هشدار می دهد که رفتارهای نادرست آنان، موجب افزایش گمراهی آنان می گردد و راه دوزخ را در پیش روی آنان می گشاید:

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ  
يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ  
سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ  
يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ  
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ  
جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا  
فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

یعنی: "اما خدا، گواهی می دهد به آنچه که با علم خود بر تو  
نازل کرده است. و فرشتگان نیز، گواهی می دهند. و همین بس  
که خداوند گواه باشد. همانا! کسانی که کفر ورزیدند و در  
برابر راه خدا مانع شدند، آنها گمراه شدند، از نوع گمراهی بس  
دور و دراز. همانا! آنانکه کفر ورزیدند و ستم کردند، هرگز  
خدا آنان را نهی آمرزد و هرگز راهی را برای هدایت، به آنان  
نشان نهی دهد. مگر راه دوزخ را که همواره در آنجا برای ابد

خواهند مانند. و این امر، برای خداوند، آسان است. ای مردم! به یقین برای شما پیامبری به حق از جانب پروردگارتان آمده است، پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. و اگر کفر بورزید، پس آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است، و خدا همواره دانا و حکیم بوده است."

بخش سوم از این آیات شریفه، بر این امر تأکید می کند که خدای بزرگ، اهل کتاب را از غلو در دین و مبالغه آمیز کردن مبانی آئین خود، منع فرموده است. به عنوان مثال، از مسیحیان خواسته است تا همانگونه که حضرت عیسی مسیح، خود را بنده و پیامبر خدا می دانست، آنان نیز از او پیروی کنند، و او را به عنوان "خدا" و یا "پسر خدا" ندانند.

در حالی که قرآن کریم، حضرت عیسی را با عبارات بسیار زیبا و القاب پرمحتوا و معنادار می ستاید و ایشان را به عنوان "رسول الله"، "کلمة الله"، و "روح الله"، معرفی می کند؛ اما از

پیروان ایشان می خواهد تا از اعتقاد نادرست به موضوع "اقنوم های سه گانه" (خدای پدر، خدای پسر، و روح القدس) خودداری کنند. زیرا خداوند و آفریننده جهان، یگانه و یکتاست و شریکی ندارد:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.

یعنی: "ای اهل کتاب! در دین خود مبالغه و گزافه گویی نکنید، و جز حق و حقیقت را به خدا نسبت ندهید؛ همانا مسیح عیسی پسر مریم، پیامبر خداست، و کلمه اوست که خداوند آن را به مریم القا کرد، و روحی از جانب اوست، پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید، و نگویید: سه گانه است. از این سخن

خودداری کنید که برای شما بهتر است. همانا خداوند، خدای یکتاست، منزّه است از اینکه برای او فرزندی باشد. همه آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست. و همین بس که خداوند، حافظ و نگهبان باشد."

بخش چهارم از آیات مورد بحث، به این نکته اشاره می کند که عیسی مسیح، هرگز ادّعی خدایی یا مشابه آن را نداشته، بلکه خود را "عبد" و بنده خدا می دانسته است. از اینرو، دیگران نیز، باید از اینکه بنده خدا باشند، سرباز نزنند و تکبر نورزند تا مشمول کیفری سهمگین نشوند و از ولایت الهی خارج نگردند:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا

فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا .

یعنی: "هرگز مسیح، از اینکه بنده خدا باشد ابا ندارد. همچنین، فرشتگان مقرب. و هرکه از پرستش او خودداری کند و خودبزرگ بینی نماید، پس به زودی، همگی را به سوی خود محشور می کند. و اما آنانکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می دهند، پس پاداش آنان را به صورت کامل عطا می کند و از فضل خود، بر اجر آنان می افزاید. و اما آنانکه روی برتافتند و تکبر ورزیدند، پس آنان را با کیفی دردناک، غذاب خواهد کرد، و آنان بجز خدا، یار و یآوری برای خود نخواهند یافت."

## بررسی آیات "کتاب مقدّس"

با مطالعه "کتاب مقدّس" یهودیان و مسیحیان که شامل تورات و انجیل می شود، به این نتیجه می رسیم که گرچه برخی از عبارت های افزوده شده به آن کتاب آسمانی، به اقنوم های سه گانه اشاره دارند، اما هنوز هم آیاتی در آن کتاب وجود دارند که بر یگانه بودن خدا (که به عنوان یهوه نامیده می شود) دلالت دارند و خدا بودن عیسی مسیح، و یا پسر خدا بودن او را مردود می شمارند.

به عنوان مثال، در سفر تثنیه (Deuteronomy) باب 6 ، آیه 4 چنین میخوانیم:

"ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است."

*"Listen O Israel: Jehovah our God is one Jehovah"*

(Holy Scriptures, Deuteronomy, 6:4)

همچنین در کتاب اول پادشاهان (1 King) باب 8 ، آیه 60  
چنین میگوید:

"تا تمامی قومهای جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری  
نیست."

*"To the end that all the peoples of the earth may know  
that Jehovah is the (true) God. There is no other."*  
(Holy Scriptures, 1-King, 8:60).

و نیز در صحیفه "اشعیای نبی" (Isaiah) باب 45 آیه 5 چنین  
میگوید:

"من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نیست"  
*"I am Jehovah, and there is no one else with the  
exception of me there is no God."*  
(Holy Scriptures, Isaiah, 45:5-18)

روشن است که آیات یادشده در کتاب مقدّس (Holy Scriptures) که مورد احترام یهودیان و مسیحیان است، خدا بودن هر موجود دیگری بجز یهوه (خدای یکتا) را نفی می کند و با صراحت، آن را مردود می شمارد.

همچنین، آیاتی هنوز در آن کتاب وجود دارند که عیسی مسیح را به عنوان "پسرانسان" می نامند، نه پسر خدا.

به عنوان مثال، در انجیل لوقا (Luke) باب 12 آیه 40 در باره بازگشت مسیح چنین می خوانیم:

"پس شما نیز مستعد باشید زیرا در ساعتی که گمان نهی برید پسرانسان می آید."

*"You also keep ready, because at an hour that you do not think likely the **Son of Man** is coming".*

(Holy Scriptures, Luke, 12:40)

همچنین در انجیل مَتَّى (Matthew) باب 25 آیه 31 چنین می خوانیم:

"اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست."

*"When the **Son of man** arrives in his glory, and all the angels with him."* (Holy Scriptures, Matthew, 25:31)

بر اساس این آیات "کتاب مقدس"، حضرت عیسی مسیح، صریحاً به عنوان فرزند انسان نامیده شده است. نه پسر خدا.

از مجموعه آیات مذکور، معلوم می گردد که تورات و انجیل، در نسخه اصلی خود، عیسی مسیح را "بنده خدا" و پیامبر او می دانسته اند، نه به عنوان "خدا" یا "پسر خدا".  
از اینرو، قرآن شریف می فرماید:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ.

یعنی: "هرگز مسیح، از اینکه بنده خدا باشد ابا ندارد".

بخش پنجم از آیات مورد بحث، مردمان را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخش اول: کسانی که ایمان راستین به خدا، رسالت پیامبران و روز رستاخیز دارند و کارهای شایسته انجام می‌دهند. و دسته دوم: آنانکه از پذیرش فرمان خدا سرباز می‌زنند و تکبر می‌ورزند.

پاداش اهل ایمان و عمل صالح، عبارت است از رحمت خدا و هدایت الهی؛ و کیفر معاندان هم عبارت است از عذابی دردناک و دور شدن از ولایت و نصرت الهی:

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ  
وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا  
فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا

نَصِيرًا . يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا . فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا .

یعنی: "و اما آنانکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می دهند، پس پاداش آنان را به صورت کامل عطا می کند و از فضل خود، بر اجر آنان می افزاید. و اما آنانکه روی برتافتند و تکبر ورزیدند، پس آنان را با کیفری دردناک، عذاب خواهد کرد، و آنان بجز خدا، یار و یآوری برای خود نخواهند یافت. ای مردم! از جانب پروردگارتان برای شما دلیل و برهان آمده است، و به سوی شما، نوری آشکار، نازل کردیم. اما آنانکه به خدا ایمان آوردند و به او تمسک کردند، پس به زودی آنها را در رحمتی از جانب خود و در فضل و احسان، وارد می سازد، و آنان را با راهی مستقیم، به سوی خود هدایت می کند."

بخش ششم که پایانبخش سوره "نساء" می باشد، مجدداً بر حقوق زنان در ارث بردن از گذشتگان خود تأکید می ورزد. این موضوع در اوائل سوره "نساء" تبیین شده بود که زنان و کودکان هم باید مانند مردان، از میراث برخوردار باشند. اما از آنجا که جوّ زمان صدر اسلام، هنوز تحت تأثیر زمان جاهلیت بود که هیچ حقی برای زنها در امر ارث، قائل نبودند و برای برخی از مردان آن زمان، بسیار گران می آمد که آن را بپذیرند، از اینرو در پایان این سوره شریفه نیز، مجدداً بر این حقّ مسلمّ زنان از دیدگاه اسلام تأکید شده، و ارث بردن خواهران از برادران، مورد تأیید قرار گرفته است:

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أُمَّرُؤَ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ  
 وَوَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا  
 وَوَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً

رَجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

یعنی: "از تو استفتاء می کنند. بگو: خداوند حکم خود را در باره "کلاله" اینچنین بیان می فرماید: اگر مردی بمیرد که برایش فرزندی نباشد، و یک خواهر داشته باشد، پس نصف میراث آن مرد برای اوست. و مرد هم از خواهرش ارث می برد، اگر آن خواهر فرزندی نداشته باشد. پس اگر دو خواهر باشند، پس برای آندو، دو ثلث از میراث برادر خواهد بود. و اگر وارثان، برادران و خواهران باشند، پس برای برادر، به اندازه بهره دو خواهر خواهد بود. خداوند، برای شما توضیح می دهد، تا گمراه نشوید. و خدا به هرچیزی، داناست."

توضیح: کلمه "کلاله" در اینجا، به معنای فردی است که از دنیا رفته و فرزند و والدین ندارد.

## بحث علمی

### ارتباط میان وحی، برهان و شهود از دیدگاه علم

در آغاز این دسته از آیات شریفه قرآن، خداوند بزرگ چنین می‌فرماید:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ .

یعنی: "ما به تو وحی کردیم."

در ادامه این آیات (در آیه 174 از سوره نساء)، از وحی الهی، به عنوان "برهان" و "نور"، تعبیر می‌کند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا .

یعنی: "ای مردم! از جانب پروردگارتان برای شما دلیل و برهان آمده است، و به سوی شما، نوری آشکار، نازل کردیم."

برهان، به معنای بیان دلیل مستحکم عقلانی است که حجّت را تمام می کند. نور، به معنای حقیقتی است که بخودی خود ظاهر است و ظاهر کننده غیر خود می باشد.

برخی از مفسّران، مقصود از "نور" را در اینجا، قرآن کریم دانسته اند، و بعضی دیگر، رسالت پیامبر (ص) را منظور از این کلمه معرفی کرده اند.

با توجه به معنای حقیقی که برای برهان و نور بیان شد، محصول برهان، معرفت عقلانی است؛ و محصول نور، معرفت شهودی می باشد.

در اینجا برای توضیح بیشتر، ارتباط میان وحی الهی، برهان فلسفی و شهود عرفانی را از دیدگاه علم، تبیین می کنیم، تا رابطه عناصر سه گانه در این مثلث معرفتی، روشن گردد.

## دیدگاه علوم شناختی

دانش شناختی (Cognitive science) به مطالعه ماهیت و عملکردهای "شناخت"، و نیروهای ذهنی مانند ادراک، حافظه، احساسات، زبان، توجه و استدلال می پردازد. در این دانش، به عنوان شاخه ای میان رشته ای، از یافته های روانشناسی، زبان شناسی، فلسفه، علوم اعصاب، و انسان شناسی، استفاده می شود.

## برهان فلسفی

از دیدگاه علوم شناختی، برهان فلسفی به عنوان استدلال عقلانی، شهود عرفانی به عنوان تجربه مستقیم، و الهام معنوی به عنوان منبعی فراتر از عالم طبیعت؛ به صورت سه راه دسترسی به "واقعیت" و تولید "معنا"، مورد بررسی قرار می گیرند.

برهان فلسفی، مبتنی بر منطق، زبان، استدلال عقلانی است و از نوع علم حصولی می باشد و موجب شناخت تحلیلی می گردد.

### شهود عرفانی

شهود عرفانی، مبتنی بر تجربه مستقیم شهودی و از نوع علم حضوری است که موجب آگاهی تجربی واقعی تر، عمیق تر و یقینی تر می گردد. این آگاهی، با کاهش ناحیه "خود"، به "احساس وحدت با کل"، منتهی می شود.

این مبحث از دیدگاه علوم مدرن، در دانش عصب‌شناسی دین یا نوروتئولوژی (Neurotheology)، مورد بررسی قرار می گیرد.

### پژوهش های نیوبرگ

یکی از دانشمندان در زمینه "علوم اعصاب" (Neuroscience) به نام "اندرو نیوبرگ" (Andrew Newberg)، مطالعات علمی مفصلی

به منظور فهم تجربه های عرفانی و دینی در سطح مغز انسان انجام داده است. البته او، بدون پیشداوری الهیاتی، تلاش می کند تا آنچه را که به هنگام شهود عرفانی و تجربه های عمیق دینی در مغز انسان می گذرد، مورد بررسی قرار دهد.

این دانشمندان، با ابزارهایی مانند "fMRI" (تصویربرداری تشدید مغناطیسی کارکردی از مغز)؛ و "SPECT" (توموگرافی رایانه ای تک فوتونی)، آزمایش های خود را بر روی افراد در حین تجربه های عرفانی عمیق و مدیتیشن و حالت نیایش، انجام داده است.

یکی از نتایج بدست آمده توسط وی و تیم همکاران او در مورد مذکور، مشاهده کاهش فعالیت در ناحیه لوب آهیانه ای (Parietal lobe) در مغز است، که در ارتباط با مرز میان "خود" و "عالم هستی"، و جهت یابی فضایی (Spatial orientation) است.

کاهش فعالیت ناحیه مذکور، موجب از میان رفتن مرز میان "خود" و "جهان" می شود، و به "فناء خود" و تجربه شهودی وحدت با کل هستی، منتهی می گردد.

علاوه بر این، تجربه حالات عرفانی یادشده، موجب افزایش فعالیت در قشر پیش پیشانی (PFC) در مغز می شود و تقویت تمرکز و توجه پایدار در بُعد شناختی را به دنبال دارد.

همچنین، تجارب یادشده، بخش های هیجانی و ارزشی مغز، یا سیستم لیمبیک (Limbic System) را تحت تأثیر قرار می دهند و فعال تر می سازند و در موارد مورد اشاره، موجب افزایش ابعاد عاطفی مانند احساس عشق، معنا و تقدس می شوند.

از دیدگاه نیوبرگ، شهود عرفانی، ساختار عصبی منسجمی دارد و به عنوان الگویی قابل تکرار در فرهنگ های مختلف، مورد بررسی قرار می گیرد.

همچنین، تجارب شهودی یا شده برای فردی که آنها را مشاهده می کند، به عنوان امری کاملاً واقعی محسوب می شود و احساس یقین را به وجود می آورد.

**یک نکته مهم:**

**تمایز تجربه شهودی سالم و توهم ناشی از روان پریشی**

در اینجا ممکن است پرسشی در مورد تفاوت اساسی میان تجارب عرفانی که دانشمندانی مانند اندرو نیوبرگ به عنوان متخصص علوم اعصاب، و دکتر ویلیام جیمز به عنوان یک روانشناس بزرگ به آن پرداخته اند؛ و توهمات (Illusions) که از برخی روان پریشی ها ناشی می شوند و در روانشناسی و روانپزشکی مورد بحث قرار می گیرند، مطرح شود.

زیرا افرادی که دچار توهمات می شوند نیز، ادعا می کنند که صداهایی را می شنوند، یا مناظری را می بینند که افراد دیگر در آن ناحیه، نمی شنوند و نمی بینند.

از اینرو در اینجا، بحث علمی ذیل را به منظور تمایز میان این دو امر یادشده، در راستای تبیین وجوه تمایز میان دو امر مذکور، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

### وجه تمایز اول

یکی از روش های تشخیص این دو امر این است که تجارب شهودی سالم، نوعاً به صورت ارادی و از روی اختیار، صورت می گیرند. یک فرد می تواند ورود و خروج خود را به حالت های یادشده مانند سلوک، نیایش و یا مدیتیشن، کنترل کند.

اما توهمات ناشی از روان پریشی، غیر ارادی هستند و به خاطر بیماری روانی، بر افراد تحمیل می شوند. بنا بر این، یک فرد،

نمی تواند بر روی توهمات خود کنترل داشته باشد و آنها را متوقف سازد.

### وجه تمایز دوم

وجه تمایز دیگر، انسجام شناختی است. گرچه تجربه های معنوی، فراتر از زبان هستند، اما فردی که این تجارب را داشته، می تواند به صورت منسجم و با ارتباط منطقی و بدون تناقضات فاحش، آنها را توضیح دهد. در حالی که توهمات ناشی از روان پریشی، افکاری پراکنده، غیر منسجم، و متناقض هستند.

روانپزشک و فیلسوف اگزیستانسیالیست "کارل یاسپرس" (Karl Jaspers)، از دانشمندانی است که در زمینه تمایز میان

تجربه دینی و عرفانی از یکسو، و اختلال های روانی از سوی دیگر، پژوهش های ارزنده ای را ارائه داده است. وی، نتایج مطالعات خود را در آثار خویش مانند کتاب "آسیب شناسی روانی عمومی" (General Psychopathology)، به رشته تحریر درآورده است.

وی، بر این امر تأکید می کند که تجربه معنوی و شهودی، یک خطای مغزی نیست، بلکه می تواند واکنش روحی انسان به وضعیّت خاص، مانند حالت های احتضار، رنج شدید، احساس گناه و امثال آنها باشد. در چنین لحظاتی، تجربه های معنوی می توانند در ارتباط با امری "متعالی" باشند. از اینرو، شخصیّت انسان در تجربه های شهودی و عرفانی منسجم تر می شود، در حالی که در حالت های روان پریشی، آشفته تر و گسسته تر می گردد.

### وجه تمایز سوم

تجربه های معنوی و عرفانی، نوعاً موجب افزایش آرامش روحی، تقویت همدلی و سازگاری بیشتر می شود. در حالی که توهمات ناشی از روان پریشی، باعث تضعیف روابط اجتماعی، اُفت شغلی و تحصیلی، و بی نظمی در رفتار می گردد.

### وجه تمایز چهارم

تجربه های شهودی و معنوی، نوعاً امیدبخش و حاوی معنا هستند، در حالی که توهمات ناشی از روان پریشی، نوعاً ترسناک، آشفته کننده و تهدید آمیز هستند (مثل احساس تحت تعقیب بودن به صورت مداوم).

### وجه تمایز پنجم

در زمینه علوم مغز و اعصاب (Neuroscience) و از دیدگاه

دانشمندان این رشته مانند اندرو نیوبرگ (Andrew Newberg)، در تجارب معنوی و شهود عرفانی، فعالیت شبکه "DMN" که مربوط به "خود" و انانیت است، کاهش می یابد، و تمرکز در قشر پیش پیشانی مغز (PFC) که مسئول تفکر منطقی و اخلاقی است، افزایش می یابد.

اما در روان پریشی، شاهد اختلال در تنظیم "دوپامین" (Dopamine) هستیم که همراه با بی نظمی در شبکه های مغز و ناهماهنگی سیگنال های مغزی می باشد.

از اینرو، الگوی تجارب شهودی و عرفانی، منسجم است، در حالی که این امر در روان پریشی، آشفته و همراه با اختلال می باشد.

یک نکته مهم دیگر:

### فیلترهای لازم برای تشخیص شهود عرفانی سالم

گرچه دانشمندان علوم مدرن، تجربه های عرفانی و معنوی سالم را در بسیاری از موارد، مبرا از توهمات ناشی از روان پریشی می دانند، اما باید توجه داشت که همه تجارب شهودی که مطرح می شوند، در یک سطح از اعتبار و سلامت معنا نیستند. بنا بر این، برای فهم درستی آنها، لازم است مراتب یادشده در زیر، در نظر گرفته شوند:

الف. در مرحله اول باید سلامت روانی شخص مدعی تجربه عرفانی احراز شود.

ب. در مرحله دوم باید انسجام شناختی در مطالب ادعا شده، ارزیابی شوند.

ج. در مرحله سوم باید موارد مورد ادّعا، با معیارهای عقلانی صحیح، سنجیده شوند.

تا اینجا، مطالبی را در باره برهان فلسفی و تجارب شهودی بیان کردیم.

## وحی الهی

اما در مورد وحی الهی، به عنوان منبعی از اطلاعات که فراتر از عالم طبیعت است، باید به این نکته توجه داشت که از دیدگاه علوم تجربی و حسّی که منحصر به جهان طبیعت است، این موضوع فوق طبیعی، نمی تواند نفیاً یا اثباتاً مورد بحث و بررسی گیرد (مگر در زمینه هایی مانند توصیف پدیدارشناختی)؛ اما دانش هایی مانند روان‌شناسی دین (Psychology of religion)، شناخت‌شناسی (Epistemology)، و

فلسفه ذهن (Philosophy of mind) به تحلیل و تبیین این مبحث راز آلود می پردازند.

گرچه برخی از دانشمندان، شهود عرفانی، الهام، و وحی الهی را در یک طیف مشترک ارزیابی کرده اند و وحی را تفسیری قوی تر از الهام و شهود عرفانی دانسته اند، اما این امر از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان فلسفه ذهن، نوع متفاوتی از ادراک است که از منشأ متعالی فراتر، و منبع کمال مطلق، سرچشمه می گیرد.

### دیدگاه روانشناسی دین

از دیدگاه دانشمندان این رشته مانند روانشناس و فیلسوف آمریکایی "ویلیام جیمز" (William James)، پدیده وحی، به عنوان یک تجربه دینی خاص، مورد بررسی قرار می گیرد. از اینرو، ابعاد وحی که در این دانش مورد بحث قرار می گیرند،

شامل نوع، ویژگی ها، و آثار و نتایج فردی و اجتماعی وحی می گردند.

جیمز، در آثار خود مانند کتاب "تنوع تجربه دینی" (The Varieties of Religious Experience)، ویژگی های وحی را به

عنوان تجربه دینی عمیق، به شرح زیر، می داند:

1. اذعان یقینی. بدین معنا که دریافت کننده آن، موارد ادراک

شده خود را اموری حقیقی و عمیقاً قطعی می داند.

2. احساس پذیرش. بدین معنا که دریافت کننده وحی، به این

امر اذعان دارد که آنچه را ادراک می کند، از منبعی متعالی بر

او وارد شده است، نه اینکه ساخته و پرداخته خود اوست.

3. مافوق بیان بودن نسبی. بدین معنا که دریافت کننده وحی،

آنچه را ادراک می کند، فراتر از زبان عادی می داند.

4. تحوّل شخصیت. بدین معنا که با دریافت وحی، مسیر زندگی

دریافت کننده آن و اخلاق و رفتار او، متحوّل می شود. این امر

همچنین، می تواند موجب تحولات مهم اجتماعی و تمدنی گردد.

ویلیام جیمز، در کتاب یادشده، وجود جهان های دیگری از آگاهی را مورد تأیید قرار می دهد و چنین می گوید:

“Our normal waking consciousness, rational consciousness as we call it, is but one special type of consciousness, whilst all about it, parted from it by the filmiest of screens, there lie potential forms of consciousness entirely different.”

“No account of the universe in its totality can be final which leaves these other forms of consciousness quite disregarded”.

یعنی: " آگاهی عادی بیداری ما، که ما آن را آگاهی عقلانی می نامیم، تنها یک نوع خاص از آگاهی است؛ در حالی که در

اطراف آن، پشت نازکترین پرده‌ها، اشکال بالقوه کاملاً متفاوتی از آگاهی وجود دارند."

"هیچ روایت نهایی از جهان، کامل نخواهد بود، اگر این اشکال دیگر آگاهی را کاملاً نادیده بگیرد."

در زمینه ماهیت وحی، دیدگاه‌های گوناگونی میان نظریه پردازان این رشته، وجود دارد.

برخی از آنان، وحی را محصول ذهن یا ناخودآگاه می‌دانند. بعضی از آنان هم وحی را یک حقیقت مهم روحی و روانی مهم قلمداد می‌کنند، بدون داوری در باره منشأ آن.

اما برخی دیگر، بر این باورند که وحی می‌تواند به عنوان ارتباط با منبعی فراتر و منشأ متعالی باشد.

## دیدگاه شناخت‌شناسی

از نقطه نظر شناخت‌شناسی (Epistemology)، در این زمینه بحث می‌شود که چگونه وحی می‌تواند به عنوان یک منبع معتبر برای معرفت باشد و شرایط اعتبار آن چیست؟ در این زمینه، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.

## دیدگاه عقل‌گرایان

پیروان نظریه "عقل‌گرایی" (Rationalism)، مطابقت با عقلانیت را به عنوان شرط پذیرش وحی می‌دانند و بر آنند که اگر وحی، با عقل و منطق ناسازگار باشد، مردود است.

## دیدگاه ایمان‌گرایان

اما حامیان نظریه "ایمان‌گرایی" (Fideism) بر این عقیده هستند که ایمان به وحی، منبعی مستقل و فراتر از عقل و

اندیشه است و اثبات آن، نیازمند مطابقت با مبانی فلسفی نیست.

## دیدگاه تجربه‌گرایان

این در حالی است که پیروان نظریه تجربه‌گرایی (Empiricism) که سرچشمه معرفت را تجربه می‌دانند، در اصل پذیرش وحی به عنوان منبع مستقل معرفت، احتیاط می‌کنند. زیرا وحی، از امور فراطبیعی است و خارج از محدوده شواهد حسّی و تجربی قلمداد می‌گردد.

در عین حال، برخی از تجربه‌گرایان معروف مانند "جان لاک" (John Locke)، پذیرش وحی را مشروط به مطابقت آن با یافته‌های تجربی و بدیهیات عقلی و وجود شواهد لازم می‌دانند.

اما گروهی دیگر مانند "دیوید هیوم" (David Hume) دیدگاهی انتقادی تر نسبت به وحی دارند.

### پاسخ فیلسوفان دین

پیروان "فلسفه دین" (Philosophy of religion) در پاسخ به این گروه از تجربه گرایان، به این دو نکته اشاره می کنند که: اولاً: تجربه دینی نیز، نوعی تجربه است. ثانیاً: منابع شناخت، منحصر به تجربه حسی نباشند.

توضیح نکته اول اینکه: تجربه دینی، نوعی ادراک است و همانگون که انسان می تواند امور مادی را به صورت حسی ادراک کند، همانطور می تواند امری متعالی را تجربه کند و به نحو شهودی، ادراک کند.

## نظریه آلستون

"ویلیام آلستون" (William Alston) به عنوان فیلسوف دین و استاد دانشگاه "سیراکیوس" (Syracuse) در نیویورک، در کتاب خود با عنوان "درک خدا" (Perceiving God) به این امر اذعان دارد که تجربه دینی، نوعی ادراک و مشاهده (Perception) در مقیاس معرفتی است. همانگونه که تجربه رنگ و صدا، نوعی ادراک و مشاهده در مقیاس فیزیکی می باشد.

توضیح نکته دوم اینکه: محدود کردن معرفت به تجربه حسی، امری خلاف واقع است. زیرا بسیاری از شناخت های معتبر، از طریق منابع دیگری مانند قوانین منطقی و ارزش های اخلاقی و امثال آنها بدست می آیند که خارج از حیطه داده های حسی محض می باشند. بنا بر این، دائره واقعیّت و شناخت، گسترده تر از داده های حسی محض است.

## نظریه پلان‌تینگا

"الوین پلان‌تینگا" (Alvin Plantinga) به عنوان نظریه پرداز "فلسفه تحلیلی" (Analytic philosophy)، به این نکته اشاره می‌کند که همانگونه که باور ما به امور دیگری که حسّی محض نیستند مانند باور به حافظه، ذهن، تاریخ گذشته و امثال آنها باور موجّه و اساسی (Properly Basic Belief) هستند، همینطور ایمان دینی نیز، می‌تواند باور موجّه باشد. وی، حتّی این گزاره تجربه گرایان را که "فقط باورهای قابل تجربه موجّه هستند"، غیر قابل اثبات تجربی می‌داند. او در عین حال، اثبات موجّه بودن یک باور را مشروط به این امر می‌داند که از قوای شناختی سالم، و با هدف نیل به حقیقت، و در شرایط مناسب، تحقّق یافته باشد، و برهانی قوی بر ضدّ آن اقامه نشود.

دانشمندان و فیلسوفان بزرگ جهان اسلام مانند ابن سینا و صدرالمتألهین شیرازی نیز، بر این امر تأکید دارند که منبع معرفت، منحصر به حسّ و تجربه نیست، بلکه شناخت انسان می تواند حضوری، و فراتر از عالم طبیعت باشد.

در عین حال، دانشمندان در زمینه شناخت شناسی، بر این نکته تأکید می ورزند که برای تشخیص ادعاهای وحیانی، معیارهای یادشده در زیر، باید مدّ نظر قرار بگیرند:

- سازگاری با عقلانیّت و فطرت
- انسجام منطقی
- عدم تناقض
- مطابقت با ارزش های اخلاقی
- پایداری تاریخی

## دیدگاه فلسفه ذهن

فلسفه ذهن (Philosophy of Mind)، شاخه‌ای از فلسفه است که در باره ماهیت ذهن، رابطه آن با بدن مادی، چگونگی ایجاد آگاهی، امکان یا عدم امکان ارتباط انسان با واقعیتی فراتر از مغز، و امثال آنها بحث می‌کند.

پرسشی که در باره وحی الهی از منظر این دانش مطرح می‌شود این است که آیا وحی، یک پدیده ذهنی است و محصول مغز است، یا یک تجربه درونی است، و یا اینکه از نوع ارتباط با واقعیتی متعالی و فراتر از جهان ماده است؟

از آنجا که در این دانش، دو گرایش مختلف، یعنی: گرایش ماده‌گرایانه یا فیزیکالیسم، و گرایش دوگانه‌انگاری ذهن و بدن یا متافیزیکالیسم وجود دارند؛ از اینرو شایسته است تا مبحث وحی را از هر دو دیدگاه، مورد بررسی قرار دهیم.

## دیدگاه ماده‌گرایانه

از نقطه نظر این گرایش در فلسفه ذهن که به دیدگاه فیزیکالیسم (Physicalism) معروف است، آنچه به عنوان ذهن نامیده می‌شود، فقط فعالیت مغز است و چیزی فراتر از آن نیست.

بر اساس این دیدگاه، وحی، نوعی تجربه شناختی و یا یک تجربه نورولوژیک، و یا "دگرگونی وضعیت هوشیاری" (Altered state of consciousness) است.

به عنوان مثال، استاد روانشناسی در دانشگاه لورنشن (Laurentian) در کانادا مایکل پرسینگر (Michael Persinger)، بر نقش لوب گیجگاهی مغز (Temporal lobe) که مسئول پردازش اطلاعات در بسیاری از موارد است، در تجربیات شهودی تأکید می‌کند.

وی، دیدگاه خود را در کتاب "کلاه خُود خدا" (God Helmet)، به تفصیل بیان کرده است. این روانشناس، تحریک مغزی را عامل احساس حضور امر قدسی و ارتباط با منبعی برتر، قلمداد می‌کند.

### دیدگاه دوگانه انگاری ذهن و بدن

از منظر دیدگاه دوگانه انگاری ذهن و بدن (Dualism) یا متافیزیکالیسم (Non-physicalist)؛ که "ذهن" را امری فراتر از "ماده" می‌داند؛ وحی الهی می‌تواند ارتباط روحی انسان با حقیقتی متعالی و فراتر از عالم ماده باشد.

امروزه، در پرتو پژوهش‌های دانشمندان بزرگی مانند لایبنیتس، دیوید چالمرز، و برخی از صاحب نظران در زمینه فیزیک کوانتوم؛ دیدگاه متافیزیکالیسم در فلسفه ذهن، از اقتدار و استواری بیشتری برخوردار گردیده است.

زیرا - همانگونه که در مباحث پیشین بیان کردیم - موضوع "کیفیّات ذهنی" (Qualia) در "فلسفه ذهن"، جهانبینی فیزیکالیستی را با چالشی جدّی مواجه ساخته است. از یکسو، "گوتفریت ویلهلم لایبنیتس" (Gottfried Wilhelm Leibniz) به عنوان یک فیزیکدان، فیلسوف و ریاضیدان، در کتاب "مونادولوژی" (Monadology)، وجود حقیقی را فراتر از طبیعت و عالم فیزیکی تحت عنوان "موناد" (Monad) یا جوهری که مرکز ادراک است، به اثبات رسانده است، در حالی که این وجود، امری بسیط و مجرد از ماده است. از سوی دیگر، دیوید چالمرز (David Chalmers) به عنوان یک دانشمند برجسته در عرصه علوم شناختی و فلسفه ذهن، "مسئله دشوار آگاهی" (Hard Problem of Consciousness) را مبنی بر اینکه: "چرا فرآیندهای فیزیکی، به تجربه‌های درونی آگاهانه و کیفیّات ذهنی که کوالیا "Qualia" نامیده می‌شوند،

منتهی می گردند؟"، مطرح ساخته است، و گرایش فیزیکالیسم محض را به چالش کشیده است. وی، این نکته را به اثبات رسانده است که چرایی و چگونگی تجربه های درونی و کیفیات ذهنی مذکور را نمی توان با سازوکارهای فیزیکی محض، توضیح داد.

از اینرو، با تقویت پایه های هستی شناسی کثرت گرا با لایه های متعدّد (Pluralist Ontology)، پذیرفتن حقایق فراتر از جهان مادّی، دیگر به عنوان یک امر مخالف با علوم مدرن، قلمداد نمی گردد.

همچنین، دانش فیزیک کوانتوم (Quantum physics) که رفتار ماده و انرژی را در کوچکترین مقیاسها مانند اتمها، الکترونها و فوتونها و دیگر زیر اتمها (Subatomic particle)، مورد بررسی قرار می دهد؛ مبانی فیزیک کلاسیک را به چالش کشیده و پنجره های جدیدی را به روی واقعیت گشوده است.

همانگونه که پیش از این هم بیان شد، قوانینی مانند "برهم‌نهی کوانتومی" (Quantum superposition)، "درهم‌تنیدگی کوانتومی" (Quantum entanglement)، "اصل عدم قطعیت هایزنبرگ" (Uncertainty Principle)، "دوگانگی موج-ذره" (wave-particle duality) و امثال آنها، قوانین فیزیک کلاسیک را زیر سؤال برده و پایه‌های آن را مانند "جهان بسته"، "آینده تعیین شده" و "احتمال واقعیت منحصر در ماده"، متزلزل کرده و گرایش فیزیکالیسم را با مشکل جدی روبرو ساخته است.

### دیدگاه پَن‌سایکیسم

نظریه "همه‌جان‌انگاری" یا پَن‌سایکیزم (Panpsychism)، وجود ذهن، آگاهی و ادراک را به عنوان یک امر فراگیر که در همه عالم هستی، ساری و جاری است می‌داند. بنا بر این،

ذهن، مختص به مغز انسان نیست، بلکه یک ویژگی اساسی جهان است و به صورت بنیادی، در سراسر کیهان جریان دارد.

پژوهش‌های اخیر دانشمندان در زمینه‌های مکانیک کوانتوم، علوم پیشرفته مغز و اعصاب، و طرح "مسئله دشوار آگاهی" (Hard Problem of Consciousness) که به آنها اشاره شد، توجه بسیاری از دانشمندان معاصر را به این نظریه (پن‌سایکیزم)، جلب کرده است.

دیوید چالمرز در طرح "مسئله دشوار آگاهی" سؤال می‌کند: گرچه علم می‌تواند چگونگی پردازش اطلاعات توسط مغز و شکل‌گیری رفتار را توضیح دهد، اما چرا هنوز نتوانسته چرایی وجود تجربه درونی (Subjective Experience) را توضیح دهد؟

نظریه پن‌سایکیزم، بر این امر تأکید می‌کند که حتی بنیادی‌ترین اجزای عالم طبیعت نیز از نوعی "درون‌بودگی"

(Inner aspect) یا "پیش-آگاهی" (proto-consciousness) برخوردار است.

بنا بر این، ماده، علاوه بر بُعد فیزیکی، دارای بُعد درونی نیز، می باشد و بر این اساس، "آگاهی، از آغاز آفرینش جهان، جزئی از عالم هستی بوده است. در غیر این صورت، این پرسش مطرح می شود که اگر فرض کنیم که همه اجزاء بنیادین جهان ماده و همه اتم ها، بدون بهره ای از ذهن بوده اند، پس چگونه انبوهی از این اتم های بدون ذهن، به صورت ناگهانی تجربه آگاهانه به وجود می آورند؟

از اینرو، این نظریه مطرح می شود که آگاهی در سطوح ابتدایی به صورت "درون بودگی" و "پیش-آگاهی" از آغاز خلقت وجود داشته، و با ترکیب و تشکل موجودات پیچیده، به نحوی قوی تر و غنی تر، ظهور یافته است.

برخی از فیلسوفان معاصر که بر این نظریه تأکید دارند، عبارتند از:

● آلفرد نورث وایتهد (Alfred North Whitehead)

● فیلیپ گاف (Philip Goff)

● گلن جان استراوسون (Galen Strawson)

بر مبنای این امر که آگاهی، جنبه‌ای بنیادی از عالم هستی است، ارتباط ذهن با واقعیتی فراتر، در تجربه‌های عرفانی و وحی الهی، امری ممکن است. زیرا این نظریه، محدودیت فضای فلسفی بسته‌ی ماده‌گرایی محض را از میان بر می‌دارد و راه را برای امکان ارتباط ذهن انسان با حقیقتی متعالی و فراتر از ماده، هموار می‌سازد.

\*\*\*\*\*

## سوره مائده – آيه ١ تا ٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ  
إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ  
مَا يُرِيدُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ  
الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ  
فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ  
شَنَاةُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن  
تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ  
وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾ حُرِّمَتْ  
عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ  
وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا  
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ  
فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ

وَإِخْشَونِ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي  
 وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ  
 مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ  
 لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ  
 تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا  
 اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾.

## ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عهدها وفا کنید. چهارپایان  
 از میان حیوانات برای شما حلال شدند، مگر آنچه بر شما  
 خوانده خواهد شد. در حالی که در احرام هستید، شکار را روا  
 ندانید. خداوند هرچه را بخواهد، به آن فرمان می‌دهد.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شعائر و حدّ و مرزهای الهی را،  
 از جمله ماه حرام، قربانی‌ها، قربانی‌های علامت‌گذاری شده،

و زائران خانه خدا که فضل الهی و خوشنودی پروردگارشان را می جویند، مورد تعدّی قرار ندهید. و هرگاه از حالت احرام خارج شدید، می توانید شکار کنید. و عداوت و کینه نسبت به گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشته اند، شما را وادار نکند که تعدّی و تجاوز کنید. و در خوبی ها و تقوای الهی همکاری کنید، و در گناه و ستم، همکاری نداشته باشید. و تقوای الهی را پیشه سازید. همانا خداوند، سخت کیفر است. بر شما حرام شده است مردار، خون، گوشت خوک، و آنچه با نام غیر خدا ذبح شده، و حیوان خفه شده، و حیوانی که به خاطر ضرباتی که بر او وارد شده مرده است، و حیوانی که از بالای بلندی به زیر سقوط کرده و مرده است، و حیوانی که بر اثر شاخ زدن حیوان دیگری به آن مرده است، و حیوانی که درندگان خورده اند - مگر آنچه را شما ذبح و تذکیه کنید -، و آنچه برای بت های نصب شده ذبح شده است؛ و اینکه با

استعمال آلات بخت آزمایی، گوشت حیوانات را میان خود تقسیم کنید. همه اینها فسق و معصیت هستند.

امروز، آنان که کافر شدند، از دین شما ناامید گردیدند. پس از آنان نترسید، و تنها از من بیم داشته باشید. امروز، دین شما را برایتان کامل کردم، و نعمت خود را بر شما به کمال رساندم، و از اینکه اسلام به عنوان دین شما باشد خرسندم. پس هرکه در حالت حَرَج و ناچاری به خاطر گرسنگی باشد، بدون اینکه تمایل به گناه داشته باشد، پس خداوند، آمرزنده و مهربان است.

از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟  
 بگو: پاکیزه ها برای شما حلال است. و آنچه را به حیوانات شکارچی برای صید یاد داده اید، در حالی که سگ شکار را بر اساس آموزه های الهی آموزش داده اید، پس از آنچه که حیوانات شکارچی برای شما نگاه می دارند را بخورید، و نام خدا

را بر آن یاد کنید، و تقوای الهی را پیشه سازید. همانا خداوند، زود محاسبه گر است."

## توضیح

سوره مائده، از جمله آخرین سوره های قرآن است که بر پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل شده است. مفسران قرآن، این سوره مبارکه را آخرین سوره مفصل و طولانی می دانند که از جانب خداوند، بر حضرت رسول (ص) نازل گردیده است.

این دسته از آیات کریمه در ابتداء سوره مائده، برخی از خوراکی های حلال و حرام را از دیدگاه فقه اسلامی، تبیین می کند. معیار اساسی در حلال بودن خوردنی ها از نقطه نظر این آیات شریفه، پاکیزه بودن آنهاست. همانگونه که میزان و

مبنای حرام بودن برخی دیگر از خودنی‌ها، پلید بودن آنها می‌باشد.

در آیه نخست، پس از اینکه از اهل ایمان خواسته شده تا به عهد و پیمان‌های خود وفا کنند، برخی از حیواناتی که گوشت آنها حلال است، نام برده شده‌اند.

کلمه "بهیمه" به معنای حیوان چهارپایی است که در خشکی یا آب زندگی می‌کند، بجز درندگان. جمع آن "بهائم" است.

کلمه "أنعام" (جمع کلمه "نعم" به فتح نون و فتح عین و یا سکون عین) بر شتر، گاو و گوسفند گفته می‌شود. اما هرگاه کلمه "نعم" به صورت مفرد گفته شود، معمولاً مقصود از آن شتر است.

بنا بر این، گوشت این سه حیوان حلال است، مگر مواردی که در آیات بعدی بیان شده‌اند. مانند حیوان مرده که ذبح نشده، حیوان خفه شده و امثال آن.

همچنین، در این آیه کریمه، به ممنوعیت صید حیوانات در هنگامی که زائران بیت الله الحرام در حالت احرام هستند، اشاره شده است.

در آیه دوم، بر این امر تأکید شده است که شعائر الهی و حدّ و مرزهای شرعی، مانند حرمت جنگ در ماه های حرام (ذیقعه، ذیحجه، محرّم و رجب)، مواظبت از حیوانات قربانی در مناسک حج، احترام زائران دیگر که برای حج آمده اند؛ باید مراعات شوند.

منظور از کلمه "هَدْيٍ"، حیوانی است که در مناسک حج قربانی می شود. کلمه "قَلَائِدٍ" نیز، به معنای حیواناتی است که به منظور قربانی شدن در حج، علامت گذاری شده اند.

کلمه "آمّین" در اینجا، جمع "آمّ" به معنای قصد کننده است. منظور از "آمّین البیت الحرام"، کسانی هستند که به قصد زیارت کعبه مشرفه، به حج می روند.

در ادامه، به نکات اخلاقی مهمی اشاره شده است. می دانیم که کفار قریش، ورود مسلمانان را به مکه مکرمه، تا سال هفتم هجری، ممنوع کرده بودند. حتی در سال ششم هجری که پیامبر گرامی اسلام (ص) با گروهی از مسلمانان بدون قصد جنگ، برای انجام مراسم حج به سوی مکه در حرکت بودند، لشکریان کفار قریش در منطقه "حُدیبیّه"، راه را بر آنان بستند و موجب بازگشت آنها به شهر مدینه شدند.

از اینرو، در این آیه شریفه، از مسلمانان خواسته شده است که در دوران اقتدار اسلام و حضور مسلمانان در مراسم حج از سال هفتم هجری؛ نباید پیروان اسلام به فکر تلافی جویی و انتقام گیری از مشرکان و سایر زیارت کنندگان کعبه بیفتند و

به خاطر ستم کفار قریش در دوران های گذشته، با خشونت  
با آنان رفتار کنند:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا.

"و عداوت و کینه نسبت به گروهی که شما را از مسجدالحرام  
بازداشته اند، شما را وادار نکند که تعدی و تجاوز کنید."

در ادامه همین آیه، بر همیاری اجتماعی در خصوص امور  
شایسته و خدایسندانه تأکید شده، و از مسلمانان خواسته  
شده تا در موارد گناه آمیز و ظالمانه، هیچگونه همکاری و تعاون  
نداشته باشند:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ  
وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

یعنی: "و در خوبی‌ها و تقوای الهی همکاری کنید، و در گناه و ستم، همکاری نداشته باشید. و تقوای الهی را پیشه سازید. همانا خداوند، سخت کیفر است."

در آیه سوم، از برخی از محرّمات که خوردن آنها جایز نیست، نام برده شده است. این موارد عبارتند از:

- "میتة". به معنای مردار.
- "دَم" به معنی خون.
- "لحم خنزیر" به معنای گوشت خوک.
- "ما أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ". به معنای گوشت حیوانی است که مشرکان به هنگام ذبح آن حیوان، نام غیر خدا را فریاد می‌زدند. کلمه "أُهْلَ" از "الإِهْلَال" به معنای فریاد زدن گرفته شده است.
- "الْمُنْخَنِقَةُ" به معنای حیوانی است که خفه شده است.

- "المُوقُوذَةُ"، به معنای حیوانی است که بر اثر ضرباتی که بر او وارد شده، مرده باشد.
- "المُتَرَدِّيَةُ"، به معنای حیوانی است که از بالای بلندی مثل کوه به زیر افتد یا اینکه در گودال یا چاهی بیفتد و بمیرد.
- "النَّطِيحَةُ"، به معنای حیوانی است که حیوانی دیگر به او شاخ بزند و بر اثر این ضربه بمیرد.
- "مَا أَكَلَ السَّبْعُ"، به معنای حیوانی است که حیوان درزنده ای به آن حمله کرده و آنرا کشته است.
- "مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ"، به معنای حیوانی است که در زمان جاهلیت توسط مشرکان، در مقابل سنگ های بت مانند که در اطراف کعبه نصب شده بودند، ذبح می کردند.

● "أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ"، اشاره به گوشت حیوانی است که آن را به بخش های مختلف تقسیم می کردند و با ابزارهای بخت آزمایی آن زمان و انداختن قطعات چوبی که "أزلام" نامیده می شدند و در قمار، مورد استفاده قرار می گرفتند، گوشت ها را میان خودشان به صورت شانس، تقسیم می کردند. بنا بر این، سهم برخی از افراد، دو برابر یا چند برابر سهم دیگران می شد.

در ادامه این آیه، به دو مورد استثناء، اشاره شده است. استثناء اول در مورد حیوانی است که به خاطر عواملی مانند ضربه دیدن یا سقوط کردن مجروح شده است ولی هنوز جان دارد و نمرده است؛ در این صورت اگر آن حیوان را ذبح شرعی کنند، حلال خواهد بود: "إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ".

استثناء دوم در مورد افرادی است که در حالت حَرَج و ناچاری، از خوردن گوشت حیوانی که ذبح شرعی نشده است ناگزیر هستند. این افراد که به دلیل فقدان غذای حلال و شدت گرسنگی و در حالت اضطرار، از گوشت غیر ذبح شرعی استفاده می کنند، بر مبنای احکام ثانویه در فقه اسلامی، گناهکار نیستند: "فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ".

در آیه چهارم، ضمن تأکید بر حلال بودن خوردنی های پاک و پاکیزه، به مسأله فقهی گوشت حیوانی که توسط سگ شکارچی صید شده، اشاره می شود. بر مبنای این آیه، در صورتی که سگ شکارچی، آموزش لازم را برای شکار دیده باشد و حیوانی را صید کند، گوشت آن حیوان حلال است، مشروط به اینکه نام خدا بر آن خوانده شود.

از دیدگاه فقه اسلامی، هرگاه یک فرد با سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، با پنج شرط حلال می شود:

1. سگ را برای شکار تربیت کرده باشند.
2. کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان یا بچه مسلمانی که خوب و بد را می فهمد باشد.
3. هنگام فرستادن یا حرکت کردن سگ باید فرستنده آن، نام خدا را ببرد، ولی اگر از روی فراموشی آن را ترك کند اشکال ندارد.
4. شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، بنابراین اگر سگ، شکار خود را خفه کند یا از زیادی دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.
5. کسی که سگ را فرستاده وقتی برسد که شکار جان داده باشد، یا اگر زنده است به اندازه ذبح آن وقت نباشد، اما اگر زمانی برسد که هنوز آن حیوان زنده است و وقت کافی برای ذبح

آن دارد، باید حیوان را مطابق دستور شرع، ذبح کند؛ وگرنه حرام است.

### یک نکته مهم – روزنومیدی کفار و اِکمال دین

شایسته است تا در این عبارت که در میانه آیه سوم از سوره "مائده" آمده است، بیندیشیم:

الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ  
وَإِخْشَاؤُنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي  
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

یعنی: "امروز، آنان که کافر شدند، از دین شما ناامید گردیدند. پس از آنان نترسید، و تنها از من بیم داشته باشید. امروز، دین شما را برایتان کامل کردم، و نعمت خود را بر شما به کمال رساندم، و از اینکه اسلام به عنوان دین شما باشد خُرسندم."

آیا علت به کمال رسیدن دین و نومیدی کفار در آن روزی که آیات سوره "مائده" بر پیامبر اسلام نازل گردیده، بیان تحریم گوشت حیوانات مردار است؟

اگر کسی بگوید: آری؛ به او می‌گوییم: احکام حرمت گوشت حیوانات مردار و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا ذبح شده، پیش از این روز هم، در سوره‌هایی که قبل از نزول سوره "مائده" نازل شده بودند، بیان شده بودند. بنا بر این، اگر معیار نومید شدن کافران از دین الهی و به کمال رسیدن دین خدا بیان این احکام فقهی در باره حیوانات مذکور باشد، پس این امر در تاریخ قبل از نزول آیات مذکور در سوره مائده به تحقق پیوسته است. یعنی: بنا بر فرض مذکور، دین خدا قبل از روز نزول آیه سوم از سوره مائده به کمال رسیده بوده است، نه در این روز.

از اینجا معلوم می‌گردد که رویداد دیگری در این روز تحقق یافته که موجب ناامید شدن کافران و به کمال رسیدن دین مبین اسلام بوده است و نتیجه آن رویداد، به صورت جمله معترضه، در این آیه شریفه بیان گردیده است.

مفسران قرآن بر این امر اتفاق نظر دارند که سوره "مائده" آخرین سوره مفصل و طولانی است که بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده است. در حالی که حکم تحریم گوشت حیوانات مردار و خوک و آنچه برای غیر خدا ذبح شده، در سوره های بقره، انعام، و نحل هم که پیش از سوره "مائده" نازل شده اند، آمده است.

به عنوان مثال، در آیه 173 از سوره "بقره"، چنین می‌خوانیم:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنِزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

یعنی: "همانا خداوند، مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که با نام غیر خدا ذبح شده، حرام کرده است. آنکه ناچار شود، در صورتی که تعدی کننده و تجاوز کننده نباشد، گناهی بر او نیست. همانا خداوند آمرزنده و مهربان است."

همین حکم، در آیه 145 از سوره انعام، و آیه 115 از سوره نحل هم آمده است.

از اینجا معلوم می‌گردد که گرچه بیان حرمت گوشت حیوان مردار و امثال آن به عنوان یک حکم فرعی فقهی، محسوب می‌شود؛ اما در حدّ رویدادی نیست که آنقدر با عظمت و مآثر باشد که موجب ناامید شدن همه کافران از دین الهی و سبب اکمال دین و به اوج رسیدن نعمت‌های عظیم الهی باشد. مضاف بر اینکه همانگونه که توضیح دادیم، حکم فرعی فقهی مذکور، پیش از این هم تبیین شده بوده است، و بیان آن برای

چندمین بار، یک امر جدیدی نبوده که در آن روز خاص، موجب کامل شدن دین و نومید شدن کفار شده باشد.

علاوه بر این، عبارت "الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ" (یعنی: امروز، آنان که کافر شدند، از دین شما ناامید گردیدند. پس از آنان نترسید، و تنها از من بیم داشته باشید) که در آغاز این فراز آمده است، نشان می دهد که رویدادی که در آن روز موجب یأس و نومیدی کافران شده، خشم آنان را برانگیخته و از اینرو، خداوند به پیامبر گرامی اسلام و مسلمانان قوّت قلب می دهد و از ایشان می خواهد تا از آنان نترسند.

روشن است که بیان حرمت گوشت مردار و امثال آن، در حدّی نبوده و نیست که چنین حالت بحرانی را برای کفار ایجاد کند، در حدّی که بیم واکنش خشمگینانه و خطرناک آنها را به دنبال داشته باشد.

قطعاً، آن رویدادی که کافران را به قدری مأیوس و عصبانی کرده، در حدّی که بیم واکنش شدیدی از جانب آنان وجود داشته و خداوند به پیامبر و مسلمانان دلداری می دهد که از آنان نهراسند؛ رویدادی بزرگ و سرنوشت ساز بوده است. از تتمّه آیه مذکور چنین استفاده می شود که آن رویدادی که در آن روز اتفاق افتاده، موجب به کمال رسیدن اصل دین اسلام و به اوج رسیدن نعمت خدا بر مسلمانان بوده است. و دقیقاً همین امر، موجب عصبانیت و نومیدی کافران بوده است.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که چه رویداد بزرگی موجب بروز چنین حالت استثنایی و پیامدهای عظیم آن بوده است؟

احادیث اسلامی که شأن نزول این بخش از آیه شریفه را نقل کرده اند، بر این امر تأکید دارند که عبارت "الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا" در روز هجدهم ذیحجه سال دهم هجری، پس از انجام مناسک حجة الوداع، و در منطقه "غدیر خم" نازل شده است. بر اساس این احادیث، در آن روز، پیامبر گرامی اسلام (ص)، علیّ ابن ابی طالب (ع) را به عنوان جانشین خود تعیین فرموده است.

به عنوان مثال، ابوالحسن علی ابن محمد معروف به "ابن مغزلی" که از علماء و راویان بزرگ اهل سنت است، در کتاب خود با عنوان "مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب"، از ابوهریره نقل کرده که گفته است:

"من صام يوم ثمانية عشر من ذي الحجة كتب الله له صيامه ستين شهرا، وهو يوم غدیر خم، بها أخذ النبي بيد علي بن أبي طالب،

وقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره، فقال له عمر بن الخطاب: بخٍ لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة، فأنزل الله تعالى: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت﴾."

یعنی: "کسی که در روز هیجدهم ذیحجه روزه بگیرد، خداوند ثواب روزه شصت ماه را برای او می نویسد. آن روز، همان روز غدیر خم است که رسول خدا دست علی ابن ابی طالب را گرفت و فرمود: هرکس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست، خدایا! هرکه ولایت علی را بپذیرد پس تو هم ولیّ و سرپرست او باش، و هرکه با او دشمنی کند، او را دشمن بدار، و هر که او را یاری کند، او را یاری کن. در این هنگام، عمر بن خطاب به او گفت: "به به، ای پسر ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی". آنگاه، خداوند متعال این آیه

را نازل فرمود: ﴿امروز دین را برای شما کامل کردم، و نعمت خود را برای شما به کمال رساندم﴾.

این حدیث را بسیاری از دانشمندان و محدثان مذاهب اهل سنت مانند ابوبکر احمد بن موسی معروف به "ابن مردویه" در کتاب "المناقب"، و حافظ ابونعیم در کتاب "نزول القرآن"، و امثال آنان نقل کرده اند.

حدیث غدیر خم، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند که اسناد آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

برای توضیح بیشتر، می توانید به کتاب های روایی یادشده در زیر، مراجعه کنید:

- کتاب المناقب (نوشته خوارزمی مالکی)، ص 80

● کتاب تذکرة خواص الأمة ( نوشته سبط ابن جوزی  
حنفی) ص 20

● کتاب کفایة الطالب (نگارش گنجی شافعی)، ص 2.17

● کتاب الصواعق المحرقة (نگارش ابن حجر)، طبع دوم.  
مصر، باب 9، فصل 2، صفحه 122

از مجموعه روایات "غدير خُم" که روز تعیین حضرت  
علی ابن ابی طالب (ع) توسط پیامبر گرامی اسلام (ص) به  
عنوان جانشین رسول الله (ص) بوده است، معلوم می گردد  
که علت یأس و ناامیدی کافران در آن روز، این بوده که  
آنان فکر می کردند با وفات رسول خدا، امت اسلامی و  
نظام حاکمیت مسلمانان دچار فروپاشی می شود، ولی پس  
از اینکه پیامبر گرامی، جانشین خود را تعیین فرمود، کفار و  
مشرکان به کلی ناامید و سرخورده و خشمگین شدند.

همچنین، تمام و کمال یک دین و آئین، به این است که پس از رهبر نخستین و بنیانگذار آن، همچنان تداوم یابد و برای همیشه بتواند به حیات خود ادامه دهد.

از اینرو، تعیین جانشین برای رسول خدا (ص) در این آیه شریفه، به عنوان کامل شدن دین اسلام و به اوج رسیدن نعمت خدا در حق مسلمانان، قلمداد گردیده است.

## بحث علمی

### نقش تداوم رهبری شایسته در تداوم یک تمدن

در اینجا به منظور تبیین ارزش و اهمیت نظام جانشینی رهبران، نقش حیاتی استمرار رهبری صحیح در تداوم حکومتها و تمدن ها را، از دیدگاه دانش های فلسفه تاریخ و فلسفه سیاسی، مورد بررسی قرار می دهیم.

نهضت هایی که به پیروزی می رسند، در آغاز دوران نظام حکمرانی خویش، نوعاً از رهبر و فرمانروایی نیرومند و کارآمد برخوردار هستند.

اما تداوم نهضت ها و تمدن ها، تنها در سایه منابع مالی و یا قدرت نظامی، تضمین نمی شود. زیرا در صورت فقدان زعیم لایق، کاریزماتیک، آگاه و کارآمد که بتواند مسیر آن نهضت و یا حرکت آن تمدن را پس از رهبر بنیانگذار، همچنان ادامه دهد و نظام ارزش ها، استحکام نهادها، اعتماد اجتماعی و جهت تاریخی جامعه را حفظ کند؛ قطعاً نهضت مذکور به بیراهه می رود و تمدن یادشده، دچار فروپاشی می شود.

نمونه های زیادی در تاریخ حکومت ها (مانند امپراتوری فرانکها در اروپا و حکومت صفوی ها در ایران) و تمدنهای پیشین (مانند تمدن یونان باستان و تمدن روم غربی) بوده اند که به هنگام بحران های جانشینی و روی کارآمدن یک رهبر نالایق،

ناآگاه و ناکارآمد، جهت حرکت آن حکومت‌ها و یا بنیان تمدن آنها رو به افول نهاده و در مواردی که این نقص به سرعت جبران نشده، به فروپاشی هولناکی منتهی گردیده است.

زیرا از دیدگاه علوم سیاسی، مهمترین نقش رهبر عبارت است از:

- تضمین تداوم جهت اصلی و محوری نهضت و چشم انداز بلندمدت آن
- انتقال ارزش‌های تمدنی و هنجارهای سازنده به نسل آینده
- مراقبت از کارآمدی نهادهای حکومتی و تمدنی.

از دیدگاه فلسفه تاریخ نیز، هرچقدر بر عیاشی، رفاه زدگی، ضعف اراده، و ناکارآمدی رهبران در طول تاریخ یک حکومت یا

تمدن افزوده شود، از طول عمر آن نظام حکمرانی و یا تمدن، کاسته می شود.

زیرا اقتدار سیاسی تا آن زمان تداوم خواهد داشت که مشروعیت اخلاقی حکومت، و انسجام سرمایه اجتماعی، و قدرت پاسخگویی صحیح به چالش ها و بحران ها تداوم داشته باشد.

### دیدگاه ارسطو

این دانشمند و فیلسوف معروف یونانی در بخش پنجم کتاب "سیاست" (به انگلیسی: Politics و به یونانی: Πολιτικά)، عوامل سقوط حکومت های گوناگون را به این شرح، بیان کرده است:

- حکومت های دموکراتیک، در صورت بروز عوام فریبی در حکومت و یا روی کار آمدن یک مجموعه اُلیگارشی و

فاسد در سطح رهبری آنها، سقوط می کنند. در این حکومت ها در صورتی که تبلیغات گسترده انتخاباتی و تحریک رأی دهندگان صرفاً به منظور اقتدارگرایی سیاسی انجام شود، به وضعیتی بدتر، تبدیل می گردند.

- حکومت نخبگان، در صورتی که رهبران به غرور و خودخواهی بگرایند، و قدرت را در انحصار خود قرار دهند، یا با نقشه معارضانشان دچار تفرقه گردند، یا قدرت را به یک فرد نظامی واگذار کنند، دچار فروپاشی می شوند.

- حکومت های مدنی نخبگان، در صورت استثمار شدن اقتصادی عامه مردم و طبقات پایین جامعه توسط رهبران و کارگزاران حکومت و بروز بی عدالتی، با قیامهای مردمی روبرو می گردند و دچار فروپاشی خواهند شد.

● در حکومت های پادشاهی، هنگامی که پادشاهان، مخصوصاً تازه به دوران رسیده ها، به بی عدالتی و تحقیر مردم و ایجاد رعب در جامعه روی آوردند، مردم را به قیام بر ضدّ خود وادار می کنند. در این صورت، قیام مردم بر ضدّ شخص پادشاه خواهد بود، و هدف اصلی آنان گرفتن انتقام از وی می باشد.

### دیدگاه توینبی

این فیلسوف تاریخ، بر آنست که تداوم تمدن ها تا آن زمان تضمین شده خواهد بود که "اقلیت خلاق" که نخبگان جامعه و کارگزاران آن هستند، بتوانند پاسخ های مناسب تمدنی به چالش های تمدنی بدهند.

بنا بر این، در صورت فقدان خلاقیت رهبران، و وجود شکاف میان آنها و جامعه به خاطر ستمکاری و فساد آنها، و تلاش

آنان برای حفظ قدرت شخصی یا گروهی به صورت یک گروه اُلیگارشی، و ناتوانی در ارائه واکنش‌های مناسب در هنگام بروز چالش‌های بزرگ؛ سقوط آن تمدن، امری قطعی خواهد بود.

### دیدگاه جامعه‌شناسی و تاریخ اقتصادی

از دیدگاه جامعه‌شناسانی مانند ماکس وبر (Max Weber) در آثارش از جمله "اقتصاد و جامعه" (Wirtschaft und Gesellschaft)؛ و تاریخدانان اقتصاد مانند داگلاس نورث (Douglass North) در کتاب هایش مانند "مؤسسات" (Institutions)؛ کاریزماتیک بودن رهبر بنیانگذار نهضت و یا حکومت برای تداوم آن نهضت یا نظام حکمرانی کفایت نمی‌کند. زیرا این رهبران نخستین، از میان می‌روند. تنها در صورتی که جامعه بتواند مشروعیت لازم را تأمین کند، و ارزش‌های رهبری را نهادینه سازد، و قواعد

پایدار و نهادهای کارآمد به وجود آورد، و فساد را در میان رهبران و کارگزاران مهار کند، و انتقال قدرت را به رهبران بعدی، قانونمند کند؛ در این صورت، تداوم آن نهضت یا حکومت، تضمین می شود.

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که تداوم رهبری شایسته برای یک نهضت و یا نظام حکمرانی، فقط یک مسأله سیاسی نیست؛ بلکه مسأله‌ای تمدنی و تاریخی می باشد. زیرا یکی از شرایط اساسی برای ادامه مسیر تمدن ها و تعالی آنها، وجود نظام رهبری کارآمد، آگاه و باکفایت است که به صورت عقلانی، قانونی و نظام مند، به نسلهای بعد، انتقال یابد.

\*\*\*\*\*

## سوره مائده - آیه ۵

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ  
 وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ  
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ  
 مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ  
 بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٥﴾

### ترجمه

"امروز، چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد؛ و طعام اهل کتاب برای شما حلال است و طعام شما برای آنها حلال است؛ و پاکدامن ها از بانوان با ایمان، و همچنین زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها داده شده است،

هرگاه که مهریه آنها را پردازید، در حالی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و دوست دختر به صورت پنهانی نگیرید. و هرکه نسبت به ایمان کفر بورزد، پس عمل او تباه شده و در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود."

## توضیح

این آیه شریفه، ضمن تأکید مجدد بر حلال بودن امور پاکیزه در آئین اسلام؛ به دو مسأله فقهی نوین اشاره می کند:

موضوع اول: حلال بودن طعام اهل کتاب برای مسلمانان و حلال بودن طعام مسلمانان برای اهل کتاب.

از آنجا که ممکن بود برخی از مسلمانان، همچنان به طعام اهل کتاب مشکوک باشند و با کراهت به آن نگاه کنند، از اینرو، قرآن مجید پیش از بیان این حکم، چنین فرمود: **الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ**. (یعنی: امروز، چیزهای پاکیزه برای شما

حلال شد). با این بیان، خدای بزرگ بر این امر تأکید می کند که طعام اهل کتاب هم که بر شما حلال شده است، از امور پاکیزه است و نباید با دیده شکّ و تردید، به آن نگریسته شود. بنا بر این، مطمئن باشید که خوردن طعام آنها برای شما رواست، همچنانکه خوردن طعام شما برای آنان روا می باشد.

البته باید توجه داشت که آنچه در آیات قرآن کریم مانند آیات قبل از این آیه شریفه در سوره "مائده" به صراحت حرام شده، مانند گوشت خوک، مردار و گوشت غیر ذبح شده به صورت شرعی، همچنان حرام هستند. بنا بر این، خوردن غذاهای گوشتی اهل کتاب (در صورتی که از گوشت حلال تهیه نشده باشد) جایز نیست.

موضوع دوم: حلال بودن ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل کتاب با شرایط خاصی که در این آیه آمده است.

از آنجا که آیه مورد بحث که ازدواج مردان مسلمان را با زنان اهل کتاب تجویز می کند، در سوره "مائده" است، و می دانیم که سوره مائده به گواهی عموم مفسران قرآن، آخرین سوره مفصّلی است که بر پیامبر اسلام نازل شده است، بنا بر این، این آیه شریفه، حکم عدم جواز ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل کتاب را که از آیاتی دیگر استفاده شده، نسخ می کند. آیاتی که پیش از نزول آیه پنجم در سوره "مائده" بر پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل شده اند عبارتند از:

1. آیه 221 از سوره بقره: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ﴾ (یعنی: و با زنان مشرک، ازدواج نکنید تا ایمان آورند).

در این آیه، مشرکات (یعنی زنان مشرک) آمده است، نه زنان اهل کتاب.

2. آیه 10 از سوره ممتحنه: ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ (یعنی: با زنان کافره نکاح نکنید). کلمه "کوافر" جمع "کافرة" (یعنی زن کافر) است. نیا بر این، در این آیه هم با صراحت از زنان اهل کتاب نام برده نشده است. گرچه بسیاری از مفسران، کافر را اعم از اهل کتاب دانسته اند.

نکته مهم در اینجا این است که بنا بر تأکید عموم مفسران قرآن، آیه پنجم از سوره "مائده" بعد از هردو آیه یادشده، نازل شده و بر این اساس، آیه پنجم از سوره مائده که متأخر بوده است، دو آیه یادشده در سوره های بقره و ممتحنه را که متقدّم بوده اند نسخ می کند، نه بالعکس.

## بحث فقهی

### دلالت آیه بر طهارت اهل کتاب

آیه پنجم از سوره مائده، به روشنی بر طهارت اهل کتاب دلالت دارد. زیرا:

**أَوَّلًا:** طعام آنها را برای مسلمانان حلال می داند. در حالی که در آن دوران، برای تهیه طعام که حدّ اقل آن نان بوده است، از دست استفاده می شده. بنا بر این، اگر اهل کتاب پاک نبودند، طعام آنها نجس بود و نمی توانست برای مسلمانان، حلال باشد.

**ثانیا،** ازدواج مردان مسلمان با زنان شایسته اهل کتاب، تجویز شده است. روشن است که در صورت نجس بودن آنان، نکاح مرد مسلمان با زنی از اهل کتاب که موجب زندگی مشترک در کنار هم بودن یکدیگر است، از نظر تماس با یکدیگر و

شرایط خورد و خوراک، موجب حَرَج و دشواری های بزرگی برای آنان می شد. در حالی که بنا بر سخن عموم مفسران قرآن، آیه شریفه مذکور، در مقام امتنان و تسهیل امور در تعامل مسلمانان با اهل کتاب است.

اما از آنجا که برخی از فقیهان، با تمسک به بعضی روایات، همچنان بر عدم طهارت اهل کتاب تأکید می کنند، مبحث یادشده در زیر را برای اثبات طهارت و پاکی اهل کتاب از دیدگاه روایات صحیح اسلامی، از نظر شما می گذرانیم:

روایاتی که در این باب، مورد تمسک دو گروه موافق و مخالف نجاست کفار قرار گرفته است، عمدتاً در باره کافران اهل کتاب می باشد.

## موافقان نجاست ذاتی کافران اهل کتاب

این گروه از فقهاء، به روایاتی مانند احادیث ذیل استدلال کرده اند:

الف. "روایة أبي بصير عن أحدهما (ع) في مصافحة المسلم اليهودي والنصراني ، قال: من وراء الثوب ، فإن صافحك بيده فاغسل يدك". (کتاب وسائل الشيعة باب 14 من أبواب النجاسات ، ح 5).

یعنی: ابوبصیر از یکی از دو (امام صادق یا امام باقر) علیهما السلام در باره مصافحه مسلمان با یهودی و نصرانی سؤال کرد. امام فرمود: از زیر لباس جایز است، و اگر با دست خود با تو مصافحه کرد، دست خودت را بشوی.

اعتراضی که بر این روایت وارد است این است که اولاً از نظر سند ضعیف است. یکی از افراد سند این روایت، وهیب بن حفص است که اسم مشترک است برای دو راوی که یکی از

آندو مجهول و دیگری موثق است. فرد دیگر موجود در سند این حدیث، قاسم بن محمد جوهری است که او نیز، از نظر علم رجال، راوی مجهول و ناشناخته است.

علاوه بر این، حدیث مذکور از نظر دلالت هم نارسا و ضعیف است. زیرا بر اساس این روایت، مصافحه با کافر یادشده با واسطه لباس جایز است و با دست به صورت مباشر اگر باشد باید دست شسته شود. روشن است که اگر دست آن کافر نجس باشد، لباس را هم می تواند نجس کند، نه فقط دست را.

مگر اینکه ثابت شود مقصود از لباس، لباس خود آن کافر است، که در حدیث به این امر اشاره نشده است.

به هر حال، ضعف سند روایت مذکور کافی است تا این حدیث از درجه اعتبار ساقط شود.

به همین دلائل، حتی آنان که خواسته اند به حدیث مذکور به نحوی عمل کنند، شستن دست پس از مصافحه با کافر یادشده را حمل بر استحباب کرده اند به خاطر احتمال نجاست عرضی که ناشی از احتناّب نکردن او از عدم غسل جنابت یا پرهیز نکردن از شراب و امثال آن است. آنچه مسلم است این است که حدیث مذکور، نجاست ذاتی کافران یادشده را اثبات نمی کند.

ب. "صحيحه علي بن جعفر أنه سأل أخاه موسى بن جعفر عن النصراني يغتسل مع المسلم في الحمام ، قال: إذا علم أنه نصراني اغتسل بغير ماء الحمام ، إلا أن يغتسل وحده على الحوض فيغسله ثم يغتسل ، وسأله عن اليهودي والنصراني يدخل يده في الماء أيتوضأ منه للصلاة ؟ ، قال : لا ، إلا أن يضطر إليه". (وسائل الشيعة، باب 14 من أبواب النجاسات، ح 9).

یعنی: در حدیث صحیحی، علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره فرد نصرانی سؤال کرد که آیا یک مسلمان با او می تواند در یک حمام غسل کند؟ امام فرمود: هرگاه بداند که او نصرانی است باید با غیر آب آن حمام غسل کند، مگر اینکه حوض حمام را بشوید و بعدا در آن غسل کند. سؤال دیگری که پرسید در باره یهودی و نصرانی بود که دست خود را در آب فرو می برند، آیا می شود با آن آب برای نماز خود وضو گرفت؟ آن حضرت فرمود: نه. مگر اینکه ناچار باشد.

اعتراضی که بر این حدیث وارد است این است که در ذیل آن، امام می فرماید: با آبی که یهودی یا نصرانی دست خود را در آن فرو برده است، نمی شود وضو گرفت، مگر در حال اضطرار و ناچاری.

این در حالی که بر اساس احکام مسلم فقهی، اگر آب نجس باشد، در حالت ناچاری باید تیمّم کند، نه اینکه با آب نجس وضو بگیرد. از اینرو، نهی در حدیث مذکور، حمل بر کراهت می شود. بنا بر این، این روایت نیز، نجاست ذاتی کافران مذکور را به اثبات نهی رساند. زیرا به روایتی که از نظر متن، مجمل است نهی توان تمسک نمود.

با قرینه سیاق، به خوبی روشن می گردد که همانگونه که نهی در ذیل حدیث، برای کراهت است، امر به شستن حوض حمام در صدر روایت مذکور نیز، برای استحباب آن است.

ج. "صحيحه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ع قال: سألته عن فراش اليهودي ، والنصراني ، ينام عليه ، قال : لا بأس ، ولا يصلي في ثيابهما ، وقال : لا يأكل المسلم مع المجوسي في قصعة واحدة ، ولا يُقَعِدُه على فراشه ، ولا مسجده ، ولا يصفحه ، قال : وسألته عن رجل اشترى ثوبًا

من السوق للبس ، لا يدري لمن كان ، هل تصلح الصلاة فيه ، قال : إن اشتراه من مسلم فيصلّ فيه ، وإن اشتراه من نصراني فلا يصلّي فيه حتّى يغسله". (وسائل الشيعة ، كتاب الطهارة ، أبواب النجاسات ، الباب 14 ، ح 10).

یعنی: در حدیث صحیح دیگر، علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: آیا می توان در بستری که یهودی و نصرانی در آن بوده است خوابید؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، ولی در لباس آندو نماز نخواند و مسلمان با مجوسی (زرتشتی) در یک ظرف غذا نخورد، و او را بر بستر خود یا سجاده خود نشانند، و با او مصافحه نکند. سؤال دیگر این بود که مردی لباسی را از بازار خریده است تا بپوشد، ولی نمی داند که آیا لباس مال چه کسی بوده است. آیا می تواند با آن نماز بخواند؟ امام فرمود: اگر آن را از مسلمان خریده

می تواند با آن نماز بخواند، ولی اگر از نصرانی آن را خریداری کرده است نمی تواند در آن نماز بخواند مگر آنکه آن را بشوید. اعتراضی که بر این روایت وارد است این است که مفاد ظاهر این روایت با بسیاری از احادیث صحیح دیگر، مخالف است و لذا امر به شستن آن حمل بر استحباب می شود، نه وجوب آن.

از جمله روایات مخالف حدیث مذکور، صحیحه عبد الله بن سنان به شرح ذیل است:

" قال :سأل أبي عبد الله (ع) ، وأنا حاضر: أني أعير الذمّيّ ثوبي ، وأنا أعلم أنه يشرب الخمر ، ويأكل لحم الخنزير فيردّه عليّ ، فأغسله قبل أن أصليّ فيه ، فقال : أبو عبد الله : صلّ فيه ، ولا تغسله من أجل ذلك ، فإنك أعرته إياه وهو طاهر ، ولم تستيقن أنه نجسه فلا بأس أن تصليّ فيه حتى تستيقن أنه نجسه".

(وسائل الشیعة ، کتاب الطهارة ، أبواب النجاسات ، الباب 74، ح 1).

یعنی: عبدالله بن سنان می گوید: پدرم با حضور من از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: من لباس خود را یک کافر ذمی عاریه می دهم و می دانم که او شراب می نوشد و گوشت خوک می خورد، پس او لباس مرا به من بر می گرداند، آیا قبل از آنکه در آن نماز بخوانم باید آن را بشویم؟ امام فرمود: در آن نماز بخوان و لازم نیست آن را بشویی به خاطر این امر. تو آن لباس را در حالی که پاک بوده به وی عاریه داده ای، و یقین نداری که آن شخص لباس تو را نجس کرده باشد، پس اشکالی ندارد که در آن نماز بخوانی، مگر اینکه یقین داشته باشی که آن را نجس کرده است.

د. صحیحة علي بن جعفر عن أخيه أبي الحسن موسى (ع)  
 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُوَآكَلَةِ الْمَجُوسِيِّ فِي قِصْعَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَأَرْقَدَ

مَعَهُ عَلِيٌّ فِرَاشٍ وَاحِدٍ ، وَأَصْفَاحَهُ ، قَالَ : لَا " . (وسائل الشیعة، کتاب الطهارة ، أبواب النجاسات ، الباب 74 ، ح 6).

یعنی: در حدیث صحیح، علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال می کند: آیا هم غذا شدن با مجوسی در یک ظرف، و خوابیدن در بستر او، و مصافحه با او جایز است؟ امام فرمود: نه.

اعتراضی که بر این حدیث نیز وارد شده است این است که از نظر دلالت محتوای آن مجمل و نامفهوم است. زیرا بحثی از رطوبت مسریه در هنگام دست دادن و یا استفاده از رختخواب او که موجب سرایت نجاست است در میان نیامده است. از طرفی، صرفاً مصافحه و دست دادن با اهل کتاب، حرمت ندارد.

بنا بر این، نهی در حدیث یادشده به دلیل سیاق، به طور کلی حمل بر کراهت می شود و دلالتی بر نجاست ذاتی مجوسی ندارد.

هـ. صحیحة محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر (ع) عن آنية أهل الذمّة والمجوس ، فقال : لا تأكلوا في آنيهم ، ولا من طعامهم الذي يطبخون ، ولا في آنيهم التي يشربون فيها الخمر". (وسائل الشيعة، ج 1، ص 229، أبواب النجاسات، باب 14 ح 1).

یعنی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در باره ظروف اهل ذمه و مجوس سؤال کرد. امام فرمود: در ظروف آنان غذا نخورید و غذایی که آنها پخته اند نخورید، و از ظروفی که آنان شراب خورده اند ننوشید.

اعتراضی که بر این حدیث وارد است این است که مانند احادیث قبلی، دلالت قطعی بر نجاست ذاتی کفار ندارد و

ظاهر در نجاست عرضی است، به دلیل عدم پرهیز آنان از شراب و گوشت خوک و دیگر مواد نجس در ظروف غذا و نوشیدنی.

علاوه بر این که نهی از خوردن غذایی که آنان پخته اند نیز، باید حمل بر این شود که در غذای آنان گوشت خوک یا گوشت غیر ذبیحه باشد، وگرنه بر طبق آیه شریفه قرآن، خوردن طعام اهل کتاب (بدون گوشت حرام) جایز است.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ. (سوره مائده، آیه 5).

یعنی: امروز، پاکیزه ها برای شما حلال شد، و غذای اهل کتاب برای شما حلال است، و طعام شما هم بر آنان حلال گردید.

و . صحیحة محمد بن مسلم عن أبي جعفر (ع) في رجل صافح رجلاً مجوسياً فقال : يغسل يده ، ولا يتوضأ". (وسائل الشيعة، ج 1، ص 229، أبواب النجاسات، باب 14 ح 3).

یعنی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در باره مردی که با یک مجوسی مصافحه کرده است سؤال می کند. امام در جواب او فرمود: باید دست خود را بشوید ولی وضو لازم نیست.

اعتراضی که بر این روایت وارد است این است که در این حدیث نیز، بحثی از رطوبت مسریه نشده است، و صرفاً دست دادن با مجوسی نیز باعث وجوب شستن دست نیست. بنا بر این، امر به شستن دست در این حدیث نیز، حمل بر استحباب می شود به خاطر احتمال نجاست عرضی دست وی. زیرا حکم به خلاف این، مستلزم وجود قرینه ای است که در روایت نیامده است.

### موافقان طهارت ذاتی کافران اهل کتاب

این دسته از فقیهان، برای اثبات طهارت ذاتی کافران، به

روایاتی تمسک جسته اند که هم از نظر تعداد روایات و هم از دیدگاه روشنی معنا و محتوای آنها، نسبت به روایاتی که مورد تمسک موافقان نجاست ذاتی کفار مذکور قرار گرفته است، در سطح بالاتری قرار دارد. در اینجا به برخی از احادیث در این باب، اشاره می‌کنیم:

الف. موثقة عمّار الساباطي عن أبي عبد الله ع قال : سألته عن الرجل ، هل يتوضأ من كوز أو إناء غيره إذا شرب منه على أنه يهودي ، فقال : نعم ، فقلت : من ذلك الماء الذي يشرب منه ، قال : نعم . (الوسائل باب 3 من أبواب الأسأرح 3).

یعنی: در روایت موثق، عمّار ساباطی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا جایز است وضو گرفتن مردی از کوزه یا ظرف آب غیر خودش که یک یهودی از آن نوشیده است، امام فرمود: آری. سؤال کردم: حتی از آبی که بعضی از آن را نوشیده است؟ فرمود: آری.

این حدیث، به روشنی بر طهارت ذاتی کفار مذکور، دلالت دارد.  
 ب. صحیحة العیص بن القاسم قال :سألت أبا عبد الله (ع)  
 عن مُؤاكلة اليهودي والنصراني والنجوسي ، فقال: إن كان  
 من طعامك ، وتوضاً ، فلا بأس .(وسائل الشيعة كتاب  
 الأطعمة والأشربة، أبواب الأطعمة المحرّمة ، الباب 53 ، ح 1).  
 یعنی: در روایتی صحیح، عیص بن قاسم می گوید: از امام  
 صادق علیه السلام در باره همکاسه شدن با یهودی و نصرانی و  
 مجوسی سؤال کردم. امام فرمود: اگر طعام خودت هست و آن  
 کافر هم وضو گرفته (یعنی دستهای خود را شسته) اشکالی  
 ندارد.

از این حدیث نیز، به خوبی روشن می گردد که کفار یادشده  
 نجاست ذاتی ندارند و شستن دست آنها برای حصول اطمینان  
 از رفع نجاست عرضی می باشد.

ج. صحیحة إسماعیل بن جابر قال : قلت لأبي الله ع: ما تقول في طعام أهل الكتاب ؟ ، فقال : لا تأكله ....، تتنزّه عنه، إنّ في أنيتهم الخمر ولحم الخنزير". (وسائل الشيعة، كتاب الأطعمة والأشربة ، أبواب الأطعمة المحرّمة، الباب 54، الحديث 4).

یعنی: اسماعیل بن جابر در حدیثی صحیح می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: در باره خوراکی های کفار اهل کتاب چه می گوئید؟ فرمود: آن را نخور ....، از آن پرهیز، زیرا در ظروف آنان شراب و گوشت خوک وجود دارد.

از این روایت به روشنی معلوم می گردد که دلیل لزوم پرهیز از خوراکی های کفار مذکور در صورتی است که ظروف آنان آلوده به نجاسات دیگر مانند شراب و گوشت خوک باشد. بنا بر این، نجاست منسوب به آنان امری عرضی است، نه ذاتی. بر اساس تعلیل موجود در روایت، اگر اطمینان حاصل شود به

طهارت ظروف غذاخوری آنان از نجاست خمر و لحم خنزیر و لحم میتة و مانند آنها، مانع دیگری برای خوردن طعام آنان وجود ندارد.

د. صحیحة ابراهیم بن آبی محمود، قلت للرضا (ع) :  
 الخياط أو القصار یكون یهودیاً أو نصرانیاً ، وأنت تعلم أنه  
 یبول ولا یتوضأ ، ما تقول فی عمله ، قال : لا بأس. (التهدیب،  
 ج 2 ؛ الوافی، باب التطهیر من مس الحيوانات، ج 1).

در این حدیث نیز، راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد:  
 خیاط یا لباس شویی یهودی یا نصرانی است و شما می دانید  
 که آنان پس از بول، وضو نمی گیرند، چه می گویی در عمل  
 آنان؟ امام فرمود: اشکالی ندارد.

از این حدیث ، در باره "قصار" (یعنی کسی که لباس های مردم  
 را شستشو می دهد) سؤال شده که کافر یهودی یا مسیحی  
 است و قاعدتا این عمل را با دست خود و با وجود رطوبت

انجام می دهد. در عین حال، امام هشتم علیه السلام، کار او را برای مسلمانان بلا اشکال می دانند. بنا بر این، روایت یادشده به روشنی بر طهارت ذاتی کافران مسیحی و یهودی دلالت دارد.

### نتیجه

با بررسی مجموعه احادیث یادشده، به خوبی معلوم گردید که روایاتی که موافقان نجاست کفار اهل کتاب به آنها تمسک جسته اند، یا از نظر سند و یا از نظر متن و محتوا، ضعیف و غیر قابل استناد می باشند.

در حالی که احادیث دسته دوم که مخالفان نجاست ذاتی کفار اهل کتاب به آنها استدلال نموده اند، هم از نظر سند و هم از دیدگاه دلالت و روشنی متن، از اعتبار لازم برخوردار هستند.

## ادّعی اجماع

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که ادعای اجماع توسط برخی از فقها مبنی بر نجاست ذاتی کفار اهل کتاب، سخنی بی پایه است. زیرا:

اولاً: با وجود فتاوی جمع بزرگی از فقیهان مبنی بر طهارت کافران یادشده، چنین اجماعی به صورت محصلّ تحقق نیافته است که بتواند کاشف از قول معصوم (ع) باشد.

ثانیاً: اتفاق نظر جمعی از فقیهان که قائل به نجاست ذاتی کفار اهل کتاب هستند، در مقابل نصّ سخنان امامان معصوم (علیهم السلام)، از حیّز اعتبار ساقط می گردد.

بنا بر این، با بررسی سخن خداوند در قرآن مجید و روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام به این نتیجه می رسیم که هیچ دلیل قاطع و روشنی برای اثبات نجاست ذاتی کفار، اعمّ از اهل کتاب و غیر اهل کتاب، وجود ندارد.

## پاسخ به یک شبهه

جمعی از فقها که عموم کافران و از جمله اهل کتاب را نجس دانسته اند، برای اثبات سخن خود، به آیه 28 از سوره توبه تمسک جسته اند که چنین می فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ".

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس (به فتح جیم) هستند پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند و اگر از فقر می‌ترسید، هرگاه خداوند بخواهد، شما را با فضل و بخشش خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند دانا و حکیم است.

## نقد این استدلال

کلید فهم صحیح معنای این آیه شریفه، در فهم معنای واقعی کلمه "نَجَس" به کسر جیم، و کلمه "نَجَس" به فتح جیم، نهفته است. زیرا در این آیه، از واژه "نَجَس" به فتح جیم استفاده شده است.

آیا این دو کلمه به یک معنا هستند، یا اینکه چنانکه بسیاری از مفسران و دانشمندان علم لغت عربی گفته اند، کلمه نَجَس به فتح جیم، به معنا ناپاکی معنوی به نحو عام است، نه نجاست اصطلاحی که در احکام فقهی در باب طهارت و نجاست آمده است؟

### معنای کلمه "نَجَس" به فتح جیم

با بررسی دقیق معجم های لغت عربی به این نتیجه می رسیم که اگر واژه نَجَس به یک شیئ نسبت داده شود، به معنای

نجاست ظاهری و عدم طهارت در اصطلاح احکام فقهی است. اما اگر یک شخص یا اشخاصی به این صفت متّصف شوند، به معنای ناپاکی معنوی و قذارت باطنی و اخلاقی است، نه نجاست ذاتی جسمانی و ظاهری که در اصطلاحات احکام فقهی به کار برده می شود.

### سخن دانشمندان لغت عربی

به عنوان مثال ، در کتاب "المعجم الوسیط" ، از تصانیف مجمع اللغة العربیة چنین آمده است:

"نجس السئیء نجسا قدر و (فی عرف الشّرء) لحقته النّجاسة يُقال نجس الثّوب. و يُقال نجس فلان خبث طبعه و دنس خلقه. النّجس؛ النّجاسة يُقال فلان نجس خبیث فاجر وهم نجس أيضا و فی التّنزیل العزیز {إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نجس}."

یعنی: یک شیء نجس شد، یعنی ناپاک شد و در عرف شرعی  
 یعنی نجاست به آن رسید. مثل اینکه گفته شود: لباس نجس  
 شد. و اگر گفته شود: فلان شخص نجس است، یعنی طبع او  
 خبیث است و اخلاق او پلید است. گفته می شود: فلان  
 شخص نجس است، یعنی پلید و فاجر است. در جمع هم گفته  
 می شود: آنها نجس هستند. از همین باب در قرآن عزیز چنین  
 آمده است: {همانا مشرکان نجس هستند}.

همچنین، در کتاب "کلمات القرآن" ، نوشته حسنین محمد  
 مخلوف السیوطی، چنین می گوید:

"نَجَسٌ: النجاسة معنویة، لخبثهم. {سورة التوبة}."

یعنی: نَجَس (به فتح جیم) به معنای ناپاکی معنوی است، به  
 خاطر خبثت آنان که (در باره مشرکان) در سوره توبه آمده  
 است.

در کتاب "معجم الغني" ، نوشته دانشمند لغت عربی، عبد الغني ابو العزم، چنین آمده است:

"نَجَسٌ، ج: أَنْجَاسٌ. [ن ج س]. (مص. نَجِسَ)، ثَوْبٌ نَجَسٌ بِهِ نَجَاسَةٌ. وَوَلَدٌ نَجَسٌ: قَذِرٌ".

یعنی: کلمه "نجس" ، جمع آن أنجاس از ماده [ن ج س]. لباس نجس یعنی لباسی که نجاست در آن است. فرزند نجس یعنی پلید.

در کتاب "معجم اللغة العربية المعاصرة" نیز، چنین آمده است:

"نَجَسٌ [مفرد]: ج أنجاس، مصدر نَجَسَ: خَبِثَ فَاجِرٌ مِنْ بَابِ الْوَصْفِ بِالْمَصْدَرِ، يَسْتَعْمَلُ لِلْمَفْرَدِ وَالْجَمْعِ {إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ}. نَجَسَ الشَّخْصُ: نَجَسَ، أَصْبَحَ قَذِرًا. نَجَسَ، خَبُثَ طَبَعَهُ، وَدِنَسَ خُلُقُهُ".

یعنی: کلمه نَجَسَ مفرد است ، جمع آن انجاس، مصدر نَجَسَ:  
 یعنی پلید بدکار از باب وصف با مصدر که هم برای مفرد و هم  
 برای جمع استعمال می شود مانند {إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ}.  
 نَجَسَ الشَّخْصُ یا نَجَسَ یعنی پلید شد؛ نَجَسَ یعنی طبع او پلید  
 شد و اخلاق او ناپاک شد.

بنا بر سخن این دانشمندان علم لغت، اتّصاف مشرکان به  
 صفت نَجَسَ در آیه مذکور، به معنای نادرست بودن عقائد و  
 انحراف اخلاقی آنان است، و به هیچ وجه، نجاست ذاتی  
 جسمانی آنان را به اثبات نمی رساند.

علاوه بر این، راغب اصفهانی در کتاب "المفردات" و مصنّف  
 کتاب "البصائر" می گویند:

"النَّجَاسَةُ ضَرْبَانِ : ضَرْبٌ يُدْرِكُ بِالْحَاسَّةِ وَضَرْبٌ يُدْرِكُ  
 بِالْبَصِيرَةِ وَعَلَى الثَّانِي وَصَفَ اللَّهُ بِهِ الْمُشْرِكِينَ فِي الْآيَةِ: انما  
 المشركون نجس".

یعنی: نجاست بر دو قسم است: یک قسم که با حسّ ظاهری ادراک می شود، و قسم دیگر که با بصیرت قابل ادراک است. خداوند بر اساس معنای قسم دوم، مشرکان را در آیه "انما المشرکون نجس" توصیف کرده است.

بر اساس سخن این دانشمندان علم لغت، نجاست به طور کلی بر دو نوع است: ظاهری و معنوی. نجاست ظاهری حسّی همان است که در اصطلاح احکام فقهی آمده است. نجاست معنوی که با بصیرت درک می شود آن است که به معنای انحراف عقیدتی و ناپاکی اخلاقی می باشد. بنا بر سخن این علماء لغت، کلمه نجس که در آیه "انما المشرکون نجس" آمده است به معنای نجاست به نحوی که در احکام فقهی در باب طهارت و نجاست آمده است نهی باشد. بلکه به معنای نادرستی اعتقادی و انحراف اخلاقی و معنوی است.

## سخن مفسّران

بسیاری از دانشمندان علم تفسیر قرآن، با آگاهی از معنای لغوی کلمه "نَجَس" در آیه یادشده، به توضیح مقصود از عنوان مذکور در اتّصاف مشرکان پرداخته اند. گروهی از آنان، نجاست کفار را به معنای ناپاکی معنوی و اعتقادی دانسته اند، و جمعی دیگر، به معنای نجاست جسمانی قلمداد نموده اند. گروه سوّم از مفسّران نیز، نجاست ذاتی جسمانی آنان را مردود دانسته و آیه مذکور را اشاره به نجاست عرضی آنان به خاطر عدم پرهیز از شراب و امثال آن، یا به خاطر اینکه غسل جنابت را انجام نمی دهند دانسته اند،

بنا بر این، گروه بزرگی از علماء تفسیر قرآن، با توجه به معنای لغوی "نَجَس" در آیه یادشده، نجاست ذاتی جسمانی کفار را همانند نجاست سگ و خوک که ذاتا نجس هستند مردود دانسته اند، و اتّصاف آنان به این صفت را به معنای عدم

طهارت معنوی، اعتقادی و اخلاقی، و یا به معنای نجاست عرضی به خاطر پرهیز نکردن از شراب و گوشت خوک و امثال آن دانسته اند.

به عنوان مثال، شیخ طبرسی در تفسیر "مجمع البیان" چنین می گوید:

"واختلف في نجاسة الكافر، فقال قوم من الفقهاء: إن الكافر نجس العين، ... وقال آخرون: إنما سماهم الله نجسا لخبث اعتقادهم، وأفعالهم، وأقوالهم، وأجازوا للذمي دخول المساجد. قالوا: إنما يمنعون من دخول مكة للحج. قال قتادة: سماهم نجسا لأنهم يجنبون، ولا يغتسلون، ويحدثون ولا يتوضؤون، فمنعوا من دخول المسجد، لأن الجنب لا يجوز له دخول المسجد".

یعنی: در معنای نجاست کافر اختلاف است. جمعی از فقهاء بر آنند که کافر نجس العين است. گروهی دیگر گفته اند که

خداوند آنان را نجس نامید به خاطر پلیدی اعتقاد و افعال و اقوال آنان. بدین جهت به کفار ذمی اجازه داده اند که به مساجد وارد شوند، و تنها از آنان خواسته شده به مگه برای حج نروند. "قتاده" گفته است: خداوند آنان را نجس نامیده به خاطر اینکه آنان جنب می شوند ولی غسل نمی کنند و حدث از آنان سر می زند ولی وضو نمی گیرند، و به همین خاطر از ورود آنان به مساجد منع شده، برای اینکه شخص جُنُب نباید به مسجد داخل شود.

"طبری" نیز در تفسیر خود چنین می گوید:

"واختلف أهل التأويل في معنى "النجس" ، وما السبب الذي من أجله سمّاهم بذلك. فقال بعضهم: سماهم بذلك، لأنهم يجنبون فلا يغتسلون، فقال: هم نجس، ولا يقربوا المسجد الحرام، لأن الجنب لا ينبغي له أن يدخل المسجد. وقال آخرون: معنى ذلك: ما المشركون إلا رجسٌ خنزير أو كلب.

وهذا قولٌ رُوي عن ابن عباس من وجه غير حميد، فكرهنا ذكره".

یعنی: اهل تأویل (تفسیر) در باره معنای "نجس" در آیه یادشده و سبب اتّصاف مشرکان به این صفت، اختلاف نظر دارند. بعضی از مفسّران گفته اند: خداوند آنان را بدین صفت نامید، زیرا مشرکان جنب می شوند ولی غسل جنابت انجام نمی دهند. پس به خاطر این پلیدی نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند. برای اینکه شخص جُنُب سزاوار نیست به مسجد وارد شود. برخی دیگر گفته اند: معنای آیه این است که مشرکان مانند خوک و سگ، نجس هستند. اما این سخنی است که از ابن عبّاس نقل شده ولی سند و دلیل معتبر و پسندیده ندارد و به این جهت، خُرسند نیستیم این قول را بیان کنیم.

این بود نمونه هایی از سخنان مفسران قرآن در تفسیر آیه مذکور در خصوص معنای "نَجَس".

### نتیجه:

بر اساس سخنان دانشمندان علم لغت و سخنان مفسران قرآن مجید، روشن گردید که هیچ دلیل قطعی و قانع کننده بر اثبات نجاست ذاتی جسمانی مشرکان، در آیه شریفه مورد بحث وجود ندارد. بنا بر این، اصل اوّلیه "اصالة الطهارة" مبنی بر طهارت انسان بما هو انسان، همچنان به قوّت خود باقی است و به طهارت کافران، حکم می شود.

\*\*\*\*\*

## سوره مائده - آیه ۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ  
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى  
الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ  
سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ  
تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ  
وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ  
لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

### ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید به نماز  
پیردازید، صورت و دست‌های خود را تا آرنج بشویید. و سر

خود را مسح کنید، و پاهای خود را تا برآمدگی پشت پا. و اگر در حال جنابت هستید، خود را بشویید. و اگر بیمار یا در حال سفر هستید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمده است، یا با زنان آمیزش کرده اید و آبی نیافتید، بر زمینی پاک، تیمّم کنید، پس قسمتی از صورت و دست هایتان را از آن، مسح کنید. خدا نهی خواهد دشواری را برای شما رقم بزند؛ بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را برای شما به کمال رساند. باشد که سپاسگزاری کنید".

## توضیح

این آیه شریفه، به طهارت های سه گانه (وضو، تیمّم و غسل) اشاره می کند.

## احکام وضو

در این آیه، به وجوب وضو گرفتن به منظور اقامه نماز اشاره شده است. اما از دیدگاه فقه اسلامی که از مجموعه آیات قرآن و روایات اسلامی استنباط می شود، آنچه موجب واجب شدن وضو می شود عبارت است از:

- 1- نمازهای واجب (غیر از نماز میت)
- 2- طواف واجب کعبه
- 3- به خاطر نذر و عهد و قسم
- 4- انجام تشهد فراموش شده نماز و سجده فراموش شده
- 5- اگر ضروری باشد که دست خود را به خط قرآن برساند.

در آغاز آیه مورد بحث، به افعال وضو بدین شرح اشاره شده است: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ".

افعال یادشده عبارتند از:

- شستن صورت
- شستن دست ها از آرنج تا سرانگشتان
- مسح جلو سر
- مسح روی پاها از سر انگشتان پا، تا برآمدگی پشت پاها.

یادآور می شود که کلمه "أَرْجُلِكُمْ" در این آیه شریفه، به دو نحو قرائت شده است:

وجه اول: به کسر لام، یعنی: أَرْجُلِكُمْ. این قرائت، مبتنی بر نظریه "اتباع" است که در علم "نحو" بیان شده است. از آنجا که کلمه قبل از آن، یعنی: رُؤُوسِ مجرور است، این واژه نیز در اعراب، از آن پیروی کرده است. این وجه در معجم لسان العرب، به ابن کثیر، أبو عمرو، عاصم و حمزة نسبت داده شده است.

وجه دوم: که مشهور است اینکه به فتح لام، یعنی: **أَرْجُلُكُمْ** خوانده شود. این قرائت، مبتنی بر قاعده "عطف بر محل" است که در علم "نحو" توضیح داده می شود. از آنجا که کلمه قبل از آن، یعنی: **رُءُوس**، گرچه به خاطر حرف باء جازه، مجرور شده است، اما محلّ آن به دلیل اینکه "مفعول به" برای فعل "امسحوا" هست، منصوب می باشد. بنا بر این، کلمه "**أَرْجُل**" که بر محل کلمه "**رُءُوس**" عطف شده، منصوب می باشد و به فتح لام، قرائت شده است. این وجه، در همان معجم لسان العرب، به حفص، یعقوب، کسائی، نافع و ابن عامر، نسبت داده شده است.

کلمه "کعب" در عبارت "**إِلَى الْكَعْبَيْنِ**" در اینجا، به معنای "مفصل" و مچ پا آمده است. همچنین بنا بر سخن ابن منظور در معجم لسان العرب، برخی از ادیبان مشهور مانند امام

مسجد جامع دمشق به نام "یحیی بن الحارث"؛ کلمه "کعب" را به معنای برآمدگی پشت پا دانسته اند.

### شرایط وضو

درفقه اسلامی، شرایطی برای وضو بیان شده اند که بدین شرح می باشند:

- شرط اوّل: پاک بودن آب وضو
- شرط دوم: این که آب مطلق باشد
- شرط سوم : اینکه آب وضو و فضایی که در آن وضو می گیرد و ظرف آن مباح باشند و غصبی نباشند.
- شرط چهارم : اینکه ظرف آب، از طلا و نقره نباشد.
- شرط پنجم : اینکه اعضاء وضو در وقت شستن و مسح کردن ، پاک باشد.

- شرط ششم اینکه وقت کافی برای وضو و نماز داشته باشد.  
بنابراین اگر وقت بقدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام یا مقداری از واجبات نماز، خارج از وقت خوانده می شود باید تیمّم کند، که حکم آن در ادامه آیه مورد بحث، آمده است.

- شرط هفتم : اینکه وضو را با نیت وضو و به قصد قُربت یعنی برای خدا انجام دهد. لازم نیست نیت را با زبان بگوید. همین اندازه کافی است که اگر از او پرسند چه می کنی؟ بداند وضو می گیرد.

- شرط هشتم : مراعات "ترتیب" در افعال وضو است. یعنی اوّل صورت، بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پای راست و سپس مسح پای چپ را انجام دهد.

- شرط نهم : "موالات" است . یعنی افعال وضو را بدون فاصله زیاد از نظر عرف انجام دهد ؛ به نحوی که بگویند آن افعال پشت سرهم انجام می شود.

- شرط دهم : "مباشرت" است . یعنی خود شخصی که وضو می گیرد ، شستن صورت و دست و مسح سر و پاها را انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد ، وضو باطل است ؛ مگر اینکه قادر به انجام وضو یا بخشی از آن نباشد . در این صورت ، به اندازه ضرورت می تواند از دیگران کمک بگیرد .

- شرط یازدهم : اینکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد ، بنابر این اگر خوف ضرر دارد ، یا می ترسد اگر آب را به مصرف وضو برساند خود او یا دیگران تشنه بمانند به نحوی که قابل تحمل نباشد ، باید تیمّم کند.

- شرط دوازدهم : اینکه مانعی از رسیدن آب ، روی صورت یا دستها و محل مسح نباشد.

## احکام غسل

بخش دوم آیه مورد بحث، به وجوب غسل جنابت اشاره دارد که یکی از غسل های واجب است: **وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا**. یعنی: "و اگر در حال جنابت هستید، خود را بشویید".

غُسل عبارت است از شستن سر و گردن و بدن با نیت و قصد قربت.

### غسل های واجب

1. غسل جنابت
2. غسل حیض
3. غسل استحاضه
4. غسل نفاس
5. غسل مسّ میّت
6. غسل میّت

7. غسلی که بواسطه نذر و قسم و عهد، واجب شود.

## روش غسل کردن

غسل کردن به دو صورت انجام می گردد:

1- غسل ترتیبی

2- غسل ارتماسی .

غسل ترتیبی به این صورت است که بعد از نیت، اوّل سر و گردن را می شوید و بعد طرف راست و بعد طرف چپ را. غسل ارتماسی آن است که به نیت غسل ، تمام بدن را در آب فرو ببرد.

## شرایط غسل

شرایطی که برای وضو گفته شد مانند پاک بودن آب و غیر آن، در غسل هم شرط است، ولی در غسل ، " موالاة " لازم نیست.

یعنی واجب نیست که شستن هریکی از سرو گردن ، طرف راست و طرف چپ بدن بلافاصله انجام شود.

## احکام تیمّم

حکم تیمّم، در آیه 43 از سوره "نساء" نیز، بیان شده، و از آنجا که احکام وضو و غسل در این آیه مورد بحث (آیه 6 از سوره مائده) آمده، حکم تیمّم نیز، به عنوان یکی از طهارت های سه گانه، ذکر شده است.

در شرح آیه 43 از سوره "نساء" گفتیم: مواردی که تیمّم به جای وضو و غسل پذیرفته می شود، عبارتند از:

○ اینکه فردی بیمار یا مجروح باشد و استفاده از آب برای سلامتی او ضرر داشته باشد.

○ اینکه فردی در سفر باشد و امکان غسل با آب برای او فراهم نباشد.

○ اینکه پس از قضاء حاجت و رفتن به دستشویی، آب لازم برای وضو نداشته باشد.

○ اینکه جنب شده باشد ولی آب کافی برای غسل، نداشته باشد:

وَإِنْ كُنْتُمْ مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا.

یعنی: "و اگر بیمار یا در حال سفر هستید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمده است، یا با زنان آمیزش کرده اید و آبی نیافتید، بر زمینی پاک، تیمم کنید."

در ادامه آیه، به کیفیت تیمم به صور موجز، اشاره شده است:

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ.

یعنی: "پس قسمتی از صورت و دست هایتان را از آن، مسح کنید".

### موارد تیمم

در موارد ذیل، باید بجای وضو یا غسل تیمم کرد:

#### مورد اوّل

در جایی که تهیه آب به اندازه وضو یا غسل ممکن نباشد. تیمم بجای وضو و غسل، کفایت می کند.

#### مورد دوم

هرگاه آب در چاه یا در عمق رودخانه ای باشد و بواسطه عدم توانایی یا نداشتن وسیله، دسترسی به آن ندارد و یا مشقت فوق العاده داشته باشد که عادتاً مردم آن را تحمل نمی کنند، باید تیمم کند.

### مورد سوم

هرگاه آب دارد ولی استعمال آب برای او ضرر دارد و سلامت او را تهدید می کند، باید تیمّم کند. لازم نیست یقین به ضرر داشته باشد. همین اندازه که خوف ضرر داشته باشد کافی است که بجای وضو و غسل ، تیمّم کند. ولی اگر مثلاً آب گرم برای او ضرر ندارد باید آن آب را در صورت امکان گرم کند و وضو بگیرد یا غسل کند.

### مورد چهارم

اگر مقداری آب دارد اما اگر آن را به مصرف وضو یا غسل برساند می ترسد خودش یا فرزندان یا دوستان و همراهانش یا هر انسان مسلمان یا غیر مسلمان و یا حتی یک حیوان از تشنگی هلاک شوند یا به مشقت زیادی دچار گردند، باید تیمّم کند.

### مورد پنجم

کسی که مقدار کمی آب دارد ولی اگر با آن وضو بگیرد و یا غسل کند، برای تطهیر بدن یا لباس او چیزی نمی ماند، باید بدن و لباس را آب بکشد و اگر آب کافی برای وضو یا غسل باقی نماند، تیمم کند و نماز بخواند.

### مورد ششم

هرگاه آب وجود دارد ولی غصبی است و آب دیگری نیز ندارد، باید به جای وضو یا غسل، تیمم کند.

### مورد هفتم

هرگاه آب دارد ولی به دلیل تنگی وقت، اگر بخواهد وضو بگیرد یا غسل کند همه نماز یا مقداری از آن خارج از وقت واقع می شود؛ باید تیمم کند.

## چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

اشیائی که تیمم بر آنها جایز است عبارتند از: سنگ، خاک، شن، ریگ و بطور کلی آنچه که عرفا به عنوان سطح زمین محسوب شود؛ مشروط به این که پاک و تمیز باشند.

## طریقه تیمم

برای تیمم باید اول نیت تیمم کند ، سپس بنا بر احتیاط واجب، تمام دو کف دست را باهم بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است بزند، آنگاه هر دو دست را بر تمام پیشانی و دوطرف آن از جایی که موی سر می روید تا روی ابروها و بالای بینی از بالا به پایین بکشد، سپس کف دست چپ را بر تمام پشت دست راست از محل مچ دست تا سر انگشتان بکشد و بعد از آن، کف دست راست را بر تمام پشت دست چپ با همان روش بکشد.

یادآور می شود که کلمه "صعید" در آیه مورد بحث، به معنای سطح زمین است که شامل سنگ، خاک، شن، ریگ و بطور کلی آنچه که عرفاً به عنوان سطح زمین محسوب شود، می گردد؛ مشروط به اینکه پاک و تمیز باشند.

### بحث فقہی

## نفی حرج در اسلام

در پایان آیه مورد بحث، چنین آمده است:

مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

یعنی: "خدا نمی خواهد دشواری را برای شما رقم بزند؛ بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را برای شما به کمال رساند. باشد که سپاسگزاری کنید."

بنا بر این، وجوب وضو و غسل، به منظور تحمیل دشواری برای مسلمانان نیست، بلکه هدف از آنها، پاکیزه شدن آنان و ترویج نظافت است. همچنین، تسهیل در امر طهارت و اینکه در صورت مشقت و دشواری در وضو یا غسل، امکان تیمم وجود دارد، از این باب است که خداوند، "حرج" و مشقت را به طور کلی برای مردم قرار نداده است.

در تفسیر آیه 286 از سوره بقره، پیرامون "قاعده نفی حرج"، توضیحاتی داده شد.

در آن مبحث، مراتب و اقسام حرج را بدین شرح، توضیح دادیم:

- حرج به معنای آنچه انسان، طاقت و قدرت انجام دادن آن را ندارد.

● حرج به معنای آنچه موجب خسارت بزرگ جانی، مالی یا از نظر عرض و آبروی انسان می شود.

● حرج به معنای آنچه موجب مشقت شدید است.

مقصود ما از اینکه حرج در اسلام وجود ندارد، نوع سوّم یعنی حرج به معنای آنچه موجب مشقت شدید است، می باشد.

مفسّران و فقهای مسلمان، برای اثبات نفی حرج به معنای مذکور، به این آیه شریفه مورد بحث (آیه 6 از سوره مائده) و آیات دیگر قرآن، تمسک جسته اند که می فرماید:

مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ .

یعنی: "خدا نمی خواهد دشواری را برای شما رقم بزند."

این آیه شریفه ، به سه مورد به شرح ذیل که نباید حرج باشد و در صورت وجود مشقت، تیمّم در آن موارد کافی است، اشاره دارد:

- اینکه مکلف ، مریض باشد.

- اینکه مسافر باشد.

- اینکه آب لازم را بدست نیاورد.

در اینجا ممکن این پرسش مطرح شود که نداشتن آب چه ارتباطی با حرج و مشقت دارد؟

پاسخ این پرسش این است که مقصود از نیافتن آب، عدم آن به صورت مطلق نیست، بلکه ممکن است آب وجود داشته باشد ولی به خاطر دوری آن و یا موانع رسیدن به آن، تحصیل آن آب برای وضو یا غسل، ملازم با تحمّل مشقت و عسر و حرج باشد. آیه شریفه، لزوم تحمّل چنین حرجی را نفی می کند.

دومین آیه ای که مورد تمسک فقهای اسلام در این زمینه قرار گرفته است، آیه 78 از سوره حج است که چنین می فرماید

"وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ.

یعنی: "حق مبارزه در راه خدا را به جای آورید، او شما را برگزیده و در امر دین، حرج و مشقت بر شما قرار نداده است. این، آیین پدر شما ابراهیم است. او شما امت را پیش از این و در اینجا مسلمان نامیده تا پیامبر خدا بر شما و شما بر سایر خلق خدا، شاهد و گواه باشید، پس نماز را به پا دارید و زکات

بدهید و به خدا متوسل شوید، که او مولای شماست، و چه خوب مولا و یاوری است."

سومین آیه، آیه شریفه 185 از سوره بقره، که چنین می‌فرماید:

"شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ."

یعنی: "ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن نازل شده برای راهنمایی مردم و برای بیان هدایت و تشخیص حق از باطل، پس هر که ماه رمضان را درک کند، باید روزه بگیرد، و هر که مریض یا مسافر باشد، در ماه‌های دیگر روزه را قضا کند."

خداوند برای شما آسانی می خواهد، نه سختی و مشقت. و این عدد روزه را تکمیل کنید و خداوند را به خاطر هدایت شما، بزرگ شمارید، باشد که سپاسگزار شوید."

در این آیه شریف نیز، "عُسر" به معنای سختی و مشقت، نفی شده است.

چهارمین آیه، آیه 286 از سوره بقره، بدین شرح است:

"لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا  
اَكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ  
عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا  
لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا  
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ."

یعنی: "خدا هیچ کس را تکلیف نمی کند مگر به اندازه توانایی او. کارها و دستاوردهای خوب هر فرد به سود او و کارهای

بدش نیز به زیان اوست. پروردگارا، ما را نسبت به کارهای خطایی که به خاطر نسیان یا اشتباه انجام داده ایم مؤاخذه مکن. پروردگارا، بار گران و طاقت فرسا بر دوش ما حمل نفرما، چنانکه بر پیشینیان ما حمل فرموده ای. پروردگارا، آنچه بیش از توان و طاقت ما هست را بر دوش ما قرار نده، و ببخش ما را و بیامرز ما را، و بر ما رحمت فرما. تو مولا و سرور ما هستی، پس ما را بر گروه کافران یاری فرما."

کلمه "إِصْر" در این آیه شریفه، به معنای دشواری و بار سنگین است. بنا بر این، عبارت "وَلَاتَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا" بر فقدان آنچه موجب حرج و مشقّت در انجام تکالیف شرعیه می شود دلالت دارد.

از آنجا که کلمه "إِصْر" در این آیه کریمه در سیاق سلب و نفی آمده است، مفید عموم است.

علاوه بر آیات شریفه قرآن، احادیث معدّد اسلامی نیز، بر نفی  
حرج در اسلام دلالت می کنند که در ضمن تفسیر آیه 286 از  
سوره بقره، بیان کردیم.

\*\*\*\*\*

## سوره مائده – آيه ٧ تا ١٤

وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ  
 سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ  
 الصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ  
 بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ  
 أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَّ  
 اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ  
 عَظِيمٌ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ  
 الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ  
 إِذْ هُمْ قَوْمٌ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ  
 عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَلَقَدْ  
 أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ  
 نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ

وَأَمْنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا تُكْفِرَنَّ  
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا تُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ  
السَّبِيلِ ﴿١٢﴾ فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ  
قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا  
بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ  
وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾ وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا  
نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا  
بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ  
بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾.

## ترجمه

"و به یاد آورید نعمت خداوند را که به شما ارزانی داشته، و  
پیمانی را که خداوند با شما بسته است، آنگاه که گفتید:

شنیدیم و پیروی کردیم. تقوای الهی را پیشه سازید. خداوند،  
به آنچه در سینه هاست، دانا می باشد.

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا قیام کنید، و شاهدان  
با عدالت و انصاف باشید، و عداوت با یک گروه، شما را وادار  
نکند که با آن گروه با بی عدالتی رفتار کنید. با عدل و داد رفتار  
کنید که به تقوای الهی نزدیکتر است. پارسا و پرهیزکار باشید.  
همانا خداوند، به رفتار شما آگاه است.

خداوند، به آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام  
می دهند وعده داده است که آمرزش و پاداشی بزرگ برای آنان  
خواهد بود.

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل  
دوزخ خواهند بود.

ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر شما به یاد  
آورید، آنگاه که گروهی در صدد برآمدند که به سوی شما

دست درازی کنند، پس خداوند دست آنان را از شما کوتاه کرد، و تقوای خدا را پیشه کنید. و باید مؤمنان فقط بر خدا توکل کنند.

همانا، خداوند از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفت. و ما از میان آنها دوازده سرپرست برانگیختیم، و خداوند فرمود: یقیناً من با شما هستم. اگر نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و به پیامبران من ایمان آورید و آنان را یاری کنید، و برای خدا به یکدیگر وام بدون ربا بدهید؛ آنگاه من گناهان شما را می پوشانم و شما را به بهشت هایی که رودخانه ها در زیر آنها جایست، وارد می سازم. پس هرکه از شما بعد از این، کفر بورزد، یقیناً از راه راست منحرف گردیده است.

به خاطر آنکه آنان پیمان خدا را شکستند، ایشان را از رحمت خود دور ساختیم، و دل های آنان را سخت کردیم، آنان سخن خدا را از جایگاه اصلی آن، تحریف می کنند، و بخشی از آنچه

به آنان یادآوری شده بود را فراموش کردند، و تو همچنان از خیانت آن گروه، آگاه می شوی، مگر اندکی از آنان. پس، آنان را مورد عفو و بخشش قرار ده. خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.

و گروهی از آنان که گفتند: ما نصرانی هستیم، از آنان عهد و پیمان گرفتیم، اما آنها بخشی از آنچه را که به ایشان یادآوری شده بود، فراموش کردند. پس ما میان آنان، تا روز رستاخیز، دشمنی و کینه افکندیم. به زودی، خداوند آنها را به آنچه انجام می دهند، باخبر خواهد ساخت."

## توضیح

این دسته از آیات شریفه، در برگزیده مواعظ ارزشمندی برای مسلمانان و اهل ایمان است. این پندهای پربار، عبارتند از:

- یادآوری نعمت های الهی، اعمّ از نعمت های مادّی و طبیعی، و یا هدایای روحی و معنوی خداوند مانند نعمت "دین اسلام".
- یادآوری عهد و پیمان های انسان ها که با خدای خود بسته اند.
- مراعات تقوای الهی و پرهیزکاری.
- شهادت دادن همراه با مراعات عدالت و بدون تأثیر پذیری از خشم درونی و یا جهت گیری به خاطر دشمنی.
- یادآوری بلاهایی که خداوند به خطر فضل و رحمت خود از مسلمانان دفع کرده است.
- تلاش در جهت رسیدن به مقام توکل بر خدا.
- اقامه نماز و عبادت خدا.

- همیاری با اقشار آسیب پذیر جامعه از طریق پرداخت زکات.

- ترغیب قرض دادن به نیازمندان بدون اخذ ربا.

- ایمان به رسول خدا و یاری کردن ایشان.

- پرهیز از نقض میثاق.

- پرهیز از تحریف کلام خدا.

- پرهیز از خیانت.

- تشویق و ترغیب بخشش و گذشت.

در بخش نخستین این آیات (از آیه هفتم تا یازدهم)، از مسلمانان به صورت مستقیم خواسته شده است تا به مواعظ یادشده عمل کنند.

در بخش دوم (از آیه دوازدهم تا چهاردهم)، به صورت غیر مستقیم، یعنی از طریق بیان شرح حال کافران که مورد

نصیحت الهی قرار گرفتند ولی به پندهای مذکور عمل نکردند و در نتیجه به کیفر الهی گرفتار شدند؛ به مسلمانان نیز گوشزد شده است که حدّ و مرزهای الهی و اخلاقی را مراعات کنند، تا مورد خشم خدا قرار نگیرند.

یکی از نکات ارزشمند در آیه هشتم از سوره مائده این است که خدای بزرگ از مسلمانان می خواهد تا عملکردهایشان فقط در راستای مشیّت خداوند باشد، و گواهی های خود را بر اساس عدل و انصاف و صداقت عرضه کنند، و دشمنی با یک فرد یا گروه، باعث نشود که از حدّ و مرز عدالت خارج شوند و با سوگیری های خاص، بر خلاف حقیقت و انصاف، بر ضدّ آن فرد یا گروه، شهادت دهند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا  
يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ  
لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

یعنی: "ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا قیام کنید، و  
شاهدان با عدالت و انصاف باشید، و عداوت با یک گروه،  
شما را وادار نکند که به آن گروه با بی عدالتی رفتار کنید. با  
عدل و داد رفتار کنید که به تقوای الهی نزدیکتر است. پارسا و  
پرهیزکار باشید. همانا خداوند، به رفتار شما آگاه است."

مشابه این سخن، در آیه 135 از سوره "نساء" نیز، آمده است:  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ  
عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ  
أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرَضُوا  
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

یعنی: "ای کسانی که ایمان آورده اید، به پا دارندگان عدالت و شاهدانی برای خدا باشید، گرچه شهادت شما بر ضدّ خودتان یا پدر و مادرتان و خویشاوندانتان باشد. اگر آنها بی نیاز یا فقیر هستند، پس خداوند سزاوار تر است به آنها. پس از هوای نفسانی پیروی نکنید برای اینکه از حق، عدول کنید. و اگر گواهی ها را تحریف کنید و یا از گواهی دادن به حق، خودداری کنید، پس خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است."

در این آیه اخیر، از مسلمانان خواسته شده تا عدالت را برپا دارند، و گواهی های آنان فقط برای رضای خدا باشد، و نباید محبت و علاقه آنان به خود، پدر، مادر و خویشاوندان خود، باعث شود تا بر خلافت عدالت و انصاف، بر ضدّ دیگران گواهی دهند.

همانگونه که ملاحظه می کنید، این دو آیه، مکمل یکدیگر هستند. زیرا آیه هشتم از سوره مائده، مسلمانان را از گواهی و شهادت دادن به ناحق بر ضدّ دیگران به خاطر دشمنی با آنان، ممنوع ساخته است؛ در حالی که آیه 135 از سوره نساء، شهادت دادن به ناحق بر ضدّ دیگران را به دلیل دوستی و علاقه نسبت به طرف مقابل آنان که خود شخص، و یا بستگان او هستند، ممنوع کرده است.

مفهوم مشترک این دو آیه در زمینه گواهی و شهادت دادن این است که هیچکدام از حُبّ و یا بُغض، نباید موجب خروج انسانِ مسلمان از دایره عدالت، صداقت و انصاف گردد.

در آیه یازدهم از سوره مائده، از مسلمانان خواسته شده است تا فتنه ها، سختی ها و بحران های گذشته را فراموش نکنند و به یاد داشته باشند که خداوند، آنان را از گرداب بلاهای

بزرگ، نجات داد و دست دشمنان را کوتاه کرد و فتح و پیروزی را نصیب مؤمنان فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن  
يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى  
اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

یعنی: "ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر شما به یاد آورید، آنگاه که گروهی در صدد برآمدند که به سوی شما دست درازی کنند، پس خداوند دست آنان را از شما کوتاه کرد، و تقوای خدا را پیشه کنید. و باید مؤمنان فقط بر خدا توکل کنند."

در ادامه این آیه شریفه، دو فرمان الهی به منظور تداوم نصرت الهی در حق مسلمانان، بیان شده اند:

فرمان اول: تقوای الهی: "وَ اتَّقُوا اللَّهَ".

فرمان دوم: توکل بر خدا: "وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ".

در این عبارت، "وَعَلَى اللَّهِ" بر فعل و فاعل یعنی "فَلْيَتَوَكَّلِ" و "الْمُؤْمِنُونَ"، مقدّم شده است و دلالت بر حصر دارد. این بدان معناست که توکل انسان مسلمان، فقط باید بر "الله" باشد، و او را سرچشمه همه پیروزی‌ها و موفقیت‌ها بداند.

آیات دیگر قرآن نیز، این نکته را یادآوری می‌کنند. به عنوان مثال، در آیه 17 از سوره "أنفال"، چنین آمده است:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾

یعنی: "شما نبودید که آنان را کشتید، بلکه خداوند آنان را نابود کرد. و تو نبودى که به آنان تیر انداختى هنگامى که تیراندازى مى کردى، بلکه خداوند، تیر انداخت".

از اینرو، اهل ایمان باید بدانند که نصرت و یاری بالأصالة، از جانب خداوند است و بس. دیگران، تنها واسطه فیض الهی هستند، و هیچ نقش مستقلى در این عرصه ندارند.

در آیه 12 از سوره مائده، به عهد و پیمانی که خداوند از قوم بنی اسرائیل گرفته و آن قوم، میثاق خویش را نقض کرده اند، سخن به میان آمده است:

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ .

برخی از موارد عهد و پیمان الهی، در همین آیه بیان شده اند، و برخی دیگر، در آیات گذشته تبیین گردیده اند.

معنای کلمه "نقیب" در این آیه شریفه که جمع آن "نقباء" است، در معاجم و قاموس های لغت عربی، چنین آمده است:

- نَقِيبُ الْقَوْمِ: كَبِيرُ الْقَوْمِ، الْمَعْنَى بِشُؤْنِهِمْ. (یعنی: نقیب گروه:

بزرگ آنان است که به امور آنان اهتمام می ورزد).

- نَقِيبُ الْأَشْرَافِ : مُقَدِّمُهُمْ، سَيِّدُهُمْ. (یعنی: نقیب اشراف:

پیشتاز آنان و سرور ایشان).

- نَقِيبُ الْقَوْمِ: كَبِيرُ الْقَوْمِ وَسَيِّدُهُمْ، الَّذِي يَمْتَلِكُهُمْ وَيُرْعَى

شُؤْنَهُمْ. (یعنی نقیب گروه: بزرگ آن قوم و سرور آنان که از

آنان نمایندگی می کند و امور آنان را سرپرستی می نماید).

منظور از نقیب های بنی اسرائیل در این آیه، رهبران دوازده

فرقه از قوم یهود بودند که جامعه بنی اسرائیل را تشکیل

می دادند.

آیه 13، به این حقیقت تاریخی اشاره می کند که بخش های

بزرگی از قوم یادشده، پیمان های الهی را زیر پا نهادند و از

اینرو، به کیفرهایی مانند دورشدن از رحمت خدا (لَعَنَاهُمْ) و سنگدلی (وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً)، مبتلا گردیدند. در نتیجه، بسیاری از افراد آن گروه، به تحریف آیات کتاب مقدس خود پرداختند، و مواعظ پیامبران خود را فراموش کردند و یا ناشنیده گرفتند، و به خیانت های متوالی روی آوردند:

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ.

یعنی: "آنان سخن خدا را از جایگاه اصلی آن، تحریف می کنند، و بخشی از آنچه به آنان یادآوری شده را فراموش کردند، و تو همچنان از خیانت از آن گروه، آگاه می شوی".

در ادامه این آیه، به منظور مراعات عدل و انصاف، گروهی از بنی اسرائیل که ایمان راستین داشتند و عهد الهی را مراعات کردند و کارهای شایسته انجام داده اند، مستثنی گردیده اند.

زیرا آنها، بندگان شایسته خدا بودند و سزاوار رحمت الهی و بهشت برین هستند:

إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ. (یعنی: مگر اندکی از آنان).

در همین آیه، از پیامبر گرامی اسلام خواسته شده تا به جای انتقام از مخالفان، آنها را مورد عفو و بخشش قرار دهد:

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

"پس، آنان را مورد عفو و بخشش قرار ده. خداوند، نیکوکاران را دوست دارد".

در آیه 14، به پیمان شکنی برخی از مسیحیان نیز، اشاره شده است:

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

یعنی: "و گروهی از آنان که گفتند: ما نصرانی هستیم، از آنان عهد و پیمان گرفتیم، اما آنها بخشی از آنچه را که به ایشان یادآوری شده بود، فراموش کردند. پس ما میان آنان، تا روز رستاخیز، دشمنی و کینه افکنیدیم. به زودی، خداوند آنها را به آنچه انجام می دهند، باخبر خواهد ساخت".

در این آیه شریفه، به مجازات این پیمان شکنان نیز، اشاره شده است. کیفر آنان در دنیا این بوده است که به خاطر پیمان شکنی و زیر پا نهادن میثاق الهی، میان خودشان دشمنی و شکاف های ایدئولوژیک بزرگی به وجود آمده است که تا روز قیامت، ادامه خواهد داشت:

فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

اما کیفر آنان در آخرت، محاسبه الهی است که در روز رستاخیز، صورت خواهد گرفت:

وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ .

## بحث علمی تاریخی

### شکاف های جامعه مسیحیان

آئین مسیحیت که یکی از ادیان الهی است، در آغاز پیدایش خود توانست ضمن حفظ وحدت و انسجام خویش، و با تکیه بر آموزه های اولیه خود، به سرعت در سرزمین های گوناگون رشد کند.

گسترش این دین الهی در مغرب زمین، در دوران امپراتوری روم آغاز گردید و در طول زمان، در سراسر قاره اروپا و آمریکا، منتشر شد. رواج مسیحیت در جهان غرب، موجب تحولات بزرگی به صورت متقابل بوده است. از یکسو، رسمیت یافتن این آئین در امپراتوری روم، موجب توسعه آموزه های آن در

مغرب زمین گردید، و از سوی دیگر، مسیحیت در برهه ای از تاریخ، بویژه در عصر آن امپراتوری و دوران قرون وسطی، موجب انسجام دولت های اروپایی و هم افزایی ملتهای آن سامان بود.

### شکاف میان کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدکس

پس از تقسیم امپراتوری بزرگ روم به دو بخش روم شرقی و روم غربی، و سقوط امپراتوری روم غربی در سال 476 میلادی، حکومت روم شرقی که بعدها به عنوان امپراتوری "بیزانس" (Byzantine Empire) نامیده شد، باقی ماند، و تا سال 1453 میلادی، ادامه یافت.

کلیسای ارتدکس شرقی در امپراتوری بیزانس، به رهبری "پاتریاک قسطنطنیه"، روز بروز از کلیسای کاتولیک غربی به رهبری "پاپ" که مرکزیت آن در شهر رُم بود، فاصله بیشتری

گرفت و تا حدّ درگیری میان آندو و تکفیر اتباع یکدیگر، گسترش می یافت.

### درگیری میان کاتولیک ها و ارتدکس ها

تشدید نزاع میان کلیسای ارتدکس شرقی تحت به رهبری پاتریاک قسطنطنیه و کلیسای کاتولیک غربی به زعامت پاپ، تا پایان دوران حکمرانی "سلسله آموری" (Amorian dynasty) که از سال 820 تا سال 867 میلادی بر روم شرقی حکومت کردند، ادامه یافت.

در برخی از موارد، مثل درگیری های معروف به "شمایل شکنی" (Iconoclasm)، نبردهای سختی میان سران دو مذهب مذکور و پیروان آنها به وقوع پیوست و حکومت را نیز، درگیر این جدالهای خشن ساخت.

در آن دوران "فوتیوس" (Photios) که در آن برهه از زمان، مقام پاتریاک قسطنطنیه را عهده دار بود، با پاپ اعظم کاتولیک، بر سر اعتقادنامه "نیقیه" یا "نیسن" (Nicene Creed)، وارد جدالی بزرگ شد، و او را تکفیر کرد.

اختلاف آندو به خاطر این بود که پاپ کلیسای کاتولیک در زمینه منشأ صدور "روح القدس" از "پدر"، موافقت کرد تا کلمه "پسر" که منظور از آن عیسی مسیح (ع) است، بعد از کلمه "پدر" اضافه شود و به عنوان اعتقادنامه مسیحیان، معرفی شود. این سند، به عنوان اعتقاد نامه "نیقیه" معروف است.

بنا بر این، در نسخه جدید اعتقادنامه "نیقیه" که مورد تأیید پاپ قرار داشت، چنین آمده بود:

"ما ایمان داریم به روح القدس که خداوند و بخشنده حیات است که از پدر و پسر صادر می‌گردد."

پاتریاک کلیسای ارتدکس قسطنطنیه و شورای اسقف های امپراتوری بیزانس، این عمل را به عنوان بدعت گذاری دانستند و پاپ را تکفیر نمودند. زیرا معتقد بودند که اضافه کردن کلمه "پسر" در آن سند، یک بدعت جدید است. این امر، موجب درگیری های شدیدی میان رهبران و پیروان دو مذهب مسیحی شد.

### شکاف های عمیق میان کاتولیک ها و پروتستان ها

در برهه دیگری از تاریخ مانند دوران رنسانس و پس از آن، اختلاف های رهبران آئین مذکور، باعث بروز تعارض عمیق و کشتار عظیم مردم در جنگهای مذهبی میان کاتولیک ها و پروتستان ها گردید.

همزمان، تقابل میان ارباب کلیسا و دانشمندان نو اندیش در عصر انقلاب علمی اروپا، و تقابل میان پاپ ها و مصلحان

جامعه مسیحیت، به ایجاد شکاف های وحشتناکی در جامعه مسیحیت، منتهی گردیده است.

### روی آوردن کلیسا به حکمرانی و مال اندوزی

رهبران کلیسای کاتولیک در رُم، پس از تحمّل یک دوره طولانی بی ثباتی که به دلیل تهاجم اقوام دیگر به سرزمین ایتالیا بعد از فروپاشی امپراتوری روم غربی پدید آمده بود، پس از تشکیل دولت های فرانک ها و امپراتوری آلمان و پادشاهی انگلستان، به قدرت و ثبات بیشتری دست یافتند.

علاوه بر این، پاپ ها، با به چنگ آوردن ایالت های گسترده تحت عنوان ایالت های پاپی در مرکز ایتالیا، و توسعه آن ها در زمان امپراتوری فرانک ها، توانستند یک دولت قدرتمند را که به کلیسای کاتولیک وابسته بود، تأسیس کنند.

اما، توسعه ثروت و قدرت کلیسای کاتولیک، بسیاری از خوانین و اشراف ایتالیا را به فکر استیلا بر نهاد کلیسای مرکزی کاتولیک انداخت تا بتوانند از دارایی‌ها و اقتدار آن در نیل به مقاصد دنیوی خود، بهره‌مند شوند.

از اینرو، خوانین و اشراف زادگان در دوران بی‌ثباتی ایتالیا، از نیازمندی کلیسا مرکزی به تامین امنیت خود در برابر هجوم بیگانگان، سوء استفاده کردند، و افراد مورد نظر خود را که چه بسا شایستگی مذهبی و اطلاعات دینی لازم را نداشتند، به عنوان پاپ، بر تخت ریاست کلیسای کاتولیک نشاندند.

به عنوان مثال، طایفه ای از اشراف و زمینداران بزرگ که فرمانروایان منطقه "توسکولوم" (Tusculum) در غرب ایتالیا بودند، در سال 956 میلادی، فرد نوجوانی از خودشان را از طایفه خودشان که فقط شانزده سال عمر داشت به عنوان

"ژان دوازدهم" (John XII) در مقام پاپ اعظم کلیسای کاتولیک، منصوب کردند.

این طایفه از اشراف ایتالیا، به مدت حدود پنجاه سال، بر سرنوشت تعیین پاپ‌های کلیسای کاتولیک، سیطره داشتند. مداخله این گروه از سرمداران و خوانین تا حدی بود که مناصب تشکیلات کلیسای مرکزی در رُم، توسط اشراف و قدرتمندان ایتالیا مورد خرید و فروش قرار می‌گرفت. دلیل طمع ورزی اشراف و زمینداران بزرگ برای تصاحب مقام پاپ اعظم و دیگر مناصب کلیسای کاتولیک این بود که در آن دوران، پاپ و رهبران کلیسا به دو نوع قدرت بزرگ دست یافته بودند:

1. ریاست نهاد دولت در ایالت‌های پاپی.
2. زعامت نهاد دین در سراسر اروپای غربی و نفوذ کلمه در نزد پادشاهان و امپراتورهای آن دوران.

## تاسیس فرقه‌ها در مسیحیت و افزایش شکاف‌ها

در زمانی که اقتدار ارباب کلیسای کاتولیک و حکومت دنیوی پاپ به اوج خود رسیده بود و بسیاری از اسقف‌ها و کشیش‌های مسیحی در پرتو اختیارات حکومتی و ثروت‌های فراوان، به زندگی اشرافی‌گرایش یافته بودند، فرقه‌هایی در درون قلمرو مسیحیت کاتولیک، در حال شکل گرفتن بودند. این فرقه‌ها به منظور مبارزه با کشیش‌های مرفّه و دنیاگرا، به ترویج فرهنگ ساده زیستی و زندگانی فقیرانه پرداختند و بدین وسیله، مخالفت خود را با وضع موجود کلیسای کاتولیک، نشان می‌دادند.

در اینجا، به شرح تشکیل فرقه‌هایی که در این برهه از زمان به وجود آمدند، می‌پردازیم.

## فرقه فرانسیسکن

فرقه فرانسیسکن (Franciscans) در سال 1209 میلادی به رهبری فرانسیس آسیزی (Francis of Assisi) که اصالتاً از اهالی ایتالیا بود بنیانگذاری شد. فرانسیس که در خانواده ثروتمند و مرفه به دنیا آمده بود، تصمیم گرفت از همه امتیازات و ثروت خانوادگی خود بگذرد و زندگی با تهیدستی را برگزیند. وی مردم را نیز به زندگی فقیرانه و رهایی از رفاه و تجملات و روگردانی از مظاهر دنیوی فراخواند تا به او بپیوندند و در عین تهیدستی، به تبلیغ آموزه های انجیل پردازند.

همانگونه که پیش از این بیان کردیم، شیوه زندگانی پاپ ها و روحانیان کلیسای کاتولیک به خاطر برخورداری از ثروت عظیم کلیسا و حکمرانی بر ایالت های پاپی، به سوی دنیاگرایی، سوق داده شده بود. همچنین، ورود اسقف های مسیحی به مناصب

حکومتی و استفاده آنان از مظاهر و مزایای حکومتی در امپراتوری آلمان و دیگر پادشاهی‌های اروپایی، جنبه روحانی و معنوی رهبران کلیسا را کمرنگ کرده بود و بر بُعد رفاه طلبی و دنیاگرایی آنان افزوده بود.

رفتار تجملاتی رهبران مذهبی مرفه و ثروتمند، موجب ناخوشنودی بسیاری از مردم عادی و اعتراض مسیحیان معنویت‌گرا شده بود.

نارضایتی بخش بزرگی از مردم نسبت به سبک زندگی اشرافی رهبران دینی، زمینه را برای رشد چشمگیر فرقه فرانسیسکن فراهم ساخت و تعداد زیادی از پیروان را نصیب آن گروه کرد. این گروه از مبلغان مسیحی برای ترویج آئین خود به میان مردم می‌رفتند و از انزوا در کلیساها و صومعه‌ها خودداری می‌نمودند.

بعضی از رهبران این فرقه، بر فقر مطلق و ترک دنیا به صورت کامل تأکید می کردند، به نحوی که در برخی از موارد برای تامین غذای خود، به خدمتکاری یا گدایی روی می آوردند. این گروه ، به عنوان فرانسیسکن روحانی (Spiritual Franciscans) نامیده شدند.

اما بخش بزرگی از آنان دیدگاه خود را تعدیل کردند و بر آن بودند که می توان فقط به اندازه ضرورت از امکانات دنیوی و کسب لوازم معیشت استفاده کرد، ولی باید بقیه عمر و امکانات خود را به تبلیغ مذهب و کمک به دیگران اختصاص داد. این گروه، به عنوان فرانسیسکن سنتی یا رسمی (Conventional Franciscans) شهرت یافتند.

### فرقه دومینیکن

گروه دیگری به نام فرقه دومینیکن (Dominican) توسط یک

کشیش اسپانیایی به نام دومینیک (Dominic) در سال 1215 تاسیس گردید و گسترش یافت .

رهبران این فرقه نیز، بر لزوم زندگی زاهدانه و پرهیز از مظاهر دنیوی تاکید می کردند. امتیاز این فرقه نسبت به فرانسیسکن ها این بود، که دومینیکن ها بر آموزش معارف مسیحیت به صورت صحیح و دقیق، تاکید داشتند، و اعضاء اصلی خود را از میان افراد تحصیل کرده تر انتخاب می نمودند .

#### فرقه معترضان به ارباب کلیسا

یکی از گروه های دیگر که در این دوران بنیانگذاری شد، فرقه ای بود که رسماً بر علیه کشیش ها و مقامهای کلیسا به دلیل توجه آنان به دنیاگرایی و مال اندوزی، قیام کرد.

رهبران این گروه، با سخنرانی های آتشین و تشکیل اجلاس های عمومی، کشیش ها و ارباب کلیسا را به خاطر سبک زندگی تجملاتی و رفتار اشرافی گری، به باد انتقاد می گرفتند .

سردمدار این گروه، به نام آرنولد برشایی (Arnold of Brescia)، متولد سال 1090 میلادی، و از اهالی ایتالیا بود. وی ریاست صومعه ای را در آن کشور را بر عهده داشت، اما از مقام خود کناره گرفت و به شهرها و آبادی های قاره اروپا در ایتالیا، فرانسه و سوئیس مسافرت کرد و به مبارزه با ارباب کلیسا پرداخت. او معتقد بود که پاپ و کشیش های کاتولیک، با غوطه ور شدن در امور تجملاتی دنیوی و حکمرانی بر ایالت های گسترده پاپی و جمع آوری ثروت فراوان مادی، از رسالت حقیقی آئین مسیحیت فاصله گرفته اند.

پاپ اعظم و رهبران کلیسا از سخنانی های اعتراض آمیز وی بر آشفتند و او را تحت تعقیب قرار دادند. پاپ ائوگنیوس سوم (Eugenius III) که در سال 1145 میلادی به قدرت رسید، او را تکفیر کرد، و پاپ آدریان چهارم (Adrian IV) که در سال 1154 میلادی به این مقام رسید، حکم اعدام او را تأیید کرد و

سرانجام، ارنولد برشایی در سال 1155 میلادی، توسط امپراتور فریدریش اول (Friedrich I)، اعدام شد.

### فرقه والدوسیان

گروه والدوسیان (Waldensians)، در سال 1173 میلادی، در کشور فرانسه تاسیس گردید.

بنیانگذار این گروه به نام پطرس والدوس (Petrus Waldus)، با دیدگاهی منتقدانه نسبت به ارباب کلیسا، به ترویج افکار و اندیشه های فرقه یادشده پرداخت. وی نیز، کشیش ها و رهبران کلیسا را به زهد و ساده زیستی دعوت می کرد و از آنان می خواست تا زندگی اشرافی را کنار بگذارند و مانند حواریون حضرت عیسی زندگی کنند.

هنگامی که پاپ اعظم از وی خواست از سخنرانی خودداری کند، وی از فرمان پاپ سرپیچی کرد و تبلیغ اندیشه های خود را ادامه داد.

از اینرو، ارباب کلیسا، پطرس والدوس و گروهش را مرتد دانستند و تکفیر کردند. بسیاری از پیروان این فرقه نیز، به خاطر ادامه انتقاد از پاپ و کلیسا، در دادگاه های مذهبی محاکمه و اعدام شدند.

### فرقه کاتاریسم

فرقه کاتاریسم (Catharism) نیز، از جمله گروه های دگر اندیش در آن برهه از تاریخ قرون وسطی بود. نام این طایفه از کلمه یونانی "katharoi" گرفته شده است و به معنای "خالص" است. زیرا پیروان این فرقه، خود را به عنوان متدینان خالص و مسیحیان اصیل می دانستند. از آنجا که خاستگاه اصلی آنان، شهر آلبی (Albi) در جنوب فرانسه بوده است، این گروه را به اسم آلبیگایی (Albigensian) نیز، نامیده اند.

پیروان این فرقه در بُعد اعتقادی، عیسی مسیح (ع) را - بر خلاف دیدگاه کلیسای کاتولیک - به عنوان خدا نمی دانستند، بلکه او را به عنوان پیامبر خدا قلمداد می کردند. همچنین، به دو مصدر برای آفرینش خیر و شرّ اعتقاد داشتند. آنان می گفتند: هرچه خیر است، تجلّی نور خداوند است، و آنچه شرّ است، مخلوق شیطان می باشد. آنان روح جاودان را خیر می دانستند و بدن فناپذیر را شرّ. از اینرو معتقد بودند که عیسی مسیح (ع) که هم روح دارد و هم بدن، نمی تواند خدای متعال باشد. بدین جهت، آنان حضرت عیسی را پیامبر خدا می دانستند.

بر همین اساس، پیروان این قوم، کلیسا را به خاطر دنیا گرایی و غوطه ور شدن در امور مادی، مصداق شرّ، قلمداد می نمودند.

این گروه در بُعد عمل نیز، اهل ریاضت و دنیاگریزی و منادی سبک زندگی فقیرانه بودند.

از آنجا که پیروان این گروه، هرگونه ولایت و زعامت برای کلیسای کاتولیک و پاپ اعظم را نفی می کردند، در سال 1183 میلادی، مورد تکفیر ارباب کلیسا قرار گرفتند. اما علیرغم اتهام آنان به ارتداد و بدعت گذاری، هواداران بسیاری در جنوب فرانسه و مناطق دیگر اروپا، از آن گروه حمایت کردند.

پاپ اینوسنت سوم (Innocent III) به منظور کنترل این گروه دگر اندیش، در ابتدا، کشیش هایی را برای موعظه افراد و رهبران آن گروه، به جنوب فرانسه اعزام کرد. اما از این راه حل، نتیجه ای نگرفت.

پاپ از سردمداران نواحی جنوب فرانسه خواست تا آن گروه را سرکوب کنند.

فرمانروایان منطقه جنوب فرانسه نیز، دستور پاپ را برای سرکوب آن قوم نپذیرفتند.

از اینرو، پاپ اینوسنت سوم در صدد برآمد تا بر ضد آن گروه، اعلام جنگ مذهبی کند.

جمعی از پیروان پاپ در شمال فرانسه به ندای پاپ لبیک گفتند و در سال 1209 میلادی، برای جنگ با فرقه کاتاریسم، به سوی جنوب آن کشور، لشکرکشی کردند.

جنگجویان طرفدار پاپ، به شهر بزیه (Béziers) واقع در جنوب فرانسه حمله کردند و بیش از هفت هزار نفر از کودک و زن و مرد را در محیط کلیسایی که به آنجا پناهنده شده بودند، به قتل رساندند. این جنگ خونین که به جنگ صلیبی آلبیگایی معروف است، به مدت حدود بیست سال ادامه یافت و طی آن، جمع عظیمی از مردم آن منطقه قتل عام شدند و شهرهای آن ناحیه نیز، ویران گشت.

بر خلاف انتظار پاپ و ارباب کلیسا و علی‌رغم قتل عام وحشیانه هواداران کاتاریسم، نهضت این فرقه، همچنان ادامه یافت.

از اینرو، پاپ و دیگر مقامات کلیسا بر آن شدند تا ساز و کارهای دیگری را بر علیه مخالفان و معترضا خود، به کار گیرند.

#### دادگاه تفتیش عقائد و شکاف بیشتر

به دنبال توسعه افکار و اندیشه های انتقاد آمیز نسبت به کلیسای کاتولیک و افزایش فرقه های دگر اندیش که به عنوان بدعت گذار و مرتد معرفی می شدند، پاپ گریگوری نهم (Gregory IX) در سال 1232 میلادی دستور داد تا دادگاه های تفتیش عقائد برای محاکمه و مجازات دگر اندیشانی که متهم به ارتداد می شدند، گسترش یابد. در آن زمان، محاکم تفتیش عقائد را به اسم دفتر مقدس (Holy Office) می نامیدند.

کسانی که از نظر اعتقادی با عقائد کلیسای رسمی مسیحیت کاتولیک زاویه داشتند، دستگیر می شدند و مورد شکنجه های وحشیانه قرار می گرفتند. افرادی که به اصطلاح به گناه خود اعتراف می کردند و تائب می شدند، با تازیانه و امثال آن مجازات می شدند. اما افرادی که حاضر به توبه و طلب بخشش از پاپ نبودند به نحو دلخراشی مانند سوزاندن در آتش، به قتل می رسیدند.

این عملکرد خشن و مستبدانه ارباب کلیسا، موجب تفرقه و شکاف عمیق تری در میان نهاد رسمی مسیحیت، و معترضان مسیحی گردید.

### جنگ میان کلیسای کاتولیک و حکومت های مسیحی

در دوران قرون وسطی، تنش ها و درگیریهای بزرگی میان پاپ اعظم و فرمانروایان بزرگ اروپا مانند امپراتور آلمان، پادشاه

انگلستان و پادشاه فرانسه به وقوع پیوست.

در سال 1024 میلادی، امپراتور جدید آلمان به نام کُنراد دوم (Conrad II) به قدرت رسید و سلسله سالیان (Salian) را بنیان نهاد. فرمانروایان این دودمان عبارت بودند از:

- هاینریش سوم (Heinrich III)

- هاینریش چهارم (Heinrich IV)

- هاینریش پنجم (Heinrich V)

پادشاهان این سلسله، به منظور بسط قدرت و ثروت خود، به سرزمین ایتالیا لشکر کشی کردند و در صدد برآمدن تا ایالت‌های شمالی و جنوبی آن شبه جزیره را به خاک آلمان ضمیمه نمایند.

از آنجا که ایالت‌های پاپی در مرکز ایتالیا قرار داشتند و تحت سیطره کامل پاپ و رهبران کلیسای کاتولیک بودند، پاپ‌های آن دوران از گسترش امپراتوری آلمان به شمال و جنوب ایتالیا

بیمناک شدند. زیرا می دانستند در صورتی که شمال و جنوب آن شبه جزیره به سرزمین آلمان افزوده شود، ایالت های پاپی که در میان آن دو بخش قرار داشتند نیز، به خطر می افتند. ارباب کلیسا می دانستند که احتمال طمع ورزی سردمداران آلمان نسبت به انضمام ایالت های پر ثروت و سودآور پاپی به قلمرو آلمان وجود دارد.

از اینر، پاپ ها ، فرمانروایان ایالت های شمالی ایتالیا را ترغیب می کردند تا با قدرت در برابر حملات امپراتورهای آلمان برای تسخیر کامل آن ایالت ها، مقاومت کنند.

پاپ ها در عین حال که پادشاهان آلمان را به عنوان امپراتور مقدس روم معرفی می کردند، اما ایالت های شمال ایتالیا را به عنوان سدّی نیرومند میان کشور آلمان و ایالت های پاپی می دانستند.

در مباحث پیشین، به نمونه ای از این برخوردها میان امپراتور هاینریش چهارم که مورد خشم پاپ قرار گرفته بود اشاره کردیم. در آنجا توضیح دادیم که پس از تکفیر شدن مجدد امپراتور توسط پاپ گریگوری هفتم در سال 1088 میلادی، امپراتور هاینریش چهارم با ارتش خود به سوی ایتالیا هجوم برد و پاپ که یارای مقابله نظامی با ارتش آلمان را نداشت، از شهر رُم و ایالت‌های پاپی فرار کرد. در آن زمان، امپراتور آلمان نتوانست برای همیشه، ایالت‌های شمالی ایتالیا را به سرزمین امپراتوری آلمان ضمیمه کند.

از اینرو، امپراتورهای بعدی آلمان در این دوران، تلاش کردند تا حضور و سیطره خود را در بخش جنوبی ایتالیا بگسترانند.

در انگلستان نیز، هنری دوم (Henry II) پادشاه انگلستان که از سال 1154 تا سال 1189 میلادی بر آن کشور حکومت

می کرد، در صدد برآمد تا اصلاحاتی را در نظام حکمرانی به وجود آورد.

یکی از اصلاحاتی که به فرمان این پادشاه در انگلستان به جود آمد این بود که نظام دادگاههای ویژه روحانیت مسیحی که توسط تشکیلات کلیسای کاتولیک اداره می شدند و به عنوان دادگاه های پاپی معروف بودند، لغو گردید. وی دستور داد کشیش ها و دیگر ارباب کلیسا که متهم می شوند، در دادگاه های عامّ سلطنتی محاکمه و مجازات شوند. برخی از اسقف های آن دیار هم، از تصمیم هنری دوم حمایت کردند.

اما اسقف اعظم کانتربری به نام توماس بکت (Thomas Becket) خشمگین شد و اسقفهای طرفدار پادشاه را تکفیر کرد.

هنری دوم نیز از این حرکت تند اسقف اعظم به تنگ آمد و در جمع مقام های کشوری گفت: "ای کاش از دست این اسقف اعظم کلیسای کانتربری آسوده می شدیم".

برخی از سرداران و سربازان او چنین استنباط کردند که باید توماس بکت را از میان برداشت.

از اینرو، تعدادی از افراد سپاه پادشاه به کلیسا رفتند و اسقف اعظم کانتربری را که مهمترین مقام مذهبی انگلستان بود، در سال 1170 میلادی، به قتل رساندند.

کشته شدن برجسته ترین مقام مذهبی انگلستان و رهبر کلیسای جامع کانتربری توسط عوامل پادشاه، حادثه بسیار بزرگ و جنجال آفرینی، نه فقط در انگلستان، بلکه در سطح قاره اروپا قلمداد گردید.

این حادثه، آتش خشم ارباب کلیسا و هواداران آنها را شعله ور کرد و فریاد اعتراض سردمداران مسیحیت در مقابله با پادشاه را برآورد.

از اینرو، هنری دوم از عملکرد خود استغفار کرد و از تصمیم قبلی خود در مورد دادگاه های ویژه روحانیت مسیحی عقب نشینی نمود و این امر را پذیرفت که روحانیون مسیحی کاتولیک که در دادگاه های عامّ محاکمه و محکوم می شوند، می توانند در دادگاه های پاپی، تقاضای استیناف نمایند .

در عین حال، نا آرامی های متعدّدی توسط زمینداران بزرگ و اشراف معارض در کشور انگلستان که این فرصت را برای گرفتن امتیازات بیشتر از پادشاه، غنیمت می شمردند، ادامه یافت.

لویی هفتم (Louis VII) پادشاه فرانسه نیز که رقیب سیاسی هنری دوم بود، از تنش‌های داخلی انگلستان حمایت می‌کرد.

پادشاه انگلستان، مقاومت اشراف مخالف و زمینداران بزرگ را سرکوب کرد و زمینه را برای روی کار آمدن فرزندش به نام ریچارد اول (Richard I) فراهم ساخت.

علاوه بر این، در سرزمین فرانسه نیز، در زمان حکمرانی فیلیپ چهارم، درگیری بزرگ دیگری میان پادشاه فرانسه، و پاپ اعظم کلیسای کاتولیک به نام بونیفاس هشتم (Boniface VIII) در سال 1296 میلادی به وقوع پیوست.

دلیل اختلاف مذکور این بود که فیلیپ چهارم دستور داد از روحانیون مسیحی فرانسه و دارایی‌های کلیساهای کاتولیک آن کشور، مالیات گرفته شود و به خزانه دولت فرانسه واریز

گردد. وی همچنین فرمان داد تا کشیش ها و اسقف ها از دخالت در امور اجرایی کشور، خودداری نمایند.

پاپ اعظم در مقابل تصمیم پادشاه فرانسه برآشفت و به ارباب کلیساها و اسقف های فرانسه دستور داد تا هیچگونه مالیاتی را به دولت فرانسه و هیچ حکومت غیر دینی، نپردازند. پادشاه فرانسه نیز در صدد انتقام از پاپ برآمد و سفر زیارتی روحانیون مسیحی برای دیدار پاپ در ایتالیا و ارسال هرگونه پول از فرانسه به خارج از آن کشور را ممنوع کرد، تا مقام های کلیساهای فرانسه نتوانند هیچ مبلغی را به مرکز حکومت پاپ بفرستند.

پاپ در فتوایی دیگر اعلام کرد: تنها کسانی که از پاپ اعظم پیروی کنند، رستگارانند.

پادشاه هم به منظور زهر چشم گرفتن از کشیش ها و پاپ، اسقف برنارد سیسه (Bernard Saisset) را که نماینده پاپ بود، دستگیر و زندانی ساخت.

در ادامه این جنگ قدرت، پاپ اعظم کلیسای کاتولیک، پادشاه فرانسه را تکفیر کرد.

فیلیپ چهارم به منظور جلب پشتیبانی سران کشور، آنان را به مجلس عمومی مشورتی فرا خواند و خواستار حمایت آنان از نظام جدید مالیاتی دولت فرانسه و مبارزه با پاپ گردید.

در ادامه این نزاع، سپاهیان فیلیپ چهارم به سوی پایتخت پاپ در شهر رُم هجوم بردند و با همکاری دشمنان داخلی پاپ در ایتالیا، پاپ بونیفاس هشتم را دستگیر کردند.

پاپ توانست با همکاری برخی از هوادارانش، از دست معارضان خود رهایی یابد، ولی پس از مدّت کوتاهی، در سال 1303 میلادی درگذشت.

## انشقاق کبیر در جهان مسیحیت

درگیری فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه با بونیفاس هشتم پاپ اعظم کلیسای کاتولیک در سال 1296 میلادی، موجب تنش های خطرناک میان مهمترین نهاد دینی مسیحیت و دستگاه حکومت فرانسه گردیده بود. گرچه این درگیری در نهایت، به دستگیری پاپ به عنوان عالی ترین مقام مذهبی مسیحیت و نازل شدید مقام و موقعیت وی انجامید، اما فیلیپ چهارم هم دانست که اقتدار پاپ در شهر رُم و در مرکز ایتالیا، می تواند همواره برای حکمرانان فرانسه دردسر ساز باشد.

از اینرو، پادشاه فرانسه که خود را در اوج قدرت می دید، تصمیم گرفت تا فردی را که از اهالی فرانسه است، به مقام پاپی برساند و محلّ استقرار پاپ ها را از شهر رُم در مرکز

ایتالیا، به منطقه ای که در مجاورت فرانسه باشد، منتقل نماید.

بر این اساس، فیلیپ چهارم با اِعمال نفوذ بر مجمع کاردینال ها، توانست آنان را وادار کند تا در سال 1305 میلادی، یک کاردینال فرانسوی به نام کلمنت پنجم (Clément V) را به عنوان پاپ اعظم کلیسای کاتولیک انتخاب کنند.

این پاپ، تا سال 1314 میلادی، در مقام رهبری کلیسای کاتولیک، باقی ماند.

پاپ جدید بنا بر درخواست فیلیپ پنجم، با این بهانه که شهر رُم در مرکز ایتالیا از امنیت لازم برخوردار نیست، مقرّ اصلی خود را به شهر آوینیون (Avignon) در ساحل رودخانه رُن (Rhône) منتقل نمود. این شهر، در منطقه مرزی میان کشور فرانسه و کشور آلمان قرار داشت.

بر این اساس، پایتخت و مرکز فرمانروایی دینی پاپ‌ها از سال 1305 تا سال 1377 میلادی، از شهر رُم در ایتالیا، به شهر آوینیون در جوار فرانسه، تغییر یافت.

این تغییر مکان رمز آلود، به دلائل متعددی، ضربه سنگینی بر قداست و منزلت پاپ، و کلیسای کاتولیک وارد ساخت.

زیرا از یکسو، کلیسای مرکزی که در شهر رُم قرار داشت و محل استقرار پاپ‌ها در طول تاریخ مسیحیت بود، بنا بر اعتقاد مسیحیان، به عنوان محلّ دفن "پطرس" یکی از حواریون حضرت عیسی (ع)، از تقدّس ویژه‌ای در جهان مسیحیت برخوردار بود. بنا بر این، بهترین و مناسب‌ترین موقعیت برای استقرار پاپ‌های کاتولیک که خود را جانشینان "پطرس" می‌دانستند، شهر رُم بوده است.

از سوی دیگر، مسیحیان اروپا می‌دانستند که انتخاب پاپ فرانسوی با اعمال نفوذ فیلیپ چهارم و تعیین مرکز فرمانروایی

پاپ در مرز میان فرانسه و آلمان، یک امر سیاسی به شمار می رود. باور مردم این بود که پاپ و کلیسای کاتولیک در آن دوران، در زیر سلطه سیاسی پادشاه فرانسه قرار دارند و از استقلال رأی در بیان دیدگاه های دینی و مذهبی، بی بهره می باشند.

از اینرو، انتقال مقر پاپ به شهر آوینیون، شأن و مقام مذهبی پاپ های جدید را به شدت فروکاست و قداست کلیسای کاتولیک را خدشه دار کرد.

پادشاه فرانسه علاوه بر این، ترتیبی اتخاذ کرد تا تعداد کارینال های فرانسوی را در مجمع کاردینال ها که انتخاب پاپهای جدید را بر عهده داشت، به اکثریت مطلق برساند. وی با تلاش خود، موفق شد تا قدرت آراء اکثریت کاردینال ها را که از اتباع کشور فرانسه بودند، بدست آورد.

در آن برهه از زمان، از مجموع یکصد و سی و چهار کارینال، بیش از یکصد و ده نفر از آنان، از شهروندان کشور فرانسه بودند.

این امر، تضمین کننده انتخاب پاپ های آینده از میان اتباع فرانسه بود.

پاپ های فرانسوی، مقرّ با عظمتی به سبک اشرافی در شهر آوینیون بنا کردند. زندگی اشرافی پاپ ها و دیگر مقام های کلیسای مرکزی مسیحیت کاتولیک در آن شهر، بر تردیدهای مردم نسبت به مشروعیت دینی ارباب جدید کلیسا افزود.

این وضعیت اسفبار و غیر قابل پذیرش در جامعه مسیحیان کاتولیک و افکار عمومی، پاپ گریگوری یازدهم (Gregory XI) را که متولد فرانسه بود و از سال 1370 میلادی به مقام پاپی رسید، وادار کرد تا در سال 1377 میلادی، به شهر رُم نقل

مکان کند و آن شهر را مجدداً به عنوان مقرّ پاپ اعظم و پایتخت کلیسای کاتولیک معرفی نماید.

این پاپ، تنها یک سال پس از تصمیم خود، در سال 1378 میلادی درگذشت.

پس از مرگ گریگوری یازدهم، دنیای مسیحیت در برابر یک آزمون بزرگ برای تعیین جانشین او قرار گرفت.

زیرا کاردینال های فرانسوی و همسو با حکومت فرانسه می خواستند تا پاپ بعدی نیز، از اهالی کشور فرانسه باشد. اما سردمداران ایتالیا می خواستند تا پاپ جدید، ایتالیایی باشد و در شهر رُم مستقر گردد.

اجلاس مجمع کاردینال ها در شهر رُم، همانجا که پاپ قبلی از دنیا رفته بود، تشکیل گردید. سردمداران شهر رُم، کاردینال ها را تهدید کردند که اگر یک پاپ فرانسوی و غیر ایتالیایی را انتخاب کنند، کشته خواهند شد.

از اینرو، کاردینال‌ها در سال 1378 میلادی، به خاطر ترس از کشته شدن، یک اسقف اعظم ایتالیایی را که به عنوان اوربان ششم (Urban VI) نامیده شد، به عنوان پاپ جدید، معرفی کردند.

کاردینال‌های فرانسوی که اکثریت اعضاء مجمع کاردینال‌ها را تشکیل می‌دادند، پس از خروج از ایتالیا، در بیانیه مشترکی اعلام کردند که انتخاب اوربان ششم از درجه اعتبار ساقط است. زیرا وی را نه از روی رضا و رغبت، بلکه از ترس کشته شدن توسط سردمداران رُم و اراذل و اوباش آنان، معرفی کرده‌اند.

بر این اساس، کاردینال‌های فرانسوی در ماه سپتامبر سال 1378 میلادی، فرد دیگری را به نام رُبر (Robert)، به عنوان پاپ جدید برگزیدند و او را به اسم کلمنت هفتم (Clement VII) ملقب نمودند.

این پاپ دوم، به شهر آوینیون رفت و در مقرّ جدید پاپی  
مستقر گردید.

بنا بر این، در این برهه از تاریخ قرون وسطی، دو پاپ کاتولیک  
در دو منطقه مختلف، خود را به عنوان بزرگترین رهبر  
مسیحیان جهان می دانستند و در عین حال، یکدیگر را تکفیر  
می کردند.

جامعه جهانی کاتولیک ها نیز، به دو پاره تقسیم گردید.  
برخی از مسیحیان اروپا مانند ساکنان شمال و مرکز ایتالیا، و  
شهروندان انگلستان، اسکاندیناوی و آلمان، پیرو پاپ مستقر  
در رُم بودند.

در حالی که اکثریت مردمان جنوب ایتالیا، و شهروندان  
فرانسه، اسکاتلند و اسپانیا، از پاپ ساکن در شهر آوینیون  
پیروی می کردند.

این اختلاف بزرگ در تشکیلات رهبری مسیحیت، به عنوان انشقاق کبیر غربی (Western Schism) نامیده می شود. اختلاف میان ارکان کلیسای کاتولیک در اینجا خاتمه نیافت. جمعی از روشنفکران و عالمان مسیحی برای برون رفت از بحران های پیش آمده، طرح های گوناگونی ارائه دادند. آنان به این نتیجه رسیدند که پاپ ها و ارباب کلیسا نباید در امور دنیوی و اداره حکومت ها دخالت کنند، بلکه تنها باید به امور دینی و پاسخگویی به مسائل مذهبی مردم پردازند. علاوه بر این، ارائه دیدگاه های دینی و تصمیم گیری های مهم در حوزه مذهبی نیز، نباید فقط توسط پاپ اعظم به صورت فردی انجام شود، بلکه باید یک شورای عالی مذهبی که نمایندگان طیف های مختلف کلیساها در آن حضور دارند، تشکیل گردد، تا در زمینه حل مسائل مهم دینی، دیدگاه خود را اعلان نماید.

بر این اساس، جمعی از اعضاء مجمع کاردینال ها که وضعیّت موجود تشکیلات کلیسای کاتولیک و حضور دو پاپ رقیب در مسند قدرت را شایسته نمی دانستند، در صدد برآمدند تا با تشکیل شورای عالی دینی، تکلیف مقام اعلاّی رهبری کلیسا را روشن سازند. این شورای عالی که به شورای "پیزا (Pisa)" معروف است، در سال 1409 میلادی در شهر پیزا در ایتالیا تشکیل گردید. شورای مذکور، به عزل هر دو پاپ موجود، و تعیین شخص دیگری به عنوان پاپ الکساندر پنجم (Alexander V) حکم داد.

اما آن پاپ موجود که یکی از آنها در شهر رُم، و دیگری در شهر آوینیون مستقر بودند، با تصمیم شورای پیزا مخالفت کردند و تصمیم گرفتند تا در مقام خود باقی بمانند.

در این زمان، یک پاپ سوم هم به دو پاپ قبلی اضافه شد، و هر سه پاپ، مدّعی رهبری اعلاّی کلیسای کاتولیک جهان شدند.

از اینرو، درگیری های شدید میان طرفداران مدعیان این مقام مذهبی مسیحی، به اوج خود رسید.

### پیدایش مذاهب جدید در مسیحیت

در عصر رنسانس، ظهور حرکت های مذهبی دیگری در تقابل با ارباب کلیسای رسمی کاتولیک و عقائد رائج آنها، اقتدار رهبران کلیسای کاتولیک و دستگاه پاپ را به چالش کشید. مذاهب انشعاب یافته در آن دوران، بدین شرحند:

### نهضت لولاردی

جنبش مذهبی لولاردی (Lollardy) که به اسم لورادیسیم هم معروف است، به عنوان یک نهضت اعتراضی در برابر پاپ و تشکیلات کلیسای کاتولیک، از اواسط قرن چهاردهم میلادی،

ظاهر گردید، و آثار و نتایج آن تا قرن شانزدهم میلادی ادامه یافت.

پیروان نهضت لولاردی، از جان ویکلیف (John Wycliffe)، فیلسوف معروف انگلیسی در قرن چهاردهم میلادی، تأثیر پذیرفته بودند.

جان ویکلیف، متولد حدود سال 1320 و متوفای سال 1384 میلادی بود. وی فیلسوف و عالم الهیات و استاد دانشگاه آکسفورد در انگلستان بود که به ترجمه کتاب تورات و انجیل پرداخت، وی پس از تحقیقات گسترده در آئین مسیحیت، به بیان انتقاداتی تند بر علیه پاپ و ارباب کلیسا اهتمام ورزید و با قدرت رسمی کلیسای معاصر خود به مخالفت برخاست. مهمترین موارد مورد تاکید این فیلسوف و دانشمند الهیات مسیحی بر علیه دستگاه فرمانروایی پاپ ها و قرائت رسمی ارباب کلیسا در آن دوران، عبارت بودند از:

● اعتراض به دنیاگرایی پاپ‌ها و غوطه‌ور شدن آنان در حکومت دنیوی بر ایالت‌های پاپی، تا جایی که پاپ را در وضعیت مقایسه و مشابهت با "دجال" و "ضد مسیح" (Antichrist) قرار داد. وی معتقد بود که در هیچ جای کتاب مقدس مسیحیت، به پاپ اجازه داده نشده است که در امور دنیوی و حکمرانی بر مملکت‌های وسیعی مانند ایالت‌های پاپی اقدام نماید.

● اعتراض به کشیش‌های دنیا پرست و مال اندوزی که باعث بدبینی عامه مردم نسبت به مذهب مسیحیت شده بودند.

● توصیه به ترجمه متون کتاب مقدس مسیحیان به زبان‌های محلی مانند زبان انگلیسی، تا عامه

مردم هم بتوانند از معانی آن متون، بهره مند گردند، و تفسیر و تأویل انجیل در انحصار پاپ و ارباب کلیسای کاتولیک نباشد.

- مخالفت با تمام مراسمی که در انجیل به آنها اشاره نشده است، مانند سفرهای زیارتی مرسوم، و نگهداری بقایای قدّيسان.

- اعتراض به رهبانیت و راهبان در آئین مسیحیت. وی خواستار برچیده شدن صومعه ها بود و آنها را آفات جامعه می دانست.

بنا بر آنچه بیان شد، معلوم می گردد که جان ویکلیف، هم به ساختار تشکیلات کلیسان کاتولیک و نحوه عملکرد سیاسی آن اعتراض داشت، و هم به اصول اعتقادات مسیحیت بر اساس قرائت رسمی ارباب کلیسای آن دوران.

گسترش این نهضت که مورد استقبال بسیاری از مردم اروپا قرار گرفت، موجبات خشم پاپ ها و رهبران رسمی کلیسان کاتولیک را فراهم ساخت.

مقامات رسمی کلیسا که موجودیت خود را در مخاطره می دیدند، پیروان نهضت لولاردی را تحت تعقیب قرار دادند و در صدد نابودی آنان برآمدند.

#### نهضت هوسیسم

جنبش هوسیسم (Hussites - Hussism)، به یان هوس یا (جان هوس)، (Jan Hus)، متولد سال 1374 و متوفای سال 1415 میلادی، منسوب است که رهبری این نهضت را در اروپای مرکزی بر عهده داشت.

یان هوس، فیلسوف، دانشمند علوم دینی و رئیس دانشگاه پراگ در منطقه بوهیمیا (Bohemia) که امروزه به عنوان کشور جمهوری چک، شناخته می شود بود.

در دوران رنسانس، منطقه بوهمیا، بخشی از امپراتوری آلمان بود که به اسم "امپراتوری مقدس روم" شناخته می شد. از اینرو، کشیش ها و اسقف های کاتولیک آلمانی که در بوهمیا حضور داشتند، در اسقف نشین های خود، به عنوان بزرگترین زمینداران، بر املاک وسیعی در آن سرزمین تسلط داشتند و از منافع سرشار مالی آنها بهره مند می شدند.

این امر، موجب نارضایتی مردم بوهمیا نسبت به پاپ اعظم و اسقف های دنیا پرست کاتولیک گردید و زمینه را برای ظهور یک نهضت بر علیه ارباب کلیسا، هموار ساخت.

یان هوس که به عنوان دانشمندی روشنفکر شناخته می شد، پرچم قیام بر علیه پاپ و کشیش های دنیا گرا را بر دوش کشید و همانند فیلسوف معترض انگلیسی "جان ویکلیف"، به مخالفت با تشکیلات کلیسای کاتولیک به رهبر پاپ، و مبارزه با قرائت های رسمی دستگاه پاپ برخاست.

مهمترین محورهای مخالفت یان هوس با ارباب کلیسا بدین شرح بود:

- مخالفت با اقتدار گرایی پاپ.
  - معارضه با حکومت دنیوی پاپ بر ایالت های پاپی در ایتالیا.
  - مبارزه با فساد مالی کشیش های دنیاگرا و رفاه طلب و اسقف هایی که خود را مالک بخش عمده اراضی بوهمیا می دانستند و از منافع مالی سرشار آن ها بهره می بردند.
  - مخالفت با مغفرت فروشی توسط پاپ ها که از این طریق، اموال زیادی از مردم عادی می گرفتند.
- پاپ ها و اسقف ها و کشیش های آن دوران به مردم مسیحی می گفتند: اگر می خواهید در عالم برزخ کمتر بمانید و به

خاطر گناهانتان معذب نشوید، باید مبلغی را به ارباب کلیسا پرداخت کنید تا بدون توقف در برزخ، به بهشت بروید و یا اینکه از عذاب و شکنجه شما کاسته شود. این اقدام، به عنوان "مغفرت فروشی" و تضمین ورود به بهشت، معروف است.

بسیاری از مصلحان دینی مانند یان هوس، با این اقدام سودجویانه پاپ‌ها مخالف بودند و آن را بر خلاف آموزه‌های مسیحیت راستین می‌دانستند.

بسیاری از مردم بوهیمیا (کشور امروزی چک) از یان هوس حمایت کردند و به نهضت وی بر ضد پاپ و ارباب کلیسای آن دوران پیوستند.

دستگاه پاپ و ارباب کلیسا، وجود یان هوس و پیروان او را خطری بزرگ برای موجودیت تشکیلات رسمی کاتولیک در آن دوران می‌دانستند و بر این اساس، به مبارزه با آن برخاستند.

از اینرو، در سال 1415 میلادی، شورای عالی ارباب کلیسا به نام شورای کنستانس (Council of Constance) به توصیه فرمانروای آن منطقه به نام سیگیسموند (Sigismund) از یان هوس دعوت کرد تا در آن شورا حاضر شود.

سیگیسموند به یان هوس امان نامه داد و سلامت و امنیت او را برای حضور در شورای کنستانس که توسط او تشکیل گردیده بود، تضمین کرد.

اما پس از ورود یان هوس به شورای کنستانس، به جای آنکه مقامات کلیسای کاتولیک به سخنان او گوش دهند و پاسخ منطقی و علمی به وی بدهند، او را دستگیر کردند و به عنوان بدعت گذار، به مرگ در آتش محکوم نمودند و آن دانشمند معترض را در سن 41 سالگی در روز ششم جولای سال 1415 میلادی در شهر کنستانس (Konstanz) واقع در جنوب آلمان امروزی، در میان شعله های آتش، سوزاندند.

پس از آتش زدن این دانشمند دین شناس و استاد دانشگاه پراگ، پیروان او دست به شورش زدند و آتش نهضت خود را شعله ور ساختند.

بدین سان، جنبش هوسیسم، به عنوان پیروان یان هوس، سراسر سرزمین بوهیمیا را فرا گرفت. افواج مردم آن سرزمین، بیزاری خود را از پاپ و ارباب کلیسای کاتولیک، اعلان کردند و به مبارزه با اقتدار آنها در آن منطقه برخاستند.

قیام مردم بوهیمیا بر علیه پاپ و دستگاه کلیسا، موجب فروپاشی نظام و آشفتگی حاکمان آلمانی در آن منطقه گردید و جنگ هایی را به وجود آورد که به نبردهای هوسی ( Hussite Wars) معروف هستند. این نبردها از سال 1419 تا سال 1434 میلادی ادامه یافت.

سیگیسموند در صدد برآمد تا نظام حکومتی خود را در بوهیمیا برقرار سازد، اما با شکست بزرگی مواجه شد.

به هنگام اوج اعتراضات مردمان چک در بوهمیا، پاپ مارتین پنجم ، رهبر کلیسای کاتولیک، فرمان جنگ مذهبی بر علیه پیروان یان هوس و جان ویکلیف را در سال 1420 میلادی صادر کرد و به کشتار جمعی آنان دستور داد.

به دنبال فرمان پاپ، نیروهای طرفدار او به جنگ با پیروان یان هوس که سراسر سرزمین بوهمیا را در اختیار داشتند رفتند.

از سوی دیگر، پیروان یان هوس و مخالفان پاپ نیز، تحت رهبری یان ژیزکا (Jan Žižka) به مقابله با لشکریان تحت امر پاپ پرداختند و نیروهای پاپ را شکست دادند. تنها چهارصد تن از آنان در یکی از نبردها که به جنگ سودومیر ( Battle of Sudoměř) معروف است، یک نیروی دو هزار نفره از جنگجویان کاتولیک را در باتلاقی گرفتار کردند و آنان را از پا درآوردند.

پس از درگذشت یان ژیژکا، در سال 1424 میلادی، سردار دیگری از معترضان به نام پروکوپ کبیر (Prokop the Great)، پرچم فرماندهی پیروان یان هوس را بر دوش گرفت. سرانجام، پاپ و رهبران کلیسای کاتولیک بر اساس معاهده‌ای پذیرفتند که مردمان بوهمیا، آئین مورد نظر خود را مطابق دیدگاه‌های یان هوس، به عنوان نهضت هوسیسم، داشته باشند و از آن پیروی کنند.

### تزلزل دستگاه پاپ در عصررنسانس

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه عواملی باعث آن شد که دانشمندان و فیلسوفان و مصلحان مسیحی مانند جان ویکلیف، یان هوس و امثال آنها که پیروان آئین مسیحیت بودند، در برابر دستگاه پاپ و دیگر رهبران کلیسای

رسی کاتولیک قیام کنند و تا پای جان، به مبارزه خود ادامه دهند؟

در اینجا به نحو ایجاز، به برخی از انواع فساد های حاکم بر دستگاه پاپ و ارکان کلیسای کاتولیک در دوران رنسانس، اشاره می کنیم.

### فساد مالی

ورود اسقف ها و کشیش ها به صف فئودال ها و زمینداران بزرگ و جمع آوری ثروت های عظیم دنیوی، باب فساد مالی و رقابت های ناسالم میان ارباب کلیسا را برای تصاحب اموال بیشتر، به روی رهبران دینی مسیحیت گشود.

این امر، بر خلاف عدالت اجتماعی و اقتصادی جامعه بود که اکثریت قریب به اتفاق افراد آن را تهیدستان و اقشار آسیب پذیر و یا کم درآمد تشکیل می دادند.

مالکیت پاپ بر چند استان بزرگ ایتالیا که به عنوان ایالت های پاپی شناخته می شدند، باعث تسلط پاپ بر ثروت سرشار آن ایالت ها و غوطه ور شدن ارباب کلیسا در میان اموال بی حساب و کتابی شد که در اختیار پاپ قرار می گرفت و او نیز، در نزد هیچ کسی پاسخگو نبود.

در نتیجه، زندگانی پاپ و دیگر رهبران کلیسا به نحو بارزی به اشرافیت و رفاه طلبی افراطی گرایید و موجبات خشم مردمان مسیحی و نخبگان علمی و فرهنگی را فراهم ساخت.

عامه مردم بر این عقیده بودند که زعامت پاپ ها و دیگر رهبران کلیسا باید در زمینه های معنوی و دینی باشد. بنا بر این، غوطه ور شدن آنان در امور مادی و دنیوی را بر خلاف رسالت حقیقی رهبران آئین مسیحیت می دانستند.

## فساد اداری

وجود ثروت عظیم که حاصل عوائد ایالت های پاپی و زمین های بزرگ کشاورزی تحت تصرّف اسقف ها و کشیش ها بود، باعث شد تا خاندان های قدرتمند به منظور بدست آوردن پُست ها و مناصب دستگاہ پاپی و کاردینالی و اسقفی، به طمع بیفتند و در صدد برآیند تا با اِعمال نفوذ، افرادی از خاندان خویش را به مقامهای کلیسای منصوب نمایند.

از اینرو، برخی از اشراف و صاحبان قدرت که مهارت ها و شایستگی های لازم در زمینه های علمی، دینی و اخلاقی جهت احراز مقام پاپ ها یا اسقف ها را نداشتند، بر مسندهای دینی پاپ و ارباب کلیسا تکیه زدند و از موهبت های مالی و دنیوی مناصب مذکور، بهره مند گردیدند.

به عنوان مثال، یک کودک از خاندان اشرافی مدیچی و فرزند حاکم فلورانس به نام "جووانی دی لورنتسو"، متولد سال

1475 میلادی، در سنّ 8 سالگی به عنوان اسقف اعظم منصوب شد، و در سن حدود 13 سالگی به مقام کاردینالی رسید، و در سن 37 سالگی به مقام پاپ اعظم کلیسای کاتولیک به عنوان پاپ لئودهم (Pope Leo X) نائل آمد.

نکته جالب در انتصاب او به مقام کاردینالی این است که او را به عنوان کاردینال که بالاترین مقام مذهبی پس از پاپ اعظم است منصوب کردند، و بعد از آن، وی را برای آموختن الهیات مسیحی، در سال 1489 میلادی، به آموزشگاهی در شهر پیزا فرستادند.

این پاپ در طول دوران ریاستش بر دستگاه رهبری کلیسا، به صرف اموال فراوان و بی حساب و کتاب برای تجملات کلیسای مرکزی رُم پرداخت و یکی از معروفترین هنرمندان دوران رنسان یعنی "رافائل" را برای نقاشی و تزیینات سالن هان آن مکان، استخدام کرد.

مبالغ سرسام آوری که این پاپ برای گسترش تالارها و تزیینات کلیسای مرکزی در رم هزینه کرد، وی را نیازمند منابع مالی بیشتری برای جبران کسر بودجه دستگاه پاپی نمود.

از اینرو، لئودهم، باب فروش مغفرت و آمرزش را باز کرد و به جمع آوری اموال فراوان از مردمانی پرداخت که باور داشتند با دادن پول به پاپ، گناهانشان بخشیده می شود و بهشت برای آنان تضمین می گردد.

این امر، موجب اعتراضات شدید مصلحان و عالمان الهیات آن دوران، از جمله مارتین لوتر گردید.

نمونه دیگر فساد اداری در دستگاه پاپ ها اینکه برخی از آنان به خویشاوند سالاری در نظام حکومتی خود روی آوردند و بستگان خود را بر مناصب مهم و حساس دستگاه مذکور، مسلط ساختند.

به عنوان مثال، پاپ الکساندر ششم (Alexander VI) که از سال 1492 میلادی به این مقام رسید، یکی از ایالت های پاپی را در اختیار یکی از فرزندان خود گذاشت، و پسر دیگرش به نام "سزار" (Cesare) را در سن هیفده سالگی در حالی که دانش آموز در شهر پیزا بود، به عنوان اسقف اعظم منطقه والنسیا (Valencia) در اسپانیا منصوب کرد. سپس فرزند خود و برادر زاده اش و دیگر بستگانش را به عنوان کاردینال منصوب کرد.

وی از خاندان اشرافی بورجیا (Borgia) بود که به فساد مالی و اخلاقی متهم بودند.

مثال دیگر در زمینه خویشاوند سالاری پاپ ها اینکه: پاپ سیکستون چهارم (Sixtus IV) که در سال 1471 میلادی به قدرت رسید، پنج برادر زاده خود را به مقام کاردینالی منصوب کرد. احراز این مقام در آن عصر، دست افراد یادشده را برای

بدست آوردن اموال فراوان از ممتلكات کلیسا باز می گذاشت تا در سطحی گسترده، به ثروت اندوزی پردازند.

### فساد اخلاقی

ارباب کلیسا که می بایست به عنوان مبلغان آئین عیسی مسیح، خود را به صورت رهبرانی نرمخو و مهربان و اهل گذشت جلوه دهند، در کشاکش نبردها و زورآزمایی های پاپ ها و رقیبان آنان در زمینه تسلط بر ایالت های پاپی و دیگر املاک نجومی و سودآور، به جنگجویانی خشن و حاکمانی بی رحم تبدیل شدند.

علاوه بر دائر کردن ساختن دادگاه های تفتیش عقائد توسط پاپ های آن دوران که به اعدام اندیشمندان معترض با شیوه های وحشیانه مانند سوزاندن در آتش و قتل عام پیروان آنان منجر شد، برخی از پاپ ها لباس جنگ پوشیدند و شخصا در

میدان رقابت با معارضان خود، به قتل و کشتار آنان فرمان می دادند.

به عنوان مثال، پاپ جولئوس دوم (Julius II) که در سال 1503 میلادی به این مقام نائل شد، به دلیل کثرت حضورش در جنگ بر علیه رقیبانش، و دستور دادن به قتل آنان، به عنوان پاپ ترسناک (Fearsome Pope) و پاپ جنگجو معروف گردید.

بسیاری از اندیشمندان دینی و ادیبان دوران رنسانس مانند اِرسموس (Erasmus) در کتاب "شکایت صلح" (The Complaint of Peace)، به وی انتقاد کرده اند که: "تو، به عنوان مبلّغ رسالت مسیحیت در محل عبادت حواریون، نباید در صحنه جنگ، شیوه کشتن انسان ها را به افراد دیگر تعلیم دهد".

مطالب دیگری از فساد اخلاقی پاپ ها و دیگر ارباب کلیسا در تاریخ آمده است، که به منظور مراعات حرمت قلم و رعایت اختصار، به همین مقدار بسنده می شود.

### فروپاشی دستگاه پاپ

ادامه تسلط اشراف و اقتدار گرایان بر مناصب کلیسا و استمرار رفتار نادرست پاپ ها، و عدم توجه آنان به لزوم برطرف ساختن فسادهای مالی، اخلاقی و اداری در تشکیلات کلیسا، بسیاری از مصلحان بزرگ مسیحی آن دوران، مانند ارسموس، تامس مور و مارتین لوتر را بر آن داشت تا با صراحت، به بیان ضرورت اصلاح دستگاه پاپ و تشکیلات کلیسای کاتولیک پردازند.

### اِرسَموس

دِسیدریوس اِرسَموس (Desiderius Erasmus)، متولّد سال

1466 و متوفای سال 1536 میلادی، از فیلسوفان، ادیبان و عالمان الهیات مسیحی و از انسان‌گرایان نامدار دوران رنسانس در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی بود. وی در سرزمینی که امروزه به عنوان هلند نامیده می‌شود زندگی می‌کرد. از این متفکر دوران رنسانس، کتاب‌های معروفی مانند:

- ستایش دیوانگی (Stultitiae Laus)،
- ضرب‌المثل‌ها (Adages)،
- و راهنمای شهسوار مسیحی (Enchiridion )  
،(militis Christiani)

به جا مانده است.

وی با سفر به کشورهای مختلف اروپایی و مطالعات گسترده بر روی انجیل و متون دیگر دینی، برنامه‌های اصلاحی خود را

به منظور بازگرداندن آئین مسیحیت به اصالت اولیّه خود،  
ارائه نمود.

مهمترین اصول اصلاحات دینی اِرسَموس، بدین شرح است:

- اهتمام به تقویت معنویّت و پاکی باطن ، به  
جای شعائر ظاهری و مناسک معمولی مانند  
سفرهای زیارتی و تکریم بقایای قدّيسان.
- انتقاد شدید از وضعیّت نابسامان دستگاه پاپ  
و تشکیلات کلیسای کاتولیک در کتاب خود  
تحت عنوان "ستایش دیوانگی" که در سال  
1511 میلادی به رشته تحریر در آورد. وی  
خواستار بازگشت تشکیلات کلیسا به سادگی و  
تمرکز بر معنویت بود.
- اهتمام به نسخه قدیمی یونانی انجیل و ترجمه  
آن به زبان لاتین در سال 1516 میلادی. وی ،

نسخه انجیل که به عنوان "وولگاته" (Vulgate)

معروف بود را معتبر نمی دانست.

او معتقد بود که کتاب انجیل باید به زبانی که همه مردم بفهمند ترجمه شود، نه اینکه به زبانی باشد که فقط علماء الهیات بدانند.

● مخالفت با عقائد جزمی کلیسا که حامیان

مکتب اسکولاستیسم، بر آن اصرار می ورزیدند.

سخنان این اندیشمند و ادیب دوران رنسانس در زمینه اصلاحات دینی، گرچه مورد استقبال عامّه مردم قرار گرفت، اما در میان ارباب کلیسا و کارگزاران دستگاه پاپ، گوش شنوایی نیافت.

تامس مور

تامس مور (Thomas More)، متولّد سال 1478 در لندن و

متوفّای سال 1535 میلادی، یکی از انسان گرایان دوران

رنسانس، و از جمله اندیشمندان و حقوقدانان و سیاستمداران معروف در قرن شانزدهم میلادی محسوب می‌گردد.

تامس مور، در عین حال که به نویسندگی و بیان دیدگاه‌های انسان‌گرایانه علاقه مند بود، به سیاست نیز ورود کرد و تا مقام صدر اعظمی انگلستان در زمان حکمرانی هنری هشتم، ارتقاء یافت.

وی، در کتاب خود به نام آرامانشهر (Utopia) که در سال 1516 میلادی منتشر ساخت، دیدگاه‌های خویش را در عرصه اصلاحات دینی و اجتماعی بیان کرد.

مهمترین اصول مورد نظر تامس مور در زمینه اصلاح وضع موجود، بدین شرح است:

- اهتمام به مالکیت جمعی به جای مالکیت شخصی.

● مبارزه با بی عدالتی های اقتصادی و اجتماعی که توسط اشراف، دولتمردان و برخی از اسقف های اقتدار گرا در جریان بود.

● معیار بودن خردورزی و همیاری و کار جمعی در اداره جامعه، به جای تکیه بر اقتدار گرایی و شهرت خاندان های اشرافی.

تامس مور، گرچه از منتقدان کلیسا و از انسان گرایان معترض به وضعیّت اجتماعی دوران معاصر خود بود، اما در عین حال، فردی متدیّن و مسیحی معتقد بود، و هرگز خواستار انشعاب در مذهب کاتولیک نبود.

او معتقد بود که باید به جای ایجاد انشعاب در آئین مسیحیت کاتولیک، بر روی اصلاح درونی آن مذهب، در عین حفظ وحدت آن، تکیه شود.

وی سرانجام، بر سر حفظ آرمان های خود، با هنری هشتم به مخالفت پرداخت و زندانی شد و به اعدام محکوم شد.

### جنبش "پروتستانتیسم" و شکافی دیگر در مسیحیت

مارتین لوتر (Martin Luther) متولد سال 1483 میلادی در شهر آیسلبین (Eisleben) در کشور آلمان، و متوفای سال 1546 میلادی، از جمله کشیش ها و راهبان منتقد پاپ و اصلاح طلبان دینی در قرن شانزدهم میلادی بوده است. وی در سال 1512 میلادی، به مقام استادی دانشکده الهیات در دانشگاه شهر ویتنبرگ (Wittenberg) در کشور آلمان، نائل شد.

مارتین لوتر، تحت تأثیر اندیشه های اصلاح طلبان انسان گرای معاصر خود در دوران رنسانس مانند اِرسَموس قرار گرفت و به انتقاد از دستگاه پاپ اعظم و برخی از عقائد ارباب کلیسا برخاست.

عملکرد ناروای پاپ ها در تکفیر مصلحان دینی و سوزاندن اندیشمندان منتقد، و دنیاگرایی بسیاری از کشیش های کلیسای کاتولیک و فسادهای مالی و اداری و اخلاقی آنان، مردم آلمان را نیز، آماده پذیرش نهضت بزرگ دیگری در زمینه اصلاحات مذهبی ساخته بود.

هنگامی که پاپ لئو دهم، در سال 1517 میلادی، مجدداً باب فروش مغفرت و تضمین بهشت را در مقابل پرداخت پول از طرف مردم باز کرد، مارتین لوتر آن را مخالف با تعلیمات کتاب مقدس دانست و به مخالفت با آن پرداخت.

اما پاپ یادشده به راه خود ادامه داد و علاوه بر فروش مغفرت و تضمین بهشت در برابر پرداخت پول، به فروش منصب های دینی نیز، روی آورد. به عنوان مثال، پاپ مذکور، مقام اسقف اعظمی شهر آلمانی ماینس (Mainz) را در ازاء دریافت مبالغ بزرگی از پول، به آلبرشت براندنبورگ ( Albrecht von

Brandenburg) فروخت. آلبرشت، این مبالغ کلان را از بانکداران خاندان فوگر به عنوان وام دریافت کرد و به پاپ اعظم تحویل داد.

علاوه بر این، پاپ لئو دهم، حق انحصاری فروش تضمینی بهشت و مغفرت در آلمان را به آلبرشت واگذار کرد، تا از این طریق، به کسب درآمد پردازد، مشروط به اینکه نیی از درآمد حاصله را به بانکداران خاندان فوگر به عنوان بازپرداخت وام خود پردازد، و نیم دیگر را به پاپ تحویل دهد.

مارتین لوتر در سال 1517 میلادی در اعتراض شدید به این تصمیم پاپ و دیگر شیوه های کلیسای کاتولیک، به انتشار اعتراضنامه ای شامل 95 ماده، پرداخت.

مهمترین محورهای انتقادی لوتر در این اعتراضنامه، بدین شرح است:

- پاپ، این حق و اختیار را ندارد که به ازاء گرفتن پول از مردم، مغفرت فروشی کند.
- اگر پاپ چنین توانایی را دارد و دلسوز مردم است، چرا برای رها شدن عموم مردم از عذاب برزخ، یکباره اقدام نمی کند و عالم برزخ را از همه مردم تحت عذاب، خالی نمی سازد؟
- پرداخت پول توسط مردم به پاپ، تنها جیب مقامات را پر می کند، ولی این تاثیر را ندارد که گناهان آنان را محو نماید. زیرا آمرزش الهی فقط با اراده خداوند بدست می آید.
- اگر یک فرد مسیحی از کنار شخص نیازمندی بگذرد و بی تفاوت باشد، پرداخت پول او به پاپ، باعث مغفرت گناهان از طریق پاپ نمی شود، بلکه موجب خشم خداوند می گردد.

- اگر پاپ بدانند که کشیش ها چه اخاذی ها و سوء استفاده هایی از طریق فروش مغفرت و گرفتن اموال مردم می کنند ، باید ترجیح دهد که کلیسای محل اقامتش با خاک یکسان گردد، نه اینکه با گوشت و پوست و استخوان مردم ساخته شود.
- این اقدام پاپ، موجب طرح شبهات و پرسش ها نسبت به پاپ می گردد و احترام به او را در مخاطره می اندازد.
- ثروت پاپ، از ثروت بزرگترین ثروتمندان زمان ما بیشتر است. چرا پاپ از اموال خود برای ساختن کلیسای محل اقامتش خرج نمی کند. چرا به جای استفاده از سرمایه عظیمی که خودش دارد، از اموال مردم اخذ می کند؟

● سرکوب کردن منتقدان به جای پاسخگویی  
مستدلّ به پرسش‌ها، پاپ و تشکیلات کلیسا را  
در معرض استهزاء دشمنان قرار می‌دهد و  
مسیحیان را غمگین می‌سازد.

● مردمان مسیحی باید فقط با پیروی از عیسی  
مسیح، از مجازات در برزخ و جهنّم خلاصی  
یابند و آمرزیده شوند.

سخنان مارتین لوتر به سرعت در میان سردمداران ایالات و  
عموم مردم آلمان منتشر گردید، و توجّه بسیاری از مردم و  
خاندان‌های اشراف آن کشور را به خود جلب نمود.

موضع‌گیری پاپ کلیسای کاتولیک در برابر مارتین لوتر و  
پیروانش، موجب انشعاب در نظام آن کلیسا و بروز جنگهای  
مذهبی بزرگ، نه تنها در آلمان، بلکه در قاره اروپا گردید.

## انشعاب بزرگ در کلیسای کاتولیک

اقبال روز افزون بخش بزرگی از مردم به دیدگاه‌ها و اعتراضات مارتین لوتر بر ضد دستگاه پاپ و اصول کلیسای کاتولیک، و تندتر شدن انتقادات وی، دستگاه پاپ را در معرض خطر جدی قرار داد.

## تکفیر و فرمان دستگیری مارتین لوتر

از اینرو، دستگاه پاپ و کلیسای کاتولیک در سال 1521 میلادی، مارتین لوتر را تکفیر کرد.

فرمانروای امپراتوری مقدس روم به نام کارل پنجم (به آلمانی: Karl V) یا شارل پنجم (به فرانسوی: Charles V)، متولد سال 1500 و متوفای سال 1558 میلادی که خود را امپراتور مقدس روم می‌دانست، به منظور برخورد با لوتر، در سال 1521 میلادی دستور داد تا وی در "مجلس شورای امیران آلمان" (Reichstag zu Worms) در شهر وُرمس، حاضر شود.

مارتین لوتر با علم به اینکه هدف آن مجلس، مقابله با وی و وادار کردن او به توبه و انکار افکار و عقائدش است، خود را پنهان ساخت و از حضور در آن مجلس، خودداری کرد. از اینرو، مجلس شورای ورمس، او را به سرکشی از فرمان امپراتور محکوم نمود و دستور دستگیری وی و آتش زدن رساله هایش را صادر کرد.

### گسترش انقلاب لوتری

مارتین لوتر به منظور گسترش اندیشه های خود، از دو روش متفاوت بهره مند گردید.

از یکسو، با ایجاد جنبش دانشجویی که از دانشگاه ویتنبرگ آغاز گردید، بیش از یکهزار و پانصد نفر از دانشجویان آن دانشگاه را به ترویج اعتراضات خود در میان مردم شهرهای مختلف تشویق کرد.

از سوی دیگر، در صدد برآمد تا امیران و اشراف حاکم بر دوک نشین ها و ایالت های مختلف آلمان را تحریک کند تا به منظور بدست آوردن استقلال فرمانروایی های خود از دستگاه پاپ، او را یاری کنند و خودشان، ریاست امور کلیساهای ایالت های خود را بدست گیرند. این پیشنهاد برای بسیاری از سردمداران ایالت های آلمان جذاب بود. زیرا آنها از دخالت های پاپ در امور حوزه فرمانروایی خودشان ناخوهرسند بودند و به احراز ریاست امور دینی، علاوه بر امور سیاسی و اجرایی ایالت های خود، رغبت نشان می دادند.

این دو ابزاری که مارتین لوتر به زیرکی به کار گرفت، مؤثر واقع شدند و نهضت اعتراضی او را گسترش دادند و جنبش او را به یک انقلاب فراگیر تبدیل کردند.

## مارتین لوتر در کنار امیران

همانگونه که بیان شد، مارتین لوتر برای مبارزه با قدرت عظیم پاپ که به تکفیر او فتوا داده بود، به آن دسته از امیران و حاکمان محلی ایالت های آلمان که از او حمایت می کردند، متکی گردید.

در حقیقت، یک نوع قرار داد نانوشته میان لوتر به عنوان یک رهبر بانفوذ دینی از یکسو، و امیران و فرمانروایان قدرتمند محلی از سوی دیگر، وجود داشت.

بر مبنای این تعهد دو سویه، لوتر خود را موظف به حمایت از امیران و اشراف حاکم، در برابر قیام های کشاورزان و کارگران که بر ضد حاکمان قیام کرده بودند می دانست. گرچه بسیاری از رهبران آن قیام ها، از حامیان پیشین نهضت دینی او بودند.

بر مبنای این سیاست، هنگامی که شورش های کارگری و دهقانی بر ضد سردمداران و حاکمان آلمان از سال 1524 میلادی به اوج رسید، لوتر در سال 1525 میلادی، از امیران و اشراف حاکم بر آن سرزمین، حمایت کرد، و بر ضد کشاورزان و کارگران ناراضی که از ظلم حاکمان و مالیات های سنگین تحمیل شده بر آنان به ستوه آمده بودند، بیانیه داد.

در این بیانیه، مارتین لوتر، کشاورزان و کارگران شورشی را به اطاعت بی چون و چرا از پادشاهان و امیران فرا خواند، و اطاعت عامه مردم از حاکمان را به عنوان یک فریضه دینی که عیسی مسیح به آن فرمان داده است، قلمداد نمود.

وی در ادامه آن بیانیه اعلام کرد:

"من با حاکمی که حتی بر طبق انجیل عمل نمی کند، و کشاورزان را در هم می شکنند و سرکوب می کند و آنان را به مجازات می رساند، مخالفتم نخواهم کرد".

موضع گیری لوتر بر ضدّ نهضت اجتماعی و اقتصادی کشاورزان، آنان را از وی نا امید کرد. از اینرو، رهبری آن نهضت را تومانس مونتسر (Thomas Müntzer) که قبلا از طرفداران لوتر بوده، ولی راه خود را از وی جدا کرده بود، بر عهده گرفت.

مارتین لوتر از ادامه قیام کشاورزان به رهبری توماس مونتسر به خشم آمد و از حاکمان و امیران خواست تا کشاورزان معترض و شورشی را مورد حمله قرار دهند و آنان را بکشند. سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که لوتر به عنوان مصلح دینی که از گرفتن اموال مردم توسط پاپ اعظم به تنگ آمد و بر ضدّ او قیام کرد، چگونه حاکمان قدرتمند را به کشتن کشاورزان و کارگرانی که از ستم خوانین و اشراف حاکم به ستوه آمده و قیام کرده اند، ترغیب می کند؟

تاریخ نگاران به منظور پاسخ گویی به این پرسش، دیدگاه های گوناگونی بیان نموده اند.

برخی از آنان به این مقدار بسنده کرده اند که لوتر، به نهضت دینی معتقد بوده و آن را وظیفه الهی خود قلمداد می کرده، ولی اعتقادی به اصلاحات اجتماعی در حمایت از اقشار ضعیف جامعه نداشته است.

بعضی دیگر بر آنند که لوتر، با تمام وجودش بر این عقیده بود که از منظر دین مسیحیت، عامّه مردم باید از حاکمان و فرمانروایان موجود، پیروی کنند و طوق اطاعت از آنان را به گردن نهند.

روشن است که هیچکدام از دو توجیه یادشده، قانع کننده نیست. زیرا اگر لوتر برای حمایت از مردم عادی ارزشی قائل نبود، پس چرا به پاپ کلیسای کاتولیک به خاطر گرفتن پول از مردم عادی اعتراض کرد و در اعلامیه 95 ماده ای خود نوشت:

"ثروت پاپ، از ثروت بزرگترین ثروتمندان زمان ما بیشتر است. چرا پاپ از اموال خود برای ساختن کلیسای محل اقامتش خرج نمی کند. چرا به جای استفاده از سرمایه عظیمی که خودش دارد، از اموال مردم اخذ می کند؟"

او همچنین نوشت:

"اگر پاپ بداند که کشیش ها چه اخاذی ها و سوء استفاده هایی از طریق فروش مغفرت و گرفتن اموال مردم می کنند ، باید ترجیح دهد که کلیسای محل اقامتش با خاک یکسان گردد، نه اینکه با گوشت و پوست و استخوان مردم ساخته شود".

آیا لوتر، نهضت خودش بر ضد پاپ را که محرومان را به ستوه می آورد، فریضه می دانست، اما مبارزه کشاورزان و کارگران را که از ستم حاکمان به ستوه آمده بودند، حرام می پنداشت؟

همچنین، لوتر، چنانکه قبلاً بیان شد، خودش در برابر فرمان امپراتور آلمان شارل پنجم که از او خواسته بود به شورای وُرمس برود، به مخالفت برخاست و از دستورات حاکم بزرگ زمانش سرپیچی کرد. از اینرو، چگونه به کشاورزان و کارگران می‌گوید که از نظر دینی و بر طبق سخنان عیسی مسیح، باید همه تابع فرمانروایان و حاکمان زمان خود باشند؟

حقیقت این است که مارتین لوتر، برای مبارزه با پاپ و نیروهای او، به حمایت حاکمان محلی و امیران ایالت‌های آلمان نیازمند بود و برای جلب پشتیبانی آنان، خود را موظف می‌دانست تا در کنار آنان، بر ضد کشاورزان و کارگران ستم دیده و شورشی، بایستد و خواستار سرکوب آن قشر محروم و آسیب‌پذیر، توسط اشراف حاکم و امیران گردد. بر این اساس، مارتین لوتر، به منظور تضمین پیروزی نهضت خویش، به حمایت مطلق از حاکمان زمان خود پرداخت.

از سوی دیگر، امیران ایالت های محلی آلمان نیز، یکی پس از دیگری، به حمایت از لوتر برخاستند و او را در برابر پاپ و امپراتور مقدس روم، یاری کردند.

## جنگ های مذهبی در آلمان

نهضت پروتستانتیسم، پس از مرگ مارتین لوتر نیز، گسترش یافت. از اینرو در سال 1546 میلادی، شارل پنجم (امپراتور مقدس روم) بر آن شد تا با توسل به نیروی نظامی، پیروان آن نهضت را از میان بردارد.

وی با اعزام لشکری بزرگ از جنگجویان اسپانیا، هلند، ایتالیا، و مناطقی از آلمان، به سوی منطقه موهلبرگ (Mühlberg) در نواحی مرکزی آلمان، پیروان لوتر را در هم شکست.

آغاز جنگ نظامی، زنگ خطر را برای امیران و حاکمان ایالت‌هایی که به نهضت لوتری پیوسته بودند به صدا درآورد. امیران ایالت‌های خودمختار آلمان و فرمانروایان محلی، به دو اقدام فوری برای دفاع از خود در برابر ارتش بزرگ شارل پنجم، مبادرت ورزیدند:

الف. این سردمداران که همگی به نهضت پروتستان‌تیسیم پیوسته بودند، به تقویت پیمان نامه شمال‌کالدن پرداختند و نیروهای جنگاور خود را بر اساس آن معاهده نظامی، بسیج کردند و متحد ساختند.

ب. امیران یادشده که مجموعه نیروهای نظامی خود را در برابر ارتش چند ملیتی و قدرتمند امپراتور شارل پنجم، آسیب پذیر می دانستند، برای جبران این امر، به سوی رقیبان قدرتمند شارل پنجم، مانند پادشاه فرانسه در آن دوران به نام هانری دوم و غیر او روی آوردند و آنان را به یاری خود فرا خواندند.

آتش جنگ میان ارتش شارل پنجم و پیروان مذهب پروتستانتیسم، مجدداً در سال 1552 میلادی، شعله ور گردید.

اما در این نبرد، سپاه بزرگ امپراتوری مقدس روم نتوانست بر پیروان لوتر به پیروزی مهمی دست یابد. شارل پنجم که توان ادامه مبارزه را برای سرکوب نهضت لوتری در خود نمی دید، قرار داد آتش بس و آغاز مذاکره را برای رسیدن به توافق از طریق سیاسی پذیرفت.

### حرکت آنا‌بپتیسم

جنبش مسیحی آنا‌بپتیسم (Anabaptism) یک نهضت بنیادگرا در اروپا بود که منشأ پیدایش فرقه های دیگری مانند منونایت، هاترایت، و آمیش، قلمداد می گردد.

رهبری این گروه در کشور سوئیس که خود را به عنوان "برادران سوئیسی" (به آلمانی: Schweizer Brüder) می نامیدند، بر عهده فیلیکس مانز (Felix Manz) و کُنراد گرِبِل (به آلمانی: Konrad Grebel) و یورگ یاکوب (Jörg Jacob) قرار داشت. پیروان این جنبش، بسیاری از عقائد مذهب کاتولیک و رویکردهای مذهب پروتستانتیسم را نفی می کردند و در برابر هر دو گروه، موضعگیری داشتند.

این گروه که از سال 1525 میلادی از جنبش تسوینگی که رهبر مذهب پروتستانتیسم در سوئیس بود منشعب شده بودند، معتقد بودند که نهضت مارتین لوتر در آلمان و جنبش تسوینگی در سوئیس، کار ناتمامی را انجام دادند. زیرا هنگامی که سیطره پاپ را بر زندگی مسیحیان حذف کردند، همزمان، تسلط پادشاهان و امیران و دولت ها را بر کلیساها و حیات مسیحیان، پذیرفتند.

رهبران این نهضت معتقد بودند که دولت ها هم نباید بر زندگی مسیحیان، تأثیر گذار باشند.

برخی از عقائد این گروه ، به این شرح بوده است:

- غسل تعمید نباید در هنگام کودکی افراد انجام

شود، بلکه باید به هنگام رسیدن به سنّ بلوغ

افراد، صورت گیرد. بنا بر این، مسیحیان باید

به هنگامی که به سن بلوغ می رسند، غسل

تعمید را به جا آورند.

بدین جهت، این گره را به اسم فرقه "باز

تعمید" یا "دوباره تعمید" (Anabaptism)

نامیده اند.

- از آنجا که هر فرد با ایمان می تواند کشیش

باشد، هر کلیسایی باید از میان اعضاء خود،

مردی را به عنوان روحانی آن کلیسا انتخاب کند.

- همه افراد مؤمن به مسیح با هم برابر هستند و باید با هم زندگی مشترکی داشته باشند.
- مسیحیان باید به راه و رسم معنویت اولیه یاران عیسی مسیح باز گردند و زندگی ساده ای داشته باشند.
- دولت ها نباید در امور دینی مسیحیان و کلیساها دخالت کنند.
- باید مباحث الهیات فلسفی و مکاتب کلامی کنار گذاشته شود و تنها به متن آیات انجیل پرداخته شود.
- مراسم "شام آخر" و عشاء ربّانی، فقط به عنوان سمبل برادری و همدلی است.

## درگیری خشن با حرکت آنا‌بپتیس‌م

در پی گسترش جنبش آنا‌بپتیس‌م، پیروان هردو مذهب کاتولیک و پروتستان‌تیس‌م، بر ضد آن گروه معترض به پا خاستند و از سال 1525 میلادی به اذیت و آزار آنان پرداختند.

در مرحله اول، گروه "برادران سوئسی" توسط پیروان تسوینگی از شهر زوریخ رانده شدند و از اینرو، به سایر مناطق سوئیس و سرزمین‌های دیگر مانند اتریش و آلمان مهاجرت کردند.

این گروه در کشورهای دیگر هم مورد اذیت و آزار قرار گرفتند.

به عنوان مثال، مایکل سَتلِر (Michael Sattler)

که یکی از مبلغان جنبش آنا‌بپتیس‌م بود، دستگیر شد و پس از محاکمه ناعادلانه در سال 1527 میلادی، او را مورد شکنجه وحشیانه قرار دادند و به طرز فجیعی در نزدیک شهر روتنبرگ

(Rottenburg) به قتل رساندند. همچنین، پیروان او را کشتند و همسر او را به نام مارگارتا (Margaretha) غرق کردند. گروهی از پیروان آئین آناباپتیسم به شهرهایی در هلند مانند دِونِتر (Deventer) و ماستریخت (Maastricht) و آمستردام رفتند و از حدود سال 1531 میلادی به تبلیغ آئین خود پرداختند.

مهمترین حادثه برای پیروان آئین آناباپتیسم، از سال 1534 تا سال 1535 میلادی در شهر مونسטר (Münster) که در منطقه وستفاليا در کشور آلمان قرار دارد، اتفاق افتاد.

گروهی از پیروان مذهب یادشده به رهبری یان لایدِن (Jan van Leiden) و مِلْخِیُور هوفمن (Melchior Hofmann) از سال 1534 میلادی کنترل شهر مونسטר را در دست گرفتند و در تبلیغات خود مدعی شدند که به آخر الزمان نزدیک شده اند و باید نیروهای خود را در این شهر، سازماندهی کنند و جهان را

تسخیر نمایند و آماده ظهور قریب الوقوع عیسی مسیح (ع) باشند.

آنان نوعی حکومت خودمختار و اشتراکی را در آن شهر بنیان نهادند و مخالفان را از شهر مونستر اخراج کردند و آن شهر را به عنوان "اورشلیم جدید" نامیدند و کتابهای دیگر بجز انجیل را در آتش افکندند.

اما نیروهای جنگاور مخالف از هر دو مذهب کاتولیک و پروتستانتیسم با هم متحد شدند و در سال 1535 میلادی بر ضد پیروان آناپتیسم به نبرد پرداختند و شهر مونستر را محاصره کردند و پیروان آن آئین را در هم شکستند و رهبران آنان، از جمله یان لایدن را دستگیر کردند و آنان را پس از شکنجه های وحشتناک و بریدن زبان، با خنجرها تفتیده در آتش، به قتل رساندند.

این قتل عام وحشیانه نتوانست آئین آناباپتیسم را محو کند. بلکه مذهب یادشده به نحوی دیگر و با اصلاحاتی درونی، به رهبری کشیش هلندی به نام منو سیمونز (Menno Simons) متولد سال 1496 و متوفای سال 1561 میلادی ادامه یافت. پیروان این رهبر جدید آئین آناباپتیسم، به عنوان فرقه "منونایت" (Mennonites) نامیده شده اند.

### فرقه منونایت

این طایفه، پیروان آئین معتدل شده آناباپتیسم است که توسط منو سیمونز بنیانگذاری شد و تحت قوانین و مقررات منضبط، توسط پیشگامان دیگری مانند بالتازار هوبمایر (Balthasar Hubmaier) متولد سال 1480 و متوفای سال 1528 میلادی، و توماس مونترز (Thomas Muntzer) متولد سال 1489 و متوفای سال 1525 میلادی، گسترش یافت.

این گروه نیز، از الهیات فلسفی فاصله گرفتند و بر قرائت انجیل به صورت ساده، تاکید ورزیدند. همچنین، غسل تعمید را پس از رسیدن به سنّ بلوغ نه در کودکی، معتبر می دانستند. آنان مانند پیروان مذهب پروتستانتیسیم، شعائر دینی کاتولیکها را بجز عشای ربّانی و غسل تعمید، نفی می کنند. در عین حال، رمزآلود بودن این دو شعیره را هم به این معنا که مجرای نزول فیض الهی برای مؤمنان به مسیح باشند، قبول ندارند. بلکه آنها را به عنوان نشانه گرامیداشت و یاد آوری خاطرات یا دستورات مذهبی می دانند.

در مورد عشای ربّانی نیز، دیدگاه دیگر مسیحیان را قبول ندارند که می گویند: عیسی مسیح در مراسم مذکور، حضوری عینی و فیزیکی در نان و شراب دارد و و اینکه نان و شراب به جسم و خون مسیح تبدیل می شود.

این گروه، مراسم عشای ربّانی را نه به صورت هفتگی، بلکه تنها چهار مرتبه در سال به جا می آوردند.

### فرقه هاترایت

گروه هاترایت (Hutterites) طایفه ای از پیروان آئین آناباپتیسم هستند که بر صلح جویی و ضرورت شیوه زندگانی ساده و بی آرایش تاکید می کنند. رهبران این فرقه به نوعی اشتراک عامّه مردم در کالاها اعتقاد دارند. همچنین، غسل تعمید را پس از رسیدن به دوران بلوغ، معتبر می شمارند. بنیانگذار این فرقه، یاکوب هاتر (Jakob Hutter) متولّد حدود سال 1500 در ایتالیا و متوفای سال 1536 میلادی بوده است. وی که تحت تاثیر افکار و اندیشه های آئین آناباپتیسم قرار گرفته بود، به ترویج مکتب یادشده پرداخت و سرانجام پس از تحمّل آوارگی خود و پیروانش، در سال 1536 میلادی، به اعدام

محکوم گردید و در شهر اینسبروک (Innsbruck) ، در آتش سوزانده شد.

همچنین بنا به سخن پیروان این آئین، تعداد 360 نفر از یاران وی نیز، اعدام شدند.

### فرقه آمیش

طایفه آمیش (Amish) نیز، فرقه ای قومی-مذهبی از پیروان سنت گرای آئین آناباپتیسم هستند. این گروه، از فرقه "منونایت" (Mennonites) نشأت گرفته اند.

بنیانگذار این طایفه، یاکوب آمان (Jakob Ammann)، متولد سال 1644 در کشور سوئیس و متوفای حدود سال 1720 میلادی بوده است.

پیروان این فرقه، به صورت سنتی و به سبک زندگی پیشینیان خود، بدون استفاده از بسیاری از مظاهر تکنولوژی امروزی، به زندگی خویش ادامه می دهند.

اعتقادات آنان، مشابه افکار و عقائد سایر پیروان آئین آناباپتیسم است که قبلاً شرح داده شد.

### جنبش کالوینیسم

حرکت کالوینیسم (Calvinism) به عنوان ادامه نهضت اعتراضی مارتین لوتر و شاخه بنیادگرای مذهب پروتستانتیسم به شمار می رود.

بنیانگذار این نهضت، ژان کالوین (Jean Calvin) متولد سال 1509 و متوفای سال 1564 میلادی بوده است.

وی در منطقه نُویون (Noyon) در شمال فرانسه به دنیا آمد. او ابتدا در سال 1523 میلادی در کالج "مارش" (Marche) در شهر پاریس به تحصیل پرداخت، و در سال 1528 میلادی برای ادامه تحصیل در رشته حقوق، به شهر اورلئان (Orléans) رفت.

ژان کالوین در حین مطالعات خود، با مکتب انسانگرایان عصر رنسانس و اندیشه های مارتین لوتر در زمینه اصلاحات مذهبی آشنا گردید و تحت تأثیر آنها قرار گرفت.

او پس از فارغ التحصیل شدن در رشته حقوق، به آبادی خودش در منطقه نوایون بازگشت و به خاطر ابراز سخنان اصلاح طلبانه مذهبی به نفع پروتستانتیسم، توسط کلیسای کاتولیک آن ناحیه تکفیر شد. وی به شهر پاریس مهاجرت کرد، ولی در آن شهر نیز، با آزار و اذیت از سوی ارباب کلیسا مواجه شد.

از اینرو، کالوین در سال 1535 میلادی، از فرانسه کوچ کرد و به سرزمین سوئیس مهاجرت نمود و در شهر بازل (Basel) مستقر گردید.

او کتاب خود را تحت عنوان مبادی دین مسیحیت (Institutio Christianae Religionis) به زبان لاتین در سال 1536 میلادی، و به زبان فرانسه در سال 1541، منتشر ساخت.

کالوین در این کتاب، قواعد و مقررات پیشنهادی خود را به منظور تنظیم ساختار کلیساهای پروتستانتیسم، به رشته تحریر در آورده است.

### گسترش آئین کالوینیسم در اروپا

ژان کالوین در سال 1336 میلادی، طرح و برنامه تشکیلاتی کلیسا پروتستانتیسم را هنگامی که رهبری کلیسای شهر ژنو در سوئیس را بر عهده داشت، منتشر ساخت.

شورای شهر ژنو، در سال 1541 میلادی، اصول و مقررات پیشنهادی او را به صورت رسمی، پذیرفت و به مورد اجرا گذاشت.

اندیشه های این اصلاح طلب دینی به سرعت در سایر شهرهای سوئیس انتشار یافت و به کشور فرانسه نیز، سرایت کرد.

آئین یادشده از سال 1550 میلادی از مرزهای سوئیس عبور کرد و در کشورهای هلند، بلژیک، مجارستان و لهستان منتشر گردید. این مکتب، از سال 1553 میلادی به کشور انگلستان وارد شد و از زمان روی کار آمدن ملکه الیزابت اول در سال 1558 میلادی، رو به گسترش نهاد.

یکی از حاکمان آلمان به نام فریدیش پارسا ( Friedrich der Fromme ) که از سال 1559 تا سال 1576 میلادی فرمانروایی داشت، به پیروی از آئین کالوینیسم روی آورد. از اینرو، مکتب یادشده در کشور آلمان نیز، منتشر گردید.

## جنگ های مذهبی مسیحیان در اروپا

جنگ های مذهبی اروپا به سلسله نبردهای طولانی میان رهبران و پیروان مذاهب مسیحی کاتولیک و پروتستانتیسم (اعمّ از لوتری و کالوینی) و دیگر مذاهب مسیحی مانند آئین آناپتیسم، اطلاق می شود که به مدّت بیش از یکصد سال، از سال 1531 تا سال 1648 میلادی، در قاره اروپا ادامه داشت.

نخستین جرقه های جنگ مسلحانه میان رهبران مذهب کاتولیک و سردمداران آئین پروتستانتیسم در سال 1531 میلادی در سوئیس، پس از گسترش مذهب پروتستانتیسم به رهبری تسوینگلی، زده شد. در این جنگ مذهبی، لشکر کاتولیک ها که از ایالت های کاتولیکی سوئیس و سرزمین های دیگر آمده بودند، در منطقه کاپل (Kappel) در ایالت زوریخ،

بر نیروهای پروتستان پیروز شد، و تسوینگی که فرماندهی سپاه خود را بر عهده داشت، به همراه صدها تن از یارانش کشته شد.

یادآور می شود در سال 1529 میلادی نیز، لشکر کشی کاتولیک ها در منطقه کاپل انجام گردیده بود که در تاریخ، به عنوان نبرد اول کاپل نامیده می شود، ولی این گردهمایی نیروها در سال 1529 میلادی، بدون درگیری مسلحانه، و تنها با مذاکره و توافق میان دو گروه، به پایان رسید. اما نبرد دوم کاپل که در سال 1531 میلادی به قوع پیوست، به صورت یک جنگ مسلحانه بود و به کشتار پیروان مذهب پروتستانتیسیم انجامید.

## جنگ های مذهبی در آلمان

برخی از نخستین جنگ های وحشتناک میان رهبران مذاهب

مختلف مسیحی، در سرزمین آلمان به وقوع پیوسته است. در مرحله اول، نبرد میان نیروهای مشترک دو مذهب کاتولیک و پروتستانتیسم از یکسو، و هواداران مذهب آناباپتیسم از سوی دیگر، در شهر مونستر آلمان در سال 1534 میلادی، به وقوع پیوست، و با کشتار دسته جمعی و دهشتناک پیروان مذهب آناباپتیسم، در سال 1535 میلادی خاتمه یافت.

در مرحله بعد، نبرد مذهبی میان سردمداران مذهب کاتولیک از یکسو، و رهبران آئین پروتستانتیسم از سوی دیگر، به وقوع پیوست. این جنگ، با حمله سپاهیان کاتولیک به فرماندهی شارل پنجم به عنوان امپراتور مقدس روم بر ضد پیروان پروتستانتیسم، در منطقه موهلبرگ (Mühlberg) در مناطق مرکزی آلمان، از سال 1546 تا سال 1547 میلادی ادامه داشت، و به شکست نیروهای پروتستان و کشتار گروهی از پیروان آن مذهب انجامید.

چنانکه در مباحث پیشین گذشت، جنگ میان ارتش کاتولیک و سپاهیان پروتستانتیسم، مجدداً در سال 1552 میلادی، از سرگرفته شد. اما در این نبرد، نیروهای متحد پروتستان، توانستند سپاهیان کاتولیک و ارتش امپراتور مقدس روم را متوقف سازند.

### جنگ های مذهبی در فرانسه

پادشاهان فرانسه، از سرسخت ترین حامیان مذهب کاتولیک قلمداد می گردیدند. از اینرو، گسترش مذهب پروتستانتیسم (اعمّ از لوتری ها و کالوینی ها) در سرزمین فرانسه، موجب نگرانی و خشم حاکمان گردید.

فرانسوای اول (François I) که از سال 1515 تا سال 1547 میلادی به عنوان پادشاه فرانسه بر آن کشور حکومت کرد، از سال 1534 میلادی با پروتستان ها به خاطر انتشار پلاکاردهایی بر ضدّ کاتولیک ها، به مبارزه پرداخت. بسیاری از

پیروان مذهب پروتستانتیسم به اعدام و تبعید و زندان، محکوم شدند. همچنین، برخی از آبادی های آنان به صورت کامل، ویران شد.

اذیت و آزار پروتستان ها در زمان جانشین این پادشاه، هانری دوم (Henri II) که از سال 1547 میلادی به سلطنت رسید، با شدت بیشتر ادامه یافت.

هنگامی که هانری دوم در سال 1559 درگذشت، فرزند کم سنّ و سال او به نام فرانسوای دوم (François II) در سنّ 15 سالگی به حکومت رسید و پس از مدّت کوتاهی در سال 1560 میلادی درگذشت.

پس از وی فرزند دیگر هانری دوم به نام شارل نهم (Charles IX) در سال 1560 میلادی در سنّ ده سالگی به پادشاهی رسید. وی، فردی سست اراده در امر حکمرانی بود و در تصمیم

گیریهای کشوری، تحت تاثیر القائات مادرش کاترین دو مدیچی قرار داشت.

جنگ مذهبی مسلحانه میان لشکریان کاتولیک از یکسو، و نیروهای پروتستان که پیروان مکتب کالوینیسم بودند و در فرانسه به عنوان هوگنو (Huguenot) نامیده می شدند، در زمان حکومت این پادشاه، در سال 1562 میلادی، صورت گرفت.

رهبران مذهب کالوینیسم در زمان حکومت ضعیف این دو پادشاه اخیر فرانسه، فرصت را غنیمت شمرده و تشکیلات خود را تقویت کرده بودند. گرچه پیروان این مذهب در فرانسه حدود یک میلیون نفر بودند و در تقریباً هفت درصد از کل جمعیت آن کشور را در آن زمان تشکیل می دادند، ولی سازماندهی مذهبی آنان در سطوح محلی، استانی و کشوری، بسیار منسجم و منظم بود. جنگجویان این سازمان قدرتمند،

سربازانی فداکار و معتقد بودند و تا پای جان، در راه اهداف خود، مبارزه می کردند. بسیاری از شخصیت های بانفوذ و اشراف فرانسه نیز، به آئین مذکور، گرویده بودند.

از سوی دیگر، رهبران کاتولیک فرانسه که بر پاریس و بخشهای شمالی آن کشور تسلط داشتند، با سازماندهی نیروهای خود تحت اشراف پاپ و با حمایت جنگجویان یسوعی که در حکم فدائیان کلیسای کاتولیک بودند، برای جنگی بزرگ با پیروان مذهب رقیب خود، آماده شدند.

### آغاز جنگ مذهبی در فرانسه

نبرد میان پیروان دو مذهب یادشده، با حمله سپاهیان کاتولیک که تحت امر فرمانروای دوک نشین گیز (Guise) به نام فرانسیس (Francis) بودند، آغاز گردید.

سپاهیان این فرمانروای متعصب کاتولیک، جامعه پروتستانها را در منطقه واسی (Wassy) که در شمال شرق فرانسه قرار

دارد، در روز اول ماه مارس سال 1562 میلادی، قتل عام کردند.

این کشتار جمعی، احساسات مردم را جریحه دار کرد و موجب ترویج بیشتر مذهب پروتستانتیسم و افزایش پیروان آن در فرانسه شد.

### قتل عام دیگر

در سال 1572 میلادی، یک مراسم ازدواج سلطنتی در شهر پاریس برگزار شد. هانری ناواری (Henri de Navarre) که فرمانروای منطقه ناوار (Navarre) در شمال اسپانیا، که پیرو مذهب پروتستانتیسم بود، با مارگاریت (Marguerite) خواهر پادشاه فرانسه که پیرو مذهب کاتولیک بود، ازدواج می کرد. بنا بر این، هردو گروه کاتولیک ها و پروتستان ها برای شرکت در این مراسم، در شهر پاریس، حضور یافتند.

سردمداران بانفوذ کاتولیک از خاندان گیز که دشمنان سرسخت پروتستان ها بودند، به پادشاه فرانسه (شارل نهم) گفتند که پروتستان ها برای حمله به پادشاه، به پاریس آمده اند.

در نتیجه این توطئه شوم، جنگجویان کاتولیک که از قبل آماده شده بودند، به محل گردهمایی های پروتستان ها هجوم بردند.

در این قتل عام که در ماه اوت سال 1572 میلادی به وقوع پیوست، بیش از سه هزار نفر از پیروان مذهب پروتستانتیسم در شهر پاریس، کشته شدند.

این کشتار جمعی نیز، باعث نفرت بیشتر عموم مردم فرانسه از پادشاه و خاندان والوا (Valois) گردید که بر آن کشور حکومت می کردند.

هانری ناواری که پیرو مذهب پروتستان بود، توانست از این معرکه فرار کند و برای اینکه کشته نشود، چنین تظاهر کرد که به آئین کاتولیک بازگشته است.

جنگ و گریز میان کاتولیک ها و پروتستان ها در فرانسه ادامه یافت و سرانجام، هانری ناواری که در باطن، هوادار پروتستانتیسم بود، ولی در ظاهر، خود را کاتولیک می نامید، در سال 1589 میلادی، با عنوان هانری چهارم، به مقام پادشاهی فرانسه نائل شد، و سلسله پادشاهان والوا (Valois)، منقرض گردید.

این پادشاه، در سال 1598 میلادی، با صدور فرمان "نانت" (Édit de Nantes)، به جنگ های میان رهبران دو مذهب کاتولیک و پروتستانتیسم، پایان بخشید.

بر اساس این پیمان، گرچه مذهب کاتولیک به عنوان مذهب رسمی فرانسه شناخته می شد، ولی پیروان مذهب

پروتستانتیسم که به عنوان هوگنو (Huguenot) نامیده می شدند، از حقوق و مزایای پیروان آئین کاتولیک، برخوردار شدند.

همچنین، طایفه های هوگنو اجازه داشتند تا شعائر و مراسم خاص مذهبی خود را در مکان هایی که معین شده بود، به جا آورند.

### جنگ های مذهبی در هلند

هلند در اواخر قرن شانزدهم میلادی، به سرزمینی شامل هیفده ایالت گفته می شد که امروزه کشورهای هلند، بلژیک و لوگزامبورگ را در بر می گیرند.

از یکسو، این سرزمین، تحت سلطه اسپانیا و خاندان هابسبورگ (Habsburg) که پیروان آئین کاتولیک بودند، قرار داشت.

از سوی دیگر، گروهی از پیروان آئین آنا‌بپتیس‌م که از حدود سال 1531 میلادی به شهرهایی در هلند مانند دِونتر (Deventer) و ماستریخت (Maastricht) و آمستردام کوچ کرده بودند، به تبلیغ و گسترش آئین خود مشغول بودند. همچنین، آئین پروتستان‌تیس‌م کالوینی از سال 1550 میلادی از مرزهای سوئیس عبور کرده و در سرزمین هلند، منتشر گردیده بود.

بنا بر این، در اواخر قرن شانزدهم میلادی، مذاهب مختلف مسیحی، اعمّ از کاتولیک، پروتستان‌تیس‌م و آنا‌بپتیس‌م، در آن سرزمین، انتشار یافته بوند.

فلیپه دوم (Felipe II)، پادشاه اسپانیا که از طرفداران سرسخت آئین کاتولیک بود و پروتستان‌ها را بدعت گذار می دانست، در صدد بر آمد تا پیروان مذهب پروتستان‌تیس‌م

کالوینی را در هلند، تحت فشار قرار دهد و با گسترش دادگاه تفتیش عقائد، به سرکوب آنان پردازد.

از اینرو، اشراف و دیگر اقدار پروتستان، به رهبری ویلیام ناساو (Willem van Nassau)، اتحادیه ای را به منظور مبارزه با پادشاه اسپانیا، تاسیس کردند.

گروهی از پروتستان های کالوینی که با شعائر مذهبی کاتولیک ها مخالف بودند، با هجوم به کلیساهای کاتولیک، مظاهری را که به عنوان خرافات می دانستند، مانند شمایل های موجود در آن ها و بقایای قدّيسان کاتولیک را در هم شکستند.

جنگ مذهبی در زمانی بالا گرفت که فلیپه دوم، یک سپاه مجهّز از ارتش اسپانیا، با ده هزار جنگجوی مسلّح را برای سرکوب پروتستان ها، به هلند اعزام کرد.

این سپاه کاتولیک که فرماندهی آن را فرناندو آوارز (Fernando Álvarez)، دوک منطقه آلبا، بر عهده داشت، در

سال 1567 میلادی، به پیروان آئین پروتستانتیسم حمله کرد و به کشتار آنان پرداخت.

این فرمانده، به منظور تنبیه اهالی هلند، مالیاتهای سنگینی را وضع کرد و به اعدام و ترور شخصیت های پروتستان، پرداخت.

روش های سخت گیرانه وی موجب شد تا مردم همه ایالت های هلند به خشم آمدند و در سال 1576 میلادی، با پذیرش پیمان نامه ای، تحت فرماندهی رهبر مبارزان، ویلیام ناساو، بر سازگاری کاتولیک ها و پروتستان ها تاکید کردند و با حکومت اسپانیا، به مقابله برخاستند.

پادشاه اسپانیا که از حملات نظامی، به نتیجه مطلوب خود نرسیده بود، فرناندو آلوارز را از فرماندهی سپاه اعزامی به هلند برکنار کرد، و به جای او، دوک منطقه پارما (Parma) را منصوب نمود.

این سردمدار جدید، تلاش کرد تا دوباره با طرح اختلافات مذهبی، میان رهبران کاتولیک ها و بزرگان پروتستان ها جدایی بیندازد.

کوشش وی به نتیجه رسید و پیروان دو گروه یادشده، با نقض کردن پیمان نامه اتحاد و همزیستی مسالمت آمیز، به دو بخش متضاد، تقسیم شدند.

بر این اساس، در سال 1579 میلادی، ایالت های جنوبی هلند با تاسیس اتحادیه آراس (Arras)، به سوی اسپانیا گرایش پیدا کردند، و هفت ایالت شمالی با تشکیل اتحادیه اوترخت (Utrecht)، خواستار جدایی از اسپانیا شدند.

سرانجام، ایالات هفتگانه شمالی هلند، به صورت یک کشور مستقل، با نام جمهوری هلند، درآمدند.

## جنگ های مذهبی در انگلستان

در مباحث پیشین توضیح دادیم که اندیشه های لوتری از سال 1520 میلادی در محافل روشنفکران و انسان گرایان مقیم انگلستان، مورد بحث قرار گرفتند. در زمان حکومت هنری هشتم که از سال 1509 تا سال 1547 میلادی به عنوان پادشاه انگلستان حکومت کرد، تنش ها میان پادشاه و پاپ کلیسای کاتولیک به نام **کلیمنت هفتم (Clement VII)** افزایش یافت.

این امر، پادشاه انگلستان را به استقلال و جداسازی اداره امور کلیسای آن کشور از سیطره پاپ کاتولیک وادار ساخت. بنا بر این، سیطره پاپ کلیسای کاتولیک در امور مذهبی و کلیسای انگلستان حذف گردید، و ریاست کلیسا و حق تعیین مقامات مذهبی این کشور، به پادشاه واگذار شد.

به دنبال این حادثه، پادشاه به یکی از اصلاح طلبان طرفدار نهضت لوتری به نام تامس کرامول (Thomas Cromwell) مأموریت داد تا همه صومعه های کاتولیک را تعطیل و مصادره کند. از اینرو، در سال 1536 میلادی حدود چهارصد صومعه متعلق به کاتولیک ها بسته شدند و املاک و اموال آنها به خزانه پادشاه، منتقل گردید.

پس از مرگ هنری هشتم در سال 1547 میلادی، مذهب پروتستانتیسم، با حمایت اسقف اعظم کلیسای انگلستان به نام تامس کرنمر (Thomas Cranmer) که تمایلات اصلاح طلبانه داشت، در آن کشور رواج یافت.

تا آن زمان، پروتستان ها با مسالمت، در انگلستان، زندگی می کردند و جنگی بر علیه پیروان آن مذهب به وقوع نپیوست. اما سرکوب پیروان مذهب پروتستانتیسم، پس از مرگ ادوارد ششم در سال 1553 میلادی گسترش یافت.

در آن تاریخ، ماری اول، (Mary I) دختر هنری هشتم که به دشمنی با پروتستان‌ها معروف بود، به عنوان ملکه انگلستان بر تخت نشست. این ملکه، آئین کاتولیک را مجدداً به عنوان مذهب رسمی انگلستان معرفی کرد و تسلط پاپ را بر کلیسای انگلستان بازگرداند.

سپاهیان ملکه، به محلّ سکونت پروتستان‌ها حمله کردند و بیش از سیصد تن از آنان را در آتش افکندند و سوزاندند. این کشتار جمعی از یکسو، موجب خشم مردم و افزایش تنقّر آنان از حکومت ملکه ماری اول شد، و از سوی دیگر، موجب گسترش آن مذهب و گرایش مردمان دیگر به آئین پوتستانتیسم گردید.

از اینرو، هنگامی که الیزابت اول (Elizabeth I) دختر دیگر هنری هشتم در سال 1558 میلادی به عنوان ملکه جدید انگلستان به فرمانروایی رسید، رفتار حکومت با پروتستان‌ها

بهبود یافت و در دوران زمامداری او، کلیسای پروتستانتیسم به صورت رسمی در انگلستان بنیانگذاری شد. در این برهه از زمان، تعداد پیروان مذهب کاتولیک در انگلستان، به شدت کاهش یافت.

الیزابت اول، نه تنها با پروتستان های انگلستان با مدارا رفتار می کرد، بلکه به پیروان این مذهب در کشورهای دیگر مانند سرزمین های تحت سیطره اسپانیا نیز، به صورت مخفیانه، کمک می کرد.

### جنگ مذهبی اسپانیا با انگلستان

حمایت های مخفیانه الیزابت اول، ملکه انگلستان از پروتستان های هلند که از سال 1576 میلادی بر ضد پادشاه اسپانیا قیام کرده بودند، فلیپه دوم پادشاه اسپانیا را، که از

جمله حامیان سرسخت پاپ و کلیسای کاتولیک بود، به خشم آورد.

اعدام ماری استوارت (Mary Stuart)، ملکه اسکاتلند که از حامیان مذهب کاتولیک بود، به فرمان الیزابت اول در سال 1587 میلادی، مزید بر علّت شد.

از اینرو، فلیپه دوم که خود را وارث امپراتوری مقدّس روم می دانست، اندیشه حمله به انگلستان را به منظور سرکوب دولت ملکه الیزابت اول و ریشه کن کردن پروتستان ها و حاکم ساختن مذهب کاتولیک در آن کشور ، همواره در سر می پروراند.

سردمداران مذهب کاتولیک در اسپانیا نیز، در مقام مشاوره با وی، او را به حمایت رهبران کاتولیک مقیم انگلستان، نوید می دادند.

سرانجام، فلیپه دوم، در سال 1588 میلادی، دستور حمله به کشور انگلستان را صادر کرد.

ناوگان دریایی اسپانیا به فرمان پادشاه، برای حمایت از لشکر دوک منطقه پارما (Parma) که در صدد حمله به انگلستان بود، حرکت کرد.

اما این حمله به دلیل عدم برنامه ریزی صحیح و ناهمانگی بخش های مختلف سپاه اسپانیا و حملات متقابل انگلیسی ها، با شکست مواجه شد. کشتی های جنگی بسیاری از ناوگان دریایی اسپانیا، در هم شکسته شدند و به قعر آب فرو رفتند. در عین حال، جنگ میان انگلیس و اسپانیا تا سال 1604 میلادی، ادامه یافت.

### جنگ مذهبی سی ساله میان مسیحیان

نبرد مذهبی سی ساله به سلسله جنگ های میان رهبران مذهب

کاتولیک از یکسو، و سردمداران آئین پروتستانتیسم کالوینی از سوی دیگر، اطلاق می شود، که از سال 1618 تا سال 1648 میلادی در بخش های مختلف اروپا به وقوع پیوسته است.

### پیش زمینه جنگ سی ساله

گرچه صلحنامه آوگسبورگ در سال 1555 میلادی، به جنگ های مذهبی که از سال 1546 تا سال 1555 میلادی در کشور آلمان ادامه داشت، پایان داد، و آرامش نسبی را میان پیروان مذهب کاتولیک و آئین پروتستانتیسم در امپراتوری مقدّس روم، برای مدّتی محدود به ارمغان آورد، ولی بی اعتمادی میان طرفین منازعه، و دخالت دولت های فرانسه و اسپانیا، زمینه را برای آغاز جنگی دیگر میان دو گروه یادشده، فراهم ساخت.

از اینرو، امیران و فرمانروایان ایالت ها و دولت های حامی آئین پروتستانتیسم در امپراتوری آلمان، ائتلافی را به نام "اتحادیه پروتستان" (Protestantische Union) در سال 1608 میلادی در کشور آلمان، تشکیل دادند و فریدریش چهارم (Friedrich IV) از امیران بانفوذ پالاتاین (Palatine – به آلمانی: Pfalz) را به عنوان رهبر خود، انتخاب کردند.

از سوی دیگر، رهبران و سردمداران ایالت های کاتولیک، اتحادیه کاتولیک را در سال 1609 میلادی، بنیان نهادند و ماکسیمیلیان (Maximilian)، از امیران قدرتمند بایرن (Bayern)، ریاست آن را به دست گرفت.

بنا بر این، در آغاز قرن هیفدهم میلادی، دو جبهه متضاد مذهبی، یعنی جبهه قدرتمند پروتستان های کالوینی، و جبهه نیرومند کاتولیک ها در سرزمین امپراتوری آلمان، در برابر یکدیگر صف آرایی کردند.

دولت های بزرگ اروپا، نیز، به صورت دو بلوک قدرتمند منطقه ای، تقسیم شدند.

دولت های انگلستان، فرانسه و حکومت استقلال یافته هلند، از "اتحادیه پروتستان" پشتیبانی می کردند.

در حالی که امپراتوری آلمان و دولت اسپانیا، حامی "اتحادیه کاتولیک" بودند.

نخستین جرقه جنگ مذهبی سی ساله، در سال 1618 میلادی، در سرزمین بوهیمیا (Bohemia) که کشور جمهوری چک امروزی را در بر می گیرد، و در آن دوران، بخشی از امپراتوری آلمان بود، زده شد.

این نبردهای طولانی، در چهار مرحله، تا سال 1648 میلادی ادامه یافت.

### مرحله اول

فردیناند دوم (Ferdinand II) در سال 1617 میلادی، از جانب

امپراتوری آلمان، به عنوان حاکم منطقه بوهمیا بر آن سرزمین فرمانروایی می کرد. وی، از خاندان قدرتمند هابسبورگ (Habsburg) بود که حامی مذهب کاتولیک بودند و بر بخشهای دیگری از اروپا مانند اسپانیا، آلمان و اتریش نیز، فرمانروایی داشتند.

اما آئین پروتستانتیسم کالوینی، به نحو چشمگیری در منطقه بوهمیا گسترش یافته بود. این امر، چالش بزرگی برای حکومت فردیناند دوم که هوادار مذهب کاتولیک بود، به شمار می رفت. وی در صدد بود تا آئین کاتولیک را به عنوان مذهب رسمی در آن سرزمین، معرفی کند.

سردمداران پروتستان در بوهمیا، در سال 1618 میلادی، به پا خاستند و فردیناند دوم را برکنار کردند، و به جای او، فریدریش پنجم را که در آن زمان، امیر منطقه پالاتاین و رهبر "اتحادیه پروتستان" بود، منصوب نمودند.

در جریان این اقدام، سه تن از مسئولان دولتی و یاران فردیناند دوم، توسط شورشیان، از پنجره طبقات بالای کاخ وی در شهر پراگ، به خیابان پرتاب شدند.

این اقدام رهبران پروتستان در بوهیمیا بر ضد حاکم کاتولیک مذهب، در حکم نخستین جرقه جنگ سی ساله مذهبی در اروپا بود.

فردیناند دوم، پس از اینکه از حکومت بر منطقه بوهیمیا خلع شد، در سال 1619 میلادی، به مقام امپراتوری آلمان رسید که به عنوان امپراتوری مقدس روم نامیده می شد.

لشکر این امپراتور که کینه شدیدی از رهبران پروتستان در منطقه بوهیمیا در دل داشت، با همدستی سپاهیان ماکسیمیلیان که امیر منطقه بایرن بود و رهبری اتحادیه کاتولیک ها را در آلمان بر عهده داشت، در سال 1620 میلادی، به نیروهای پروتستان در بوهیمیا حمله ور شد.

سپاهیان کاتولیک، در منطقه "کوه سفید" (Weißen Berg) در نزدیک شهر پراگ، با نیروهای پروتستان روبرو گردیدند و نیروهای پروتستان به فرماندهی فریدریش پنجم را در هم شکستند.

سپاهیان کاتولیک، پس از گرفتن شهر پراگ، سایر مناطق بوهمیا را نیز، به تصرّف خود در آوردند و آنگاه، به منطقه پالاتاین هجوم بردند و آن سرزمین را نیز، اشغال کردند. فریدریش پنجم، رهبر پروتستان ها، پس از شکست نیروهایش در آن نبرد، به سرزمین هلند فرار کرد.

فردیناند دوم، امپراتور آلمان، پس از پیروزی سپاهیان، منطقه بوهمیا را به عنوان بخشی از امپراتوری خود قلمداد نمود، و مذهب کاتولیک را به عنوان آئین رسمی آن سرزمین، معرفی کرد.

پادشاه اسپانیا نیز، شکست نیروهای پروتستان را غنیمت شمرد و بخش غربی منطقه پالاتاین را به تصرف خود درآورد. با شکست سختی که بر نیروهای اتحادیه پروتستان وارد شد، مردمان عادی که پیرو آئین پروتستانتیسیم کالوینی بودند، پراکنده شدند.

بر اساس گزارش های تاریخی، بیش از سی هزار خانواده از پیروان آن مذهب، به سرزمین های مجاور، مانند مجارستان، کوچ کردند.

بنا بر آنچه بیان شد، معلوم گردید که نخستین مرحله از جنگ مذهبی سی ساله، به پیروزی کاتولیک ها و شکست سنگین پروتستان ها انجامید.

### مرحله دوم

کریستین چهارم (Christian IV)، پادشاه دانمارک، که پیرو آئین پروتستان بود، از حمله کاتولیک های آلمان به

پروتستان های بوهمیا، و شکست هم کیشان خود، خشمگین شد.

از اینرو، ارتش دانمارک در سال 1625، به منظور حمایت از پیروان مذهب پروتستانتیسم، به خاک آلمان یورش برد. فردیناند دوم، امپراتور آلمان، به منظور مقابله با حمله ارتش دانمارک، لشکری را به فرماندهی آلبرشت والنشتاین، به سوی شمال آلمان اعزام کرد.

این جنگ مذهبی که تا سال 1629 ادامه داشت، به شکست سپاهیان پروتستان دانمارک، و پیروزی مجدد لشکریان کاتولیک آلمان، منتهی شد.

امپراتور آلمان پس از این پیروزی، طی فرمانی در سال 1629 میلادی، آئین کاتولیک را به عنوان مذهب رسمی کشور آلمان اعلام کرد و پیروی از آئین پروتستانتیسم لوتری و کالوینیسم را ممنوع ساخت.

## مرحله سوم

پس از شکست نیروهای پروتستان دانمارک توسط نیروهای کاتولیک آلمان با پشتیبانی اسپانیا، گوستاو آدلف دوم (Gustav II Adolf) پادشاه کشور سوئد که حامی آئین پروتستانتیسم کالوینی بود، وارد میدان جنگ بر ضد آلمان شد. ارتش قدرتمند سوئد در سال 1630 میلادی، به مناطق شمالی آلمان حمله کرد و ایالت های شمالی آن سرزمین را به تصرف خود درآورد، و برای گسترش فتوحات خود، به سوی جنوب آن کشور حرکت کرد.

دولت فرانسه، گرچه طرفدار کاتولیک ها بود، اما از آنجا که از قدرت گرفتن خاندان هابسبورگ که بر آلمان و اسپانیا و اتریش حکومت می کردند، ناخورسند بود، کمک های مالی خود را در اختیار پادشاه سوئد قرار داد تا بر ضد امپراتور آلمان که از دودمان هابسبورگ بود، بجنگد.

فردیناند دوم، امپراتور آلمان که غافلگیر شده بود، دوباره از آلبرشت والنشتاین خواست تا فرماندهی سپاه آلمان را بر عهده گیرد و به جنگ با ارتش پادشاه سوئد برود.

نبرد بزرگ میان دو لشکر در سال 1632 میلادی، در منطقه لوتسن (Lützen) در حوالی شهر لایپزیگ (Leipzig) در شرق کشور آلمان، به وقوع پیوست. گرچه پادشاه سوئد در این جنگ، کشته شد، اما ارتش سوئد توانست با انتخاب جانشین برای پادشاه و مقاومت سرسختانه، بر لشکر امپراتور آلمان پیروز شود و در آن منطقه باقی بماند.

لشکریان امپراتور آلمان در نهایت توانستند در اواخر سال 1634 میلادی، سپاهیان مهاجم سوئد را در منطقه نوردلینگن (Nördlingen) در جنوب آلمان، به هزیمت وادار کنند و آنان را از مناطق جنوبی آن کشور برانند.

فردیناند دوم، امپراتور آلمان که در سال 1629 میلادی، فرمان ممنوعیت گرایش به آئین پروتستانتیسم را صادر کرده بود و مذهب کاتولیک را به عنوان تنها آئین رسمی آلمان اعلام نموده بود، به قصد آشتی با امیران و فرمانروایان آلمانی پروتستان، فرمان خود را لغو کرد.

در عین حال، جنگ میان سوئد و آلمان، تا سال 1635 میلادی، ادامه یافت.

#### مرحله چهارم

عقب نشینی ارتش سوئد از جنوب آلمان، زنگ خطر را برای دولت فرانسه که متحد سیاسی آن بود، به صدا درآورد. از اینرو، لوئی سیزدهم، پادشاه فرانسه، در سال 1635 میلادی، در صدد برآمد تا به صورت مستقیم به میدان جنگ با آلمان و اسپانیا وارد شود و ارتش سوئد را که هنوز در شمال آلمان می جنگید، یاری کند. در این مرحله، انگیزه سوئدی های

پروتستان برای جنگ با نیروهای کاتولیک آلمان، می توانست مذهبی باشد. اما انگیزه دولت فرانسه که خود پیرو مذهب کاتولیک بود ولی به نفع سپاهیان پروتستان سوئد و بر ضد لشکریان کاتولیک آلمان و اسپانیا می جنگید، صرفاً انگیزه ای سیاسی بود. زیرا پادشاه فرانسه مایل نبود دودمان هابسبورگ که بر آلمان، اسپانیا و اتریش حکومت می کردند، قدرت بیشتری به دست آورند و کشور فرانسه را عملاً در محاصره و تنگنا قرار دهند.

از اینرو، همزمان با ادامه نبرد لشکر سوئد در شمال آلمان، ارتش فرانسه نیز، به فرمان پادشاه آن کشور، به جنگ آلمان و اسپانیا رفت.

اوج نبرد قدرت های اروپایی مذکور، در سال 1643 میلادی در منطقه رُکروا (Rocroi) در شمال شرق فرانسه، میان ارتش

فرانسه و نیروهای اسپانیا که در جنوب هلند مستقر بودند،  
رقم خورد.

این رویارویی نظامی که پنج روز پس از روی کار آمدن لوئی  
چهاردهم رخ داد، موجب شکست نیروهای اسپانیا، و پیروزی  
ارتش فرانسه گردید.

جنگ میان سپاهیان فرانسه و متحد آن یعنی سوئد از یکسو،  
و امپراتوری آلمان و متحد آن یعنی اسپانیا از سوی دیگر، تا  
سال 1648 میلادی، ادامه یافت.

پس از سی سال نبرد میان قدرت های بزرگ اروپایی و  
کشتارهای وحشتناک و ویرانی شهرها و آبادی ها و خالی شدن  
خزانه دولت ها، همه اطراف آن جنگ بی حاصل، خسته و  
درمانده شده بودند.

بنا بر گزارشات تاریخی، در حدود هشت میلیون نفر از مردم  
عادی و جنگجویان از دو مذهب کاتولیک و پروتستان، در این

نبرد مذهبی کشته شدند و شهرهای متعددی در آلمان و دیگر مناطق اروپا، ویران گردیدند.

## یادآوری

آنچه در اینجا به عنوان "جنگ های سی ساله مذهبی" مطرح شد، بخش پایانی سلسله جنگ های مذهبی طولانی تر است که از سال 1531 میلادی آغاز شده بود.

همانگونه که در ابتدای مبحث جنگ های مذهبی در اروپا توضیح داده شد، نخستین جرقه های جنگ مسلحانه میان رهبران مذهب کاتولیک و سردمداران آئین پروتستانتیسم در سال 1531 میلادی در منطقه کاپل (Kappel) در ایالت زوریخ در کشور سوئیس، زده شد. در آن جنگ مذهبی، لشکریان کاتولیک که از ایالت های کاتولیک نشین سوئیس و سرزمین های دیگر اروپا آمده بودند، بر نیروهای پروتستان پیروز شدند، و

تسوینگی که فرماندهی سپاه پروتستان را بر عهده داشت، به همراه صدها تن از یارانش کشته شدند.

بنا بر این، مجموعه جنگ های مذهبی در اروپا، شامل یک دوره زمانی بیش از یکصد سال می گردد، که از سال 1531 میلادی، در منطقه کاپل سوئیس آغاز شد، و در سال 1648 میلادی در منطقه وستفالن آلمان، به پایان رسید.

\*\*\*\*\*

## فهرست مطالب

3	سوره نساء - آیه ۱۲۷ تا ۱۳۵
8	شان نزول
15	بحث علمی
15	تبدیل نسل ها از دیدگاه علوم
16	دیدگاه زیست شناسی تکاملی
19	دیدگاه فلسفه تاریخ
22	سوره نساء - آیه ۱۳۶ تا ۱۴۹
40	بحث علمی
40	ناپایداری فکری از دیدگاه علوم مدرن
41	دیدگاه روانشناسی
42	مطالعات فستینگر
43	دیدگاه جامعه شناسی

44	..... مطالعات گافمن
46	..... نظریه ماریچ سکوت
47	..... دیدگاه فلسفه تاریخ
51	..... سوره نساء - آیه ۱۵۰ تا ۱۶۲
70	..... بحث علمی
70	..... نقش آگاهی عمیق در پیروی از حق
72	..... دیدگاه فستینگر
73	..... دیدگاه باومایستر
73	..... دیدگاه کُلبرگ
76	..... دیدگاه کابات زین
78	..... سوره نساء - آیه ۱۶۳ تا ۱۷۶
93	..... بررسی آیات "کتاب مقدس"
101	..... بحث علمی
101	..... ارتباط میان وحی، برهان و شهود از دیدگاه علم

103.....	دیدگاه علوم شناختی.....
103.....	برهان فلسفی.....
104.....	شهود عرفانی.....
104.....	پژوهش های نیوبرگ.....
107.....	یک نکته مهم:.....
107.....	تمایز تجربه شهودی سالم و توهم ناشی از روان‌پریشی.....
108.....	وجه تمایز اول.....
109.....	وجه تمایز دوم.....
111.....	وجه تمایز سوم.....
111.....	وجه تمایز چهارم.....
111.....	وجه تمایز پنجم.....
113.....	یک نکته مهم دیگر:.....
113.....	فیلترهای لازم برای تشخیص شهود عرفانی سالم.....
114.....	وحی الهی.....

115.....	دیدگاه روانشناسی دین
119.....	دیدگاه شناخت شناسی
119.....	دیدگاه عقل گرایان
119.....	دیدگاه ایمان گرایان
120.....	دیدگاه تجربه گرایان
121.....	پاسخ فیلسوفان دین
122.....	نظریه آلستون
123.....	نظریه پلانتینگا
125.....	دیدگاه فلسفه ذهن
126.....	دیدگاه ماده گرایانه
127.....	دیدگاه دوگانه انگاری ذهن و بدن
130.....	دیدگاه پِن سایکیسم
134.....	سوره مائده - آیه ۱ تا ۴
148.....	یک نکته مهم - روز نومیذی کفار و اِکمال دین

158.....	بحث علمی
158.....	نقش تداوم رهبری شایسته در تداوم یک تمدن
161.....	دیدگاه ارسطو
163.....	دیدگاه توینبی
164.....	دیدگاه جامعه شناسی و تاریخ اقتصادی
166.....	سوره مائده - آیه ۵
171.....	بحث فقهی
171.....	دلالت آیه بر طهارت اهل کتاب
173.....	موافقان نجاست ذاتی کافران اهل کتاب
184.....	موافقان طهارت ذاتی کافران اهل کتاب
189.....	نتیجه
190.....	ادّعی اجماع
191.....	پاسخ به یک شبهه
192.....	نقد این استدلال

192.....	معنای کلمه "نَجَس" به فتح جیم
193.....	سخن دانشمندان لغت عربی
198.....	سخن مفسّران
202.....	نتیجه:
203.....	سوره مائده - آیه ۶
205.....	احکام وضو
208.....	شرایط وضو
211.....	احکام غسل
211.....	غسل های واجب
212.....	روش غسل کردن
212.....	شرایط غسل
213.....	احکام تیمّم
215.....	موارد تیمم
218.....	چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است

218.....	طریقه تیمّم
219.....	بحث فقہی
219.....	نفی حرج در اسلام
228.....	سوره مائده - آیه ۷ تا ۱۴
246.....	بحث علمی تاریخی
246.....	شکاف های جامعه مسیحیان
247.....	شکاف میان کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدکس
250.....	شکاف های عمیق میان کاتولیک ها و پروتستان ها
251.....	روی آوردن کلیسا به حکمرانی و مال اندوزی
254.....	تاسیس فرقه ها در مسیحیت و افزایش شکاف ها
266.....	جنگ میان کلیسای کاتولیک و حکومت های مسیحی
276.....	انشقاق کبیر در جهان مسیحیت
286.....	پیدایش مذاهب جدید در مسیحیت
286.....	نهضت لولاردی

297	.....	تزلزل دستگاه پاپ در عصر رنسانس
300	.....	فساد اداری
304	.....	فساد اخلاقی
306	.....	فروپاشی دستگاه پاپ
321	.....	مارتین لوتر در کنار امیران
327	.....	جنگ های مذهبی در آلمان
329	.....	حرکت آناباپتیسم
336	.....	فرقه منونایت
338	.....	فرقه هاترایت
339	.....	فرقه آمیش
340	.....	جنبش کالوینیسم
344	.....	جنگ های مذهبی مسیحیان در اروپا
345	.....	جنگ های مذهبی در آلمان
354	.....	جنگ های مذهبی در هلند

- 359..... جنگ های مذهبی در انگلستان
- 362..... جنگ مذهبی اسپانیا با انگلستان
- 364..... جنگ مذهبی سی ساله میان مسیحیان
- 365..... پیش زمینه جنگ سی ساله